

5.5.95

شورش توده‌ها علیه رژیم اسلامی در «اکبرآباد» اسلام شهر

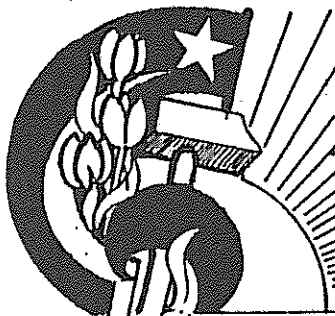
توده‌های محروم ساکن «اکبرآباد» در منطقه «اسلامشهر» واقع در جنوب غربی تهران، روز سه‌شنبه ۱۵ فروردین علیه گرانی و ظلم و بیداد حکومت ملایان دست به شورش زدند. این تظاهرات اعتراضی توسط نیروهای امنیتی رژیم اسلامی به خاک و خون کشیده شد و گروه زیادی از مردم بازداشت شدند...

صفحه ۳

اتحادگان

ارگان مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

اردیبهشت ۱۳۷۴ * شماره ۱۳ * سال دوم



خجسته‌باد اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت)

روز همبستگی جهانی کارگران

- کارگران ایران و رژیم جمهوری اسلامی

صفحه ۲

- مبارزه برای افزایش دستمزدها

صفحه ۴

صفحات ویژه



بیستمین سالگرد

شهادت

بیژن جزنی

ویاران

* شرحی از زندگی بیژن جزنی (بر اساس گفتگویی باخانم مهین جزنی)

* بیژن جزنی نوشته زنده یاد منوچهر کلانتری

* متن دو نامه از بیژن

* بیژن در تاریخ

* ماجرای شهادت جزنی و یاران (از زبان یکی از دژخیمان)

* تظاهرات دانشجویی در سوگ بیژن و یاران

صفحات ۱۰ تا ۱۹

چگونگی واکنش دولت کلینتون در مورد قرارداد نفتی ایران و آمریکا

صفحه ۲۰

لشکرکشی ترکیه و مساله کرده در منطقه

صفحه ۲۱

رژیم ترکیه، تداوم سرکوب و نقض حقوق بین‌الملل

صفحه ۲۲

گزارش ادامه محاکمات دادگاه برلین

صفحه ۲۵

کارگران ایران ورژیم جمهوری اسلامی مقاومت در برابر تهاجمات تازه رژیم ملایان و سرمایه‌داران

طبقه کارگر ایران، طی یکسال گذشته، در معرض تهاجمات افزونتری از سوی رژیم حاکم و دلان و سرمایه‌داران شریک و مدافع آن قرار گرفت. در برابر این تهاجمات، کارگران مقاومت کرده و در موارد متعددی دست به مبارزه زدند. اما به دلیل پراکندگی صفوف و جدایی این مبارزات، شدت تعرضات و سرکوبگری‌های رژیم و مجموعه شرایط حاکم بر عرصه اجتماعی و سیاسی ایران، لطامت سنگینی بر حقوق اولیه کارگران وارد آمد و فشارهای متزایدی بر آنان تحمیل گردید.

مروری کوتاه بر جوانب عمده وضعیت کارروندگی کارگران در سال گذشته نشان می‌دهد که، در این دوره نیز، بخش دیگری از باقیمانده حقوق و دستاوردهای کارگران میهن ما مورد دستبرد سرمایه‌داران و کارفرمایان دولتی و خصوصی قرار گرفته است. لکن این واقعیت نیز بیش از پیش عیان است که روند فزاینده سلب حقوق و تحمیل محرومیت بر کارگران طی سالهای گذشته، در حال حاضر به چنان پایهای از شدت و تراکم رسیده است که، در واقع، ابتدائی‌ترین حقوق کارگران یعنی حق حیات مورد تهاجم آشکار و همه‌جانبه‌ای واقع شده است. هرگاه این روند همچنان ادامه پیدا کند، هرگاه رژیم اسلامی و شرکای آن فرصت یابند که این بساط زوروستم و چپاولگری بیسابقه را کماکان برپا دارند، کارگران ایران عملاً محکوم به بی‌حقوقی کامل گردیده و سیاست معروف «حذف نانخورهای اضافی»، در وسیع‌ترین ابعاد، پیاده خواهد شد.

سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی در جهت انتقال بار سنگین بحران عمیق اقتصادی جاری بر دوش کارگران و زحمتکشان اساساً همین هدف را دنبال می‌کند. اگر در مواردی هم مسئولان رژیم مجبور گشته‌اند پیاده کردن سیاستهای مذکور را متوقف نموده و یا «آهسته» تر سازند، عمدتاً به دلیل مقاومتها و مبارزات جاری کارگران و زحمتکشان و یاهراس رژیم از واکنش آنها، و گسترش اعتراضات توده‌ها بوده است. بارزترین عوارض بحران اقتصادی حاکم، یعنی گرانی و رکود و بیکاری، قبل از هرچیز و بیش از همه، سفره ناچیز خانوارهای کارگری، کار و معیشت آنها را هدف قرار داده و می‌دهد. در سال گذشته که این بحران دامنه و شدت هرچه بیشتری یافت، گذران زندگی کارگران و زحمتکشان جامعه ما نیز با دشواری‌های دهشتناکی روبرو گردیدند.

در این سال، نرخ تورم قیمتها از ۱۰۰ درصد نیز فراتر رفت. یعنی بخش مهم دیگری از قدرت خرید باقیمانده خانوارهای کارگری در این آشفته بازار به یغما رفت. سطح بسیار نازل حقوق و دستمزدها، در قیاس با قیمت‌های ارزاق عمومی و مایحتاج ضروری، نه فقط

گردش و مسافرت و تفریح و نه تنها گوشت و میوه بلکه حتی قندوچای و حبوبات را هم به صورت «کالای لوکس» برای اکثر این خانوارها درآورده است. در چنین شرایطی که سیر صعودی شتابان قیمتها آهنگ روزانه و هفتگی یافته است، افزایش ده یا بیست درصد در حداقل دستمزدها (که آنهم مشمول همه کارگران نمی‌شود) در واقع اهانت به مزدو حقوق‌بگیران و محکوم کردن آنها به فقر و محرومیتی خانمان‌برانداز و بیسابقه است.

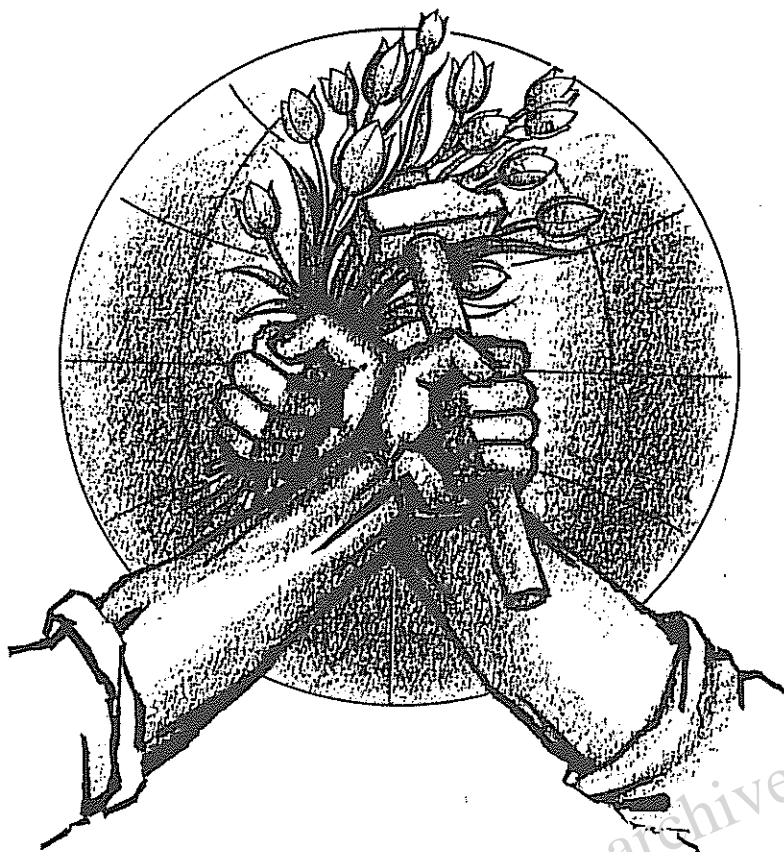
در سال گذشته، کساد و رکود گریبانگیر اقتصاد ایران نیز گسترش یافت و در نتیجه آن مسئله بیکاری شدت گرفت. به عنوان مثال، صنایع نساجی کشور که از قدیمی‌ترین و بزرگترین رشته‌های صنعتی (از لحاظ سطح اشتغال) محسوب می‌شود، در حال حاضر فقط با ۵۶ درصد ظرفیت مشغول فعالیت هستند. پیداست که در چنین وضعی، نه تنها امکانات اشتغال برای انبوه میلیونی بیکاران و جوانان جویای کار فراهم نگردید بلکه گروه زیادی از کارگران شاغل نیز عملاً اخراج شده و یا در معرض اخراج قریب‌الوقوع قرار گرفتند. در کارخانه ذوب‌آهن اصفهان، طی دو سال گذشته، نزدیک ده هزار نفر از کارگران و کارمندان، به انحاء گوناگون اخراج، بازخرد و یا بازنشسته شده‌اند و به گفته مسئولان این کارخانه، از حدود ۹۹ هزار نفر کارکنان باقیمانده نیز، عده قابل ملاحظه‌ای «مازاد» هستند و بایستی به تدریج کنار گذاشته شوند. عدم تامین شغلی و تهدید دائمی اخراج و بیکاری، شگرد شناخته‌شده‌ای در «منطق» نظام سرمایه‌داری برای تحمیل شرایط سخت‌تر و فشارهای بیشتر بر کارگران است. در جامعه‌ای مثل جامعه ما با حجم عظیم بیکاری موجود (۲۵ تا ۳۰ درصد نیروی فعال طبق آمارهای رسمی) چنین فشارهایی بازهم بیشتر است و هرگاه فشارها و محدودیت‌های ناشی از اختناق و کنترل و مراقبت‌های سیاسی و مذهبی رژیم اسلامی در محیطهای کاری نیز بدانها افزوده شود، همین جهمی را پدید می‌آورد که امروزه رژیم حاکم بر اکثریت توده‌های مردم و به خصوص کارگران و زحمتکشان ایران تحمیل کرده است.

علاوه بر اینها، پیاده کردن سیاست خصوصی‌سازی واحدهای دولتی - به هر ترتیب و هر قیمت - که در سال گذشته شتاب افزونتری پیدا کرد، همانطور که انتظار می‌رفت فرصت و بهانه دیگری برای اخراج بخش دیگری از کارگران شاغل فراهم آورده است. در برخی از کارخانه‌ها و شرکتهای، که جهت واگذاری و فروش به سرمایه‌داران خصوصی در نظر گرفته شده‌اند، بیکار کردن گروهی از کارکنان، تحت عنوان «تعدیل نیروی انسانی» و عناوین دیگر، پیش از واگذاری آغاز شده‌اند. مجتمع فولاد

اهواز، «بنزخاور»، تعدادی از واحدهای وابسته به وزارت معادن و فلزات، و... از این دسته‌اند. در بعضی دیگر، کاهش نیروی کار و اخراج کارگران بعد از خصوصی سازی و یا در جریان آن صورت گرفته است که کشتارگاه‌های وابسته به «سازمان گوشت کشور» و نیز بخشی از خدمات و فعالیت‌های شهرداری‌ها از آن جمله‌اند. در کارخانه «ارچ» (با حدود ۲۵۰۰ نفر کارگر و کارمند) که در سال گذشته خصوصی شده و در حال حاضر نیز (به واسطه کمبود ارز و کاهش واردات مواد و قطعات) با حدود ۵۰ درصد ظرفیتش کار می‌کند، به دلایل متعدد و از جمله مقاومت کارکنان، هنوز اخراج‌های وسیعی صورت نگرفته است ولی کارفرمای جدید زیر عنوان طرحهایی چون «بهبود مدیریت» و «افزایش بازده»، چنین کاری را مدنظر دارد. کارخانه «آزمایش» نیز طرحی را در پائیز گذشته در مورد «تعدیل» نیروی کار اعلام داشته است. در صورت پیاده شدن سیاست خصوصی‌سازی در دیگر بنگاه‌های بزرگ دولتی، گروه وسیع دیگری از شاغلان با خطر اخراج و بیکاری و همه پیامدهای دردناک آن روبرو خواهند گشت.

در سال گذشته نیز، چون سالهای پیشین، زورگویی‌ها و اجحافات کارفرمایان و سرمایه‌داران در مورد باقیمانده حقوق و دستاوردهای صنفی کارگران ادامه یافت. و چون دامنه بحران گسترش یافت و آشفته‌گی اوضاع اقتصادی بالا گرفت، این گونه حق‌کنشی‌ها هم شدت و رواج بیشتری پیدا کرد: در جایی ناهار کارگران را قطع کردند و در جای دیگر حق ایاب‌وذهاب آنها را حذف کردند. در واحدهای بسیاری حتی از تهیه و ارسال فهرست بیمه کارگران و پرداخت سهم کارفرما خودداری کردند و در واحدهایی دیگر پرداخت همان مبلغ ناچیز مربوط «بن»‌های کارگری را هم متوقف نمودند. اخراج‌ها و تنبیه‌ها و جریمه‌ها، طبق شواهد موجود، به بهانه‌های گوناگون رونق بیشتری یافت. در این میان، اجرای طرحهایی چون «قانون بازنشستگی پیش از موعد» نیز عملاً موجبات بیشتری برای بیکار کردن کارگران شاغل (و به ویژه کارگران زن) فراهم آورد. اگرچه گروهی از کارگران نیز به امید یافتن شغل مجدد و دریافت حقوق بازنشستگی، داوطلب استفاده از این طرح شدند، ولی واضح است که در شرایط حاکم پیدا کردن شغل و معر درآمد دیگر برای اکثریت بازنشسته‌ها و بازخریدهای اجباری، اگر نه غیرممکن، بسیار دشوار است. در آشفته‌بازار حاکم، محدودیت‌ها و موانع تازه‌ای در مورد فعالیت‌های تعاونی‌های کارگری (در همان سطح نازل

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی



کنونی) از سوی ارگانهای دولتی و کارفرمایان و مدیران ایجاد گردیده و تلاشهای اعضای تعاونی‌ها را برای فراهم ساختن بهبود اندکی در شرایط زیستی و سکونتی‌شان، در اغلب موارد با ناکامی روبرو کردند. همان موارد و زمینه‌های محدود قوانین و مقررات ناظر بر روابط کار نیز در این اوضاع غالباً در عمل نادیده گرفته شده و پایمال گردید. لکن کارفرمایان و مدیران خصوصی و یا دولتی، به همین بی‌قانونی عملاً جاری نیز بسنده نکرده و یکبار دیگر لغو رسمی و حذف کامل آن مقررات را از گرداندگان رژیم خواستار شدند. لیبرالیسم افسارگسیخته اقتصادی، از نوع اسلامی، که در سالهای اخیر پیاده شده و می‌شود، در حال حاضر عملاً به هرج و مرج بیسابقه‌ای در بخش عمده فعالیت‌های اقتصادی منجر شده است که لطمات و ویرانگری‌های دهشتناک آن بیش از همه گریبانگیر طبقه کارگر ایران است.

کارگران در برابر اینهمه تعدی و تهاجم از جانب رژیم و شرکای دلال و سرمایه‌دار آن، ساکت و خاموش ننشسته و دست به مقاومت و اعتراض زدند، هرچند که همانطور که قبلاً اشاره شد، پراکندگی اعتراضات و مبارزات و نبود تشکلهای مستقل و سراسری، مانع از آن شده و می‌شود که این مبارزه و فداکاری نتایج لازم را در دفاع و محافظت از حقوق و دستاوردهای کارگران به بار آورد. در سال گذشته، اعتصابات و اعتراضات کارگران و زحمتکشان، در محله‌های کار و در محله‌های کارگری، ادامه یافت و در موارد متعددی نیز، برغم تهاجم و

بقیه در صفحه ۷

شورش توده‌ها علیه رژیم اسلامی در «اکبرآباد» اسلام شهر

عمل نتوانسته است و نمی‌تواند از بروز حرکت‌های انفجاری مردم و طغیان توده‌ها جلوگیری کند.

اگرچه روزنامه‌های حکومتی هیچ سخنی از واقعیت حرکت مردم و کشتار آنها توسط رژیم به میان نیاورده و بلکه به انعکاس «خبر» کلیشه‌ای وزارت اطلاعات رژیم در مورد انتساب تظاهرات به «اوباش» و «اخلالگران» و یا عوامل «توطئه» و... مبادرت کردند، ولی اخبار حرکت مردم «اکبرآباد» به فاصله کوتاهی در شهرها و مناطق مختلف و به ویژه در تهران پخش گردیده و بازتاب گسترده‌ای یافت. از این روی، رژیم حاکم که نتوانست به کلی آن را انکار و یا سانسور نماید، ناچار گردید که «سناریو»ی تکراری خود را به مرحله اجرا درآورد: فردای همانروز عده‌ای از مزدوران خود را زیر عنوان «انجمن دانشجویان مسلمان» روانه خیابان کرد تا علیه «اشرار و اوباش» شمار داده و مجازات آنها را خواستار شوند. بعداً هم رئیس قوه قضائیه و دیگر مقامات ریزودرشت، تهدیدهای همیشگی خود را در مورد «مقابله با اخلالگران» و «توطئه گران» تکرار کردند و... در همین حال، گرداندگان رژیم در هراس آشکار از تداوم و یا توسعه تظاهرات مردم علیه این حکومت، کنترل‌ها و مراقبت‌های پلیسی و امنیتی را مخصوصاً در پیرامون ادارات و سازمانهای دولتی، و به طور خاص در تهران، به صورت چشمگیری افزایش دادند.

از گسترش و تداوم حرکت اعتراضی مردم، مجروحان را به بیمارستانهای شهرهای اطراف منتقل کرده و طبق معمول، تلاش کردند که از نشر هرگونه اطلاعات و اخبار مربوط به آمار کشته‌شدگان و زخمی‌ها جلوگیری کنند. مردم «اکبرآباد» طی روزهای بعد در جستجوی بستگان مجروح و یا مفقود شده خود در بیمارستانها و قرارگاه نیروهای انتظامی سرگردان شده بودند. در همان روز و فردای آن، عده زیادی از ساکنان شهرک و از جمله تعدادی دانش‌آموز توسط نیروهای امنیتی رژیم دستگیر شدند.

منطقه اسلامشهر و شهرک‌ها و آلونک‌های پیرامون آن از جمله مناطقی است که با تراکم فوق‌العاده جمعیت و محرومیت شدید روبرو هستند. ساکنان آن را عمدتاً کارگران و زحمتکشان تشکیل می‌دهند که در تهران یا کرج فعالیت داشته و یا همانند میلیونها نفر دیگر با معضل بیکاری دست به گریبانند. در این منطقه نیز، کمبود شدید خدمات اولیه سکونتی و شهری مانند آب آشامیدنی و خدمات درمانی و بهداشتی و کمبود و گرانی وسایط نقلیه عمومی، علاوه بر دشواری‌های جاری دیگر، فشار شدیدی را بر مردم تحمیل می‌کند. هرچند که این منطقه نیز به واسطه تراکم جمعیتی، مجاورت آن با تهران و سابقه حرکت‌های اعتراضی توده‌ای، برای رژیم حاکم از حساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بوده و به همین دلیل نیز، به شیوه‌های گوناگون، کنترل‌های سیاسی و امنیتی بیشتری روی ساکنان آن اعمال می‌شود، ولی در

توده‌های محروم ساکن «اکبرآباد» در منطقه «اسلامشهر» واقع در جنوب غربی تهران، روز سه‌شنبه ۱۵ فروردین علیه گرانی و ظلم و بیداد حکومت ملایان دست به شورش زدند. این تظاهرات اعتراضی توسط نیروهای امنیتی رژیم اسلامی به خاک و خون کشیده شد و گروه زیادی از مردم بازداشت شدند.

تظاهرات صدها تن از مردم «اکبرآباد» و به ویژه جوانان، در اعتراض به گرانی شدید هزینه‌های حمل و نقل عمومی آغاز گردید. به دنبال امواج فزاینده گرانی مایحتاج همگانی و بالا رفتن بهای کالاها و خدمات دولتی، از ابتدای سال جدید نیز بهای فرآورده‌های نفتی دو برابر شده و موج جدید دیگری از تورم قیمت‌ها پدید آورده است. مردم محروم و زحمتکش که از اینهمه فشار و اجحاف کارد به استخوانانشان رسیده است، خشم فروخورده خود را با فریاد شمارهایی علیه سرمداران رژیم و گسترش دامنه تظاهرات آشکار ساختند. در پی دخالت ماموران انتظامی رژیم برای خاموش کردن صدای مردم، درگیری و زدوخورد شدید به وقوع پیوسته و تظاهرکنندگان اماکن و اتوموبیل‌های دولتی را مورد حمله قرار دادند. با اوچگیری و توسعه تظاهرات، رژیم نیروهای پاسدار و هلی‌کوپترهای نظامی خود را به این شهرک گسیل داشته و تمامی منطقه را در محاصره این نیروها درآورد. در اثر تهاجم وحشیانه عوامل سرکوبگر دست‌کم ده نفر از مردم و از جمله یک کودک کشته و ده‌تن دیگر زخمی شدند. عوامل رژیم برای جلوگیری

اسمی، هم امسال و هم در چند ساله اخیر، به شیوه‌ای محاسبه و تعیین شده است که افزایش خیلی ناچیزتری در مبنای دستمزد (که معیار محاسبه حقوق بازنشستگی و غرامت و از کارافتادگی و غیره است) صورت بگیرد و بنابراین کارگران از کار افتاده و بازنشسته از این لحاظ نیز فشار و محرومیت متزایدی را متحمل می‌شوند.

اعلام پرداخت «بن»های کارگری (به میزان ۷۰۰ تومان در ماه برای کارگران متاهل و ۳۰۰ تومان برای کارگران مجرد) و یا «تقویت» تعاونی‌های مصرف کارگری نیز، در شرایط حاکم، بیشتر به مضحکه می‌ماند تا امری واقعی و جدی. چرا که نه تنها مبالغ تعیین شده برای «بن»ها، در مقایسه با قیمت‌های جاری مایحتاج عمومی، معادل «هیچ» است، بلکه حتی بسیاری از نوبت‌های «بن»های کارگری مربوط به سالهای ۶۹ و ۷۰ نیز اعلام نشده و کالای مربوط به آنها تاکنون نیز تحویل کارگران نشده است. در مورد تعاونی‌های مصرف نیز، هرگاه در گذشته می‌توانستند اقلام محدودی از نیازهای زندگی کارگران با بهای نسبتاً پائین‌تری توزیع کنند، در آشفته‌بازاری که به دنبال پیاده شدن سیاست «تعدیل اقتصادی» در سالهای اخیر رواج کامل یافته است، این شرکتها از انجام همین کار نیز عملاً بازمانده‌اند.

تجربه عملکرد رژیم اسلامی و کارنامه سیاه سیاستهای ضدکارگری آن طی سالهای گذشته آشکارا نشان داده است که این رژیم نه تنها خواستهای برحق کارگران و زحمتکشان را هیچ انگاشته است بلکه تا جایی که از دستش برآمده، با زور و سرکوب و فریب، فشارها و محرومیت‌های افزونتری را بر آنان تحمیل کرده است. تا زمانی که بساط این رژیم بر جاست، همین سیاستهای خانمان برانداز نیز ادامه خواهد یافت. تلاشهای تاکنونی رژیم در جلب نظر سرمایه‌های بزرگ داخلی و خارجی، به دلایل گوناگون، ناکام مانده است. برای موفق گردانیدن این تلاشها، رژیم اسلامی، اگر بتواند، فشارها و محدودیت‌های بازم بیشتر را، مخصوصاً در زمینه دستمزدها، بر کارگران تحمیل خواهد کرد.

تجربه مبارزات کارگران میهن ما و جوامع دیگر نیز بروشنی نشان داده است که در دوره‌ای که کارگران متحد و متشکل شده‌اند و در هر جایی که مبارزه و مقاومت جمعی و پیگیرانه‌ای را به پیش برده‌اند، توانسته‌اند از حقوق و دستاوردهای خود دفاع کرده و رژیم حاکم و کارفرمایان و مدیران مدافع آن را به عقب‌نشینی وادار کنند. در شرایط حاضر، مبارزه برای افزایش دستمزدها متناسب با تورم قیمتها، یکی از محورهای اصلی مبارزات حق طلبانه کارگران را تشکیل می‌دهد. تنها مبارزه پیگیر و هماهنگ کارگران است که رژیم اسلامی حاکم را از تعرض روزافزون به معیشت آنها و تحمیل فقر و فلاکتی بیشتر بر آنها مانع خواهد شد.

سیب‌زمینی به ۱۰۰ تومان می‌رسد، بهای یک کیلو پرتقال از ۲۲۰ تومان فراتر می‌رود و قیمت یک کیلو حبوبات به ۲۷۰ تومان بالغ می‌شود، پیداست که گذران زندگی یک خانوار با ۵۳۳ تومان دستمزد روزانه چه فشار و محرومیت وحشتناکی را بر انبوهی از کارگران و زحمتکشان جامعه ما تحمیل می‌کند. «خانه کارگر» که خود نهادی ساخته و پرداخته رژیم اسلامی و در خدمت سیاستهای آنست، برپایه ارقام رسمی بانک مرکزی، برای یک خانوار متوسط (پنج نفره) حداقل هزینه‌های زندگی شهری را معادل ۳۳ هزار تومان در ماه (یعنی ۱۱۰۰ تومان در روز) برآورد کرده است. اگر همین رقم را معیار مقایسه بگیریم، معلوم می‌شود که مسئولان رژیم اسلامی کمتر از نصف همین مبلغ حداقل هزینه‌های زندگی را، به عنوان حداقل دستمزدها تعیین و بر کارگران تحمیل کرده‌اند.

مبارزه برای

افزایش

دستمزدها

امروزه به برکت سیاستهای جمهوری اسلامی، دلار مبنای محاسبه بخش بزرگی از قیمت کالاها و خدمات، و تغییرات نرخ دلار در مقابل ریال معیار اندازه‌گیری نوسانات قیمتها در ایران شده است. نگاهی به تغییرات این نرخ طی سه ماهه آخر سال گذشته، بروشنی حکایت از آن دارد که طی همین مدت کوتاه، ریال بیش از ۷۰ درصد ارزش خود را در برابر دلار از دست داده و تقریباً به همان نسبت بر بهای اکثر اجناس (حتی کالاهایی که تولید و عرضه آنها ارتباط چندانی نزدیکی با واردات ندارد) افزوده شده است. در چنین وضعیتی که به ویژه تورم قیمتها آهنگ هفتگی و حتی روزانه یافته است، «افزایش» ده یا بیست درصد در سطح دستمزدها، در واقع، جز محکوم کردن مزد و حقوق بگیران به فقر و مسکنت شدیدتر معنای دیگری ندارد.

قابل توجه است که به همین میزان رسمی «حداقل دستمزد» که از سوی رژیم تعیین و اعلام می‌شود، در مورد کارگران مشمول قانون کار است و دربارہ گروه کثیری از کارگران (در کارگاه‌های خانگی و کوچک و یا کارهای فصلی) که مشمول این قانون نمی‌شوند، عملاً سطح حداقلی برای دستمزدها وجود ندارد. هرچند که در مورد عده قابل توجهی از کارگران مشمول قانون نیز حتی در کارگاه‌های دولتی، بر اساس شواهد موجود، همین قانون در خیلی از زمینه‌ها از جمله در مورد حداقل دستمزد، حق بیمه و... نادیده گرفته می‌شود. بازم قابل توجه است که همین «افزایش» ناچیز در دستمزدهای

فقر و محرومیتی که کارگران و زحمتکشان میهن ما در دوره حاکمیت رژیم اسلامی بدان محکوم شده‌اند در دهه‌های گذشته تاریخ معاصر ایران کاملاً بی‌سابقه است. و هرروز که از حاکمیت شوم این رژیم سپری می‌شود، این واقعیت دردناک هرچه بیشتر نمایان و ملموس می‌شود. لکن این واقعیت به هیچ وجه تصادفی نیست: رژیم جمهوری اسلامی، از همان آغاز به شیوه‌های گوناگون و به‌رغم همه فریبکاریها و دغلبازی‌های مرسوم خود، ماهیت ضدکارگری خود را بروز داده است. علاوه بر این، هرچقدر که در ماندگی این رژیم در برابر معضلات و بحران اقتصادی جامعه افزونتر می‌شود، هراندازه که حرص و ولع گردانندگان حکومتی و وابستگان و شرکای آنها در چپاولگری و تاراج دسترنج توده‌ها و ثروت‌های عمومی فزونی می‌یابد، انتقال بار سهمگین این بحران و فشار بر کارگران و زحمتکشان نیز به همان نسبت دامنه و شدت بیشتری پیدا می‌کند. «مصوبه شورای عالی کار» رژیم در مورد «افزایش» حداقل دستمزد کارگران نیز سند دیگری از خصومت آشکار این رژیم با طبقه کارگر و شاخص تازه‌ای از شدت فقر و محرومیت تحمیل شده بر کارگران و زحمتکشان جامعه ماست.

وزارت کار رژیم اسلامی در ۲۲ اسفند گذشته، تصمیم «شورای عالی کار» را در مورد «افزایش» حداقل دستمزد روزانه کارگران مشمول قانون کار از ۳۸۹۴ ریال به ۵۳۳۳ ریال در سال جاری (۱۳۷۴) اعلام داشت. مطابق این تصمیم، مبنای حداقل دستمزد روزانه فقط ده درصد بالا رفته و با افزودن مبلغ ۱۰۵۰ ریال دیگر به دستمزد روزانه، میزان آن در سطح ۵۳۳۳ ریال تعیین می‌شود. طبق اعلام وزارت کار، میزان دستمزد در سطوح مختلف، بطور متوسط، ۲۰ درصد بالا خواهد رفت.

با توجه به شدت و شتاب بی‌سابقه گرانی موجود در جامعه، اعلام «افزایش» ده یا بیست درصد در دستمزدها، اهانت آشکار دیگری به کارگران است. در جایی که نرخ تورم سالانه از ۱۰۰ درصد هم فراتر رفته است، یعنی فقط طی یکسال گذشته قدرت خرید خانوارهای کارگری نصف شده است، «افزایش» ۲۰ درصدی در سطح دستمزدها، در حقیقت به معنی تحمیل حدود ۴۰ درصد کاهش در قدرت خرید کارگران و رسمیت بخشیدن به آنست. حتی اگر نرخ تورم رسمی و دولتی (حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد) که از طرف مسئولان اقتصادی رژیم اعلام می‌گردد، مبنای محاسبه و مقایسه قرار گیرد، بازم واضح و آشکار است که خانوارهای کارگری بخش قابل توجهی از باقیمانده قدرت خریدشان را از دست داده و می‌دهند.

صرفنظر از ارقام واقعی یا رسمی تورم قیمتها، در جایی که با دستمزد روزانه نمی‌توان حتی یک کیلو گوشت خرید و بهای یک کیلو چای مخلوط (داخلی و خارجی) بیش از ۵۰۰ تومان است، در شرایطی که قیمت یک کیلو

توسط دانشمندان اتمی روس از قزاقستان خریداری نمود. - در ماه ژانویه ۹۵ قراردادی بین دو کشور ایران و روسیه برای تکمیل پروژه نیروگاه اتمی بوشهر منعقد گردید. ساخت نیروگاه اتمی بوشهر در سال ۱۹۷۵ توسط یکی از شعبات شرکت زمینس آلمان شروع شده بود که تا مقطع انقلاب ۸۰٪ کار ساختمان آن به پایان رسیده بود و قرار بود که ۲ راکتور ۱۳۰۰ مگاواتی به ایران داده شود که دولت آلمان از تحویل آن تا به امروز خودداری نموده است. در حال حاضر روسیه در مقابل ۸۰۰ میلیون دلار می‌خواهد این پروژه را به اتمام برساند. (در این پروژه ۴ شرکت ایرانی هم سهیمند) یکی از ۲ راکتور مورد توافق قرار است تا ۴ سال دیگر مورد بهره‌برداری قرار گیرد. راکتورهای ارسال روسی از نوع آبی می‌باشد. ایران در همین زمینه مذاکراتی را نیز با دولت چین پیش می‌برد».

لازم به یادآوریست که ضمن آن که رژیم آخوندها در تلاش بوده که به طریقی به سلاح هسته‌ای دسترسی پیدا کند، فرارسیدن موعد تجدید انضامی «پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای» در ماه آوریل (جاری) نیز موجب آن شده است که رژیم اسرائیل (که خود از امضای این پیمان خودداری کرده و می‌کند و همین مسئله هم تشنجاتی را در سطح منطقه دامن زده است) و برخی مطبوعات آمریکایی و اروپایی حملات خودشان را در زمینه خطر گسترش سلاحهای اتمی بیشتر متوجه رژیم اسلامی بنمایند.

دانش آموزی به دلیل

«نزدیک بینی» از مدرسه اخراج شد!

وخامت شرایط تحصیلی در سالهای اخیر در ایران البته حرف تازه‌ای نیست. از دو و سه شیفته شدن مدارس تا آماده نبودن کتاب درسی در آغاز سال تحصیلی و انتظار برای ثبت‌نام در مدرسه به دلیل نبود جا، همه و همه چیزهایی است که مدام به گوشمان خورده است. اما واقعهای که اخیراً در یکی از دبیرستانهای انتفاعی رخ داده است، اوج سیاست ارتجاعی حاکم بر مدارس و آموزش و پرورش را عیان می‌کند. اخیراً دانش‌آموزی که در دبیرستان دخترانه غیرانتفاعی رجائی شهر (گوهردشت) تحصیل می‌کرد، بعلت «نزدیک بینی»، از مدرسه اخراج شده است. چرا که مسئولین دبیرستان احتمال می‌دادند که دانش‌آموز مذکور در سال تحصیلی قبول نخواهد شد و این امر باعث می‌شود که درصد قبولی دبیرستان پائین بیاید و در نتیجه به اعتبار و شهرت آن لطمه وارد شده، و در جلس دانش‌آموزان جدید اخیانا خللی وارد شود.

مدارس غیرانتفاعی که سالهاست در پی نبود مدرسه کافی دولتی، ایجاد شده و بطور خصوصی اداره می‌شوند، از آنجا که سیاست صحیح آموزشی بر آنان حاکم نیست، تنها در رقابت با یکدیگر و برای بدست آوردن سود بیشتر به هر عملی دست می‌زنند. اقدام دبیرستان فوق نیز در همین راستاست. چرا که هرچه اعتبار و شهرت دبیرستان بالاتر باشد، می‌توان شهریه بیشتری طلب کرد و این امری است که پیشبرد چنین روشهایی در برخورد با دانش‌آموزان را ضروری می‌سازد.

۱۲۶۰ ریال - شکر کیلویی ۱۱۰ تومان تا ۱۱۶ تومان - چای متوسط هر بسته ۵۰۰ گرمی از ۲۵۰ تا ۵۰۰ تومان

.... اسامی مراسم برگزار ۲۲ بهمن بسیار ساده و مختصر برگزار گردید اولاً چراغانی خیابانها بسیار کم و محدود بود و آنچه نیز صورت گرفت بوسیله شهرداری و یا ارگانها و نهادهای دولتی بود. البته شهرداری پول چراغانی را که کرده بود از کسبه و کارخانه و شرکت‌های واقع در منطقه خود دریافت کرده است. چند نمایشگاه عکس و کتاب همراه با فروش کالاهایی مانند پوشاک از ارزاترین و نامرغوبترین آنها به کارخانه‌ها و شرکت‌ها. در این رابطه مثلاً اعلام شده که به کارگران اجناس مانند برنج و روغن و یا کالاهایی تولید شده توسط خودشان را به آنها هدیه بدهند!....

عوامفریبی‌های تکراری در پیمانه‌های

نوروزی خامنه‌ای و رفسنجانی

خامنه‌ای ضمن برشمردن تلاشها و موفقیت‌های رژیم در سال گذشته در زمینه‌های سیاسی و ارتباطات بین‌المللی و... برای سال ۷۴، وجدان کاری و انضباط اقتصادی و مالی را پیش کشید تا «موجب زیاد شدن تولیدات اقتصادی، بهتر شدن کیفیت تولید، توسعه سازندگی، روانتر شدن امور اجتماعی، اداری و اقتصادی و در دسترس قرار گرفتن اجناس مورد استفاده مردم» شود.

رفسنجانی، ضمن موفقیت نامیدن حضور مردم در تشییع جنازه احمد خمینی و تبریک این موفقیت، تحقق و عملی شدن «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را مورد بحث قرار داد و در مورد آزادی عوامفریبانه گفت: «آزادی در حد اعلا در کشور ما وجود دارد و آنهم آزادی واقعی نه آزادی شعاری، بطوریکه گاهی شکایت می‌شود از بعضی افسارگیختگی‌ها که ما توجیه می‌کنیم که برای حراست از آزادی که آرمان بزرگ انقلاب بود. نباید از این افسارگیختگی‌های جزئی نگران بود و باید از این دستاورد بزرگ حراست کرد و به وسوسه خفاشان گوش نداد.» رفسنجانی مشکلات زندگی مردم را «مشکلات جزئی» نامید و گفت که طی برنامه دوم برطرف می‌شوند.

رفسنجانی که خود میدانست نمی‌تواند از آنچه که در نتیجه سیاستهای او و رژیمش بر مردم رفته حرف بزند، بعد از این شاخه و آن شاخه پریدنها، گفت: انشاءالله من در روزهای آینده گزارش کامل... را خدمت ملت عزیزمان عرض می‌کنم»

«بتمب اسلامی»؟!»

نشریه آلمانی زبان «آلمان جدید» (۲۴ فوریه ۹۵) طی مطالبی، اطلاعاتی پیرامون دستیابی رژیم جمهوری اسلامی به تکنولوژی اتمی را ارائه داده که خلاصه خبری آنرا به اطلاع خوانندگان می‌رسانیم: «در آغاز دهه ۹۰، ایران ۲ کلاهک انفجاری را

گزارشی کوتاه از اوضاع اقتصادی و روحیات مردم

شایع است که افزایش قیمت سکه طلا و بهای ارز و آشفته شدن بی‌حدوحدصر اوضاع اقتصادی، گرانی و تورم در طی یکماه اخیر (بهمن‌ماه و اوایل اسفند) بدلیل آنست که رفسنجانی و جناح او پس از برخوردها و عکس‌العمل شدید جناح خامنه‌ای - ناطق نوری و رسالت حرکات و اقداماتی را برای فراهم کردن مقدمات تغییر قانون اساسی جهت ابقاء رفسنجانی در سمت ریاست جمهوری آغاز کرده‌اند. جناح رفسنجانی با این اعمال تلاش دارد جناح مقابل را بهر طریق ممکن متقاعد کند که در چنین اوضاع و احوال وخیم و بحرانی داخلی و شرایط جهانی، فقط رفسنجانی می‌تواند اوضاع را سرسامان بخشد و آنرا مهار کند!....

....مسئله گرانی و تورم نفس همه را بریده و اساساً تعادل روانی جامعه را بهم زده بطور مثال حتی قیمت سبزی خوردن هر روز تغییر می‌کند و در پرس وجو از اینکه چرا گران می‌شود، اولاً با پرخاش فروشنده مواجه می‌شوید و یا اینکه می‌گوید نخرید و یا اینکه چون دلار گران شده قیمت سبزی هم بالا رفته است. اصولاً تمام قیمت‌ها با دلار تعیین می‌شود....

....مردم نسبت بهم با روحیه پرخاشگرانه و عصبی برخورد می‌کنند شاید چون راه چاره‌ای نمی‌بینند و با این تصور که اعتراضات راه بجایی نمی‌برد فشار حاصل از اوضاع را متوجه دیگران می‌کنند. راننده اتوبوس واحد با مسافر، خواربارفروش با خریدار، کارمند با ارباب رجوع و خلاصه هر فرادستی با پرخاش با فرودست خود برخورد می‌کند. اندکی مهربانی و محبت وجود ندارد و یا چنانچه باشد در حد بده‌وبستان است....

.... سروصدا و اعتراض همه اقشار و طبقات بلند است. در اتوبوس و تاکسی، در محل کار، در صف خرید، خلاصه هر جایی که تصور کنی گفته می‌شود که این چه وضعی است و بالاخره راه به جایی خواهد برد و چه خواهد شد؟

.... صاحبان کارخانه‌ها و سرمایه‌داران و مدیران شرکت‌های خصوصی و حتی فروشندگان خرد و با مغازه‌داران نیز همگی از نقطه نظر خود اعتراض و نگرانی خود را اعلام می‌کنند.... در اتوبوس مردی بلندبلند بدویبراه می‌گفت و از صدر تا ذیل رژیم را زیر علامت سوال می‌برد و می‌گفت: بما می‌گفتند مگر نمی‌خواهید آقا و رئیس و نوکر خودتان باشید (اشاره به حرفهای خینی) حداقل بروید از صدام حسین یاد بگیرید که اجازه نمی‌دهد در عراق گرانی باشد و هرکس که گرانفروشی کند او را اعدام می‌کند! یا مردی حدوداً پنجاه ساله در فروشگاه شهروروستا می‌گفت: ای لعنت بر این آخوندها، از آخوندها حقه‌بازتر باز خودشانند.

قیمت بعضی از اجناس:

شیر پاکتی یک لیتری ۸۰ تا ۱۳۰ تومان - شیر تازه کیلویی ۶۵ تا ۸۰ تومان
قدحبه کیلویی ۱۲۱۰ ریال و قند غیرکوبنی کیلویی

بیمه نبوده و تمام مخارج روزمره خود و حتی پرداخت حقوق و دستمزد پرسنل، نیازمند «درآمد» هستند، از ارائه هرگونه تخفیف و یا رایگان سازی درمان ناگزیر خودداری خواهند کرد.»

طرح «خودگردانی» بیمارستانها در بودجه ۷۴ و حذف اعتبارات درمانی

یکی از تغییرات بودجه سال ۷۴، برای به اصطلاح صرفه جویی در بودجه، حذف اعتبارات درمانی و پیشبرد طرح خودگردانی بیمارستانهای دولتی است. یعنی با این بهانه که در طی پنجساله دوم، همه مردم بطور تدریجی تحت پوشش بیمه قرار خواهند گرفت، از هم اکنون اعتبارات درمانی قطع شده است.

البته جای سؤال دارد زمانیکه بقول رفسنجانی در آغاز برنامه اول تنها ۱۳ میلیون نفر تحت پوشش بیمه بوده‌اند و در پایان این برنامه، یعنی در سال ۷۲ کمی بیش از ۱۷ میلیون نفر، که در واقع کمتر از یک سوم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد، چگونه امکان دارد در عرض برنامه دوم، همه مردم یعنی باقیمانده بیش از ۴۰ میلیون نفر تحت پوشش بیمه روند. در واقع این به این معنا است که سرعت دولت در بیمه کردن مردم باید بیش از ده برابر برنامه اول باشد که البته با توجه به میزان بودجه اختصاصی و سیاستهای تاکتونی دولت در این زمینه امری است غیرممکن.

جالب توجه اینکه حذف بودجه مربوط به اعتبارات درمانی در حالی صورت می‌گیرد، که بودجه نهادهای وابسته از جمله بنیاد مستضعفین و سایر بنیادهای مشابه امسال به نحو «قابل قبولی» برای دست‌اندرکاران این مراکز، افزایش یافته است و این خود پوچ بودن دلایل قانون‌گزاران را برای تصویب حذف این بخش از بودجه، هرچه بیشتر آشکار می‌سازد.

از سوی دیگر وزیر بهداشت نیز اعلام کرده است که میزان بودجه و اعتبار دولتی که در قانون برنامه برای بیمه پیش‌بینی شده است، تاکنون (۱۴ فروردین) تحقق نیافته و در صورت عدم تامین بودجه، وزارت بهداشت ناچار به گران کردن میزان «فرانشیز» با کاهش انواع خدمات پوشش بیمه‌های درمانی خواهد بود. طبق قانون بیمه خدمات درمانی، خدمات فوق تخصصی مشمول بیمه نیست و بیمه مضاعف محسوب می‌شود و فرد متقاضی باید با ارائه مبلغی خود را در این موارد بیمه کند. این معنایی ندارد جز بالا رفتن میزان حق بیمه برای بیمه شدگان و آنهم در حالیکه افراد تحت پوشش بیمه بعلت‌های مختلفی از جمله دیرکرد پرداخت‌ها توسط بیمه و غیره، هم‌اکنون نیز از امکانات کافی پزشکی و دارویی برخوردار نیستند و مشخص نیست با حذف قسمتی از خدمات بیمه، چه بلایی بر سر بیمه‌شدگان خواهد آمد.

در شرایطی که بسیاری از مراکز درمانی و بیمارستانها هم‌اکنون نیز با مشکلات زیادی نه فقط در پذیرش بیمار، بستری کردن وی و تهیه تدارکات کافی برای عمل جراحی و تهیه دارو و غیره، بلکه حتی پرداخت حقوق و دستمزد پرسنل خود روبرو هستند، و نیز با توجه به اینکه بیش از دو سوم مردم اصولاً تحت پوشش

به این ترتیب برخلاف بسیاری از کشورهای امروزی، که در آنها به دانش‌آموزانی که حتی نقص عضو دارند، توجه ویژه‌ای می‌شود، در کشور ما تنها ضعیفی چشم می‌تواند مانعی برای تحصیل در دبیرستان دلخواه شود و این در حالیست که روزنامه‌های دولتی بشماره مدعی می‌شوند که دولت ایران حتی بیش از دولتهائی چون آلمان برای آموزش و پرورش بودجه اختصاص می‌دهد. بطوریکه کیهان با درج خبری مبنی بر اینکه «ایران از حیث میزان بودجه آموزشی با اختصاص سهم بیست درصد از بودجه به آموزش و پرورش مقام سوم را در دنیا دارد» و آلمان با تخصیص شش دهم درصد از کل بودجه مقام آخر را، سعی در وارونه نشان دادن جایگاه آموزش و پرورش در کشور ما دارد. البته این روزنامه فراموش می‌کند بگوید که به اعتراف رفسنجانی دو میلیون از هیجده میلیون نفر جمعیت لازم‌التعلیم، بعلت نبود امکانات آموزشی لازم، هم‌اکنون از تحصیل محرومند. و این که اگر در آغاز برسر کار آمدن این رژیم همه افراد لازم‌التعلیم از آموزش رایگان برخوردار بودند، اما در طی بیش از ۱۶ سال حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی، هم‌اکنون نه تنها بخشی از آنان اصولاً از تحصیل محرومند، بلکه آموزش رایگان نیز برای گروه زیادی از این بخش به رویانی در گذشته تبدیل شده است و بسیاری از آنان حتی با پرداخت شهریه نیز قادر به استفاده از امکانات آموزشی لازم نیستند. چه بسا حتی اگر رقم ذکر شده درست باشد، برای جبران این کمبود چندین ساله و با توجه به رشد بی‌رویه جمعیت که خود از نتایج حکومت اسلامی است، لازم باشد بخش بیشتری از بودجه به این امر اختصاص یابد. ضرورتی که در کشورهایی همچون آلمان، امروزه هرگز وجود خارجی ندارد.

حذف اعتبارات درمانی

در حالیکه رفسنجانی، با فریبکاری در پیام نوروزی خود از پوشش همگانی بیمه درمانی سخن می‌گوید، حذف اعتبارات درمانی، اوضاع نابسامان درمان را نابسامانتر ساخته است. در همین رابطه از سوی «انجمن اسلامی جامعه پزشکی ایران» اعلامیه‌ای صادر شده که از جمله در آن آمده است: «استدلالاتی که در جهت کاهش عوارض ناشی از اجرای خصوصی‌سازی و خودگردانی ذکر شده، اجرای همزمان لایحه بیمه همگانی و تحت پوشش بیمه قرار گرفتن مستضعفان و روستائیان نمی‌باشد. لکن براساس لایحه برنامه پنج ساله دوم، قانون بیمه همگانی، تدریجاً و طی ۵ سال قابل اجرا خواهد بود، بنحوی که در سال پایانی برنامه دوم، مردم بطور کامل تحت پوشش بیمه قرار خواهند گرفت... بدیهی است در حالیکه هنوز مردم فاقد بیمه، تحت پوشش قرار نگرفته‌اند و دفاتر بیمه مربوطه صادر نشده است، حذف ناگهانی اعتبارات درمانی و خودگردان شدن بیمارستانهای دولتی آنطور که در لایحه بودجه سال ۱۳۷۴ پیش‌بینی شده باعث معوق ماندن بخش اعظم نیازهای درمانی روستائیان و اقشار مستضعف و فاقد پوشش بیمه خواهد شد. در چنین شرایطی بیمارستانهایی که

رشد سرسام‌آور نقدینگی در سالهای اخیر

دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه، آماري از جریان ۲۵ سال نقدینگی در کشور ارائه داده است که نگاهی به آن، وخیم‌تر شدن وضعیت اقتصادی را طی سالهای اخیر هرچه بیشتر آشکار می‌سازد. طبق آمار ارائه شده، رشد نقدینگی در سالهای ۳۸ تا ۵۴ با افت و خیزهایی تدریجی پیش رفته است و از ۵۱/۶ به ۱۱۴۵/۵ رسیده است (همه ارقام به میلیارد ریال است). در سال ۵۴ از رشدی ناگهانی (۵۴ درصد رشد سالیانه) برخوردار شده، اما بعد از آن تا سال ۵۷ نرخ رشد آن افت کرده و به میزان ۲۵۷۸/۶ یعنی ۲۲ درصد رشد سالیانه رسیده است. اما این روند بعد از سال ۵۷ بشدت سیر صعودی طی کرده بطوریکه در سال ۵۹ (شروع جنگ) به رقم ۴۵۰۸/۱ رسیده بی‌سابقه ۷۶ درصد نسبت به سال ماقبل رسیده است. این سیر در سالهای بعد با افت و خیز همراه بوده، اما در سال ۷۲ به بیشترین مقدار بعد از سال ۵۶ یعنی به ۴۸۱۳۵/۱ رسیده است. یعنی نقدینگی در جریان این ۳۵ سال نزدیک به ۹۳۳ برابر شده است.

کشور ما که همواره تحت سلطه رژیم‌های غارتگر و دیکتاتور قرار داشته است، هرگز نتوانسته است در عرصه اقتصادی از برنامه‌ای صحیح برای تضمین آینده‌ای بهتر در این عرصه برخوردار باشد. نبود حداقل بخش تولیدی و وجود بخش عریض و طویل خدمات همواره از نشانه‌های بارز آن بوده است. اما آنچه که از زمان حاکمیت جمهوری اسلامی برجستگی خاصی پیدا کرده است، اقتصاد متکی بر تجارت و رشد واسطه‌گری و دلال‌بازی، ایجاد بازارهای سیاه، احتکار و گرانی و تورم روزافزون در طی سالهای اخیر بوده است. بطوریکه اگر متوسط رشد نقدینگی سالانه قبل از سال ۵۷ مساوی با ۱۷ درصد بوده، این رقم به ۲۱ درصد در سالهای بعد افزایش یافته است.

تنها کسانی که باید چوب این نقدینگی و افزایش آنرا بخورند، کارگران، مردم زحمتکش و تمام مزدبگیرانی هستند که حقوق آنان حتی کفایت هزینه آنها را هم نمی‌دهد،

چه رسد به آنکه چیزی برای بس انداز هم برای آنها اضافه بماند. و باید روزبروز شاهد بالا رفتن قیمت‌ها و تورم از جمله بعثت رشد همین تقدینگی باشند.

سالی که نکوست، از بهارش پیداست!

دولتمردان جمهوری اسلامی در آخرین روزهای سال گذشته وعده دادند که امسال سطح تورم را کاهش داده و قیمت‌ها را به میزان قیمت‌های آبان سال ۷۳ بازگرداند! اما اولین اقدام عملی این حضرات، گران کردن قیمت فرآورده‌های نفتی به میزان دو برابر بود. البته ظاهراً این امر نمی‌بایستی به گرانی دامن می‌زد و باید نشانی از پائین بردن قیمت‌ها نیز می‌بود! اما از بد حادثه، آنچه که در عمل اتفاق افتاد و از کنترل آقایان خارج، گران شدن تمام خدمات و محصولات بود که مستقیم یا غیرمستقیم با این امر ارتباط داشت. قبل از هر چیز در ایام نوروزی کرایه وسایل نقلیه عمومی اعم از تاکسی و شخصی به میزان دو برابر و حتی بیشتر افزایش یافت. در نتیجه صاحب مغازه لوازم التحریر فروشی‌ای که برای رفتن به سرکارش باید دو برابر کرایه می‌پرداخت، بلافاصله قیمت اجناسش را گران کرد (تا از قافله عقب نماند). و برخلاف ادعای دست‌اندرکاران، شیلات کشور که یک ارگان دولتی است، قیمت یک قوطی تن ماهی را ظرف یک هفته تا بیش از ۵۰ تومان گران کرده است و علت آنرا از جمله گران شدن هزینه حمل و نقل ذکر می‌کند. علاوه بر همه اینها قیمت ارزاق عمومی هم حتماً به دلالتی مشابه در آغاز سال نو افزایش یافت و این افزایش در اولین هفته سال بیش از همه شامل گوشت قرمز، مرغ تخم‌مرغ، کره و پنیر بود. و البته کسبه مربوطه این گرانی را به افزایش صددرصد مواد سوختی خصوصاً بنزین ربط داده‌اند. جای شکرش باقیست که بقول یکی از خریداران «قدرت خرید مردم به حداقل رسیده است، و گر نه قیمت‌ها از اینهم بالاتر می‌رفت» و شاید هم این تنها راه «بازگشت قیمت‌ها به آبان ۷۳» باشد!

سال ۷۴، سال انضباط مالی

و اقتصادی!

خامنه‌ای در پیام نوروزی از آحاد ملت، مسئولین کشور و مامورین دولت خواست تا در سال جدید «انضباط اقتصادی و مالی» را جدی بگیرند. اگر بخواهیم منظور وی را از این شعار دریابیم کافی است به یکی از یادداشتهای اقتصادی کیهان تحت عنوان «مصادیق بی‌انضباطی اقتصادی در دستگاههای عمومی» (کیهان ۸ فروردین) نگاهی کنیم تا بدانیم از جمله در کدام زمینه‌ها این «انضباط» تا بحال رعایت نشده است!

در این یادداشت از جمله آمده است:

«گزارشهای واصله از منابع اطلاعاتی موقت حاکی است که «عدم نظارت بر معاملات و خرید و فروش‌هایی که یک طرف آن خارجی است، باعث شده تا زمینه دریافت رشوه و پورسانت، برای برخی متصدیان فراهم شود.» بی‌شک این نکته از بارزترین موارد بی‌انضباطی اقتصادی در بخش عمومی است و تدوین قانون مناسب (جامع‌ومانع) از سوی نهادهای قانونگذاری کشور برای نظارت دقیق بر همه اینگونه معاملات، لازم بنظر می‌رسد. حتی در پاره‌ای موارد، معاملات داخلی نیز از شائبه لغزش و انحراف از سوی طرفهای معامله خالی نیستند که باید زمینه‌های نظارت دقیق‌تر بر آنها نیز فراهم گردد.

۲- یکی دیگر از مصادیق ریخت‌وپاش در اموال عمومی، برگزاری ضیافتها و میهمانیهای مختلف از محل بودجه عمومی کشور است. نمونه اینگونه ضیافتهای پرخرج را می‌توان در سنت «افطاری دادن» از سوی دستگاههای دولتی و نهادهای عمومی به کارکنان خود یا سایر ارگانها و دستگاهها جستجو کرد. در ماه رمضان سال گذشته به جرات می‌توان گفت که مبالغ کلانی از این رهگذر در لیست هزینه‌های دولتی گنجانده شد و بعبارتی، بر بودجه کشور تحمیل گردید.

۳- سخریدهایی که از بودجه عمومی کشور صورت می‌گیرد، در چارچوب برقراری انضباط اقتصادی باید بصورتی قانونمند و سیستماتیک، مورد بازنگری واقع شود، بعنوان مثال چندسالی است که شاهد خرید اتومبیل‌های صفر کیلومتر خارجی از سوی برخی دستگاهها هستیم که مصداقی دیگر از بی‌انضباطی اقتصادی، در کنار عدم حمایت از تولیدات داخلی است.

۴- بخش قابل توجهی از اموال عمومی، در حال حاضر در اختیار مدیران دستگاهها و افراد وابسته به آنهاست. تعداد زیادی از اتومبیل‌های خارجی که با هزینه‌های کلان از محل بودجه عمومی خریداری شده‌اند، در زمره این اموال قرار دارند.

۵- پاره‌ای از گزارشهای رسمی منتشر شده در سال گذشته حکایت از برخی دریافت‌های بسیار کلان در سطوح مدیران دولتی داشت. ارقام بسیار بالای اینگونه دریافتی‌ها، در حالیکه خیل عظیم کارکنان دولت، با تنگناهای شدید مالی مواجهند می‌تواند از مصادیق بی‌انضباطی اقتصادی تلقی شود.»

خلاصه کردن تمامی این نمونه‌های دزدی، اختلاس و چپاول که تنها مشتکی از خروار است به «بی‌انضباطی اقتصادی» البته نمی‌تواند تغییری در واقعیت این امر و ماهیت غارتگرانه جمهوری اسلامی و تمامی دست‌اندرکاران آن بدهد. خامنه‌ای هر قدر هم شعار بدهد، اما خود نیز از مجریان این «بی‌انضباطی اقتصادی» بوده و نه فقط او، که هیچکدام از دیگر شرکایش نمی‌خواهند و نمی‌توانند تغییری در این سیر بدهند.

بقیه از صفحه ۳

مقاومت در برابر...

فشارهای امنیتی و پلیسی رژیم اسلامی، توانست به موفقیت دست یافته و از حقوق و مطالبات کارگران دفاع نماید. بارزترین مورد آنها، اعتصاب وسیع کارگران مجتمع نساجی «سبیمین» اصفهان در اوائل دی‌ماه گذشته بود که چند روز ادامه داشت و بازتاب گسترده‌ای یافت. در بسیاری از واحدهای صنعتی نساجی، طی سال گذشته، حرکات اعتراضی در برابر اجحافات و زورگویی‌های کارفرمایان و در مقابله با اخراج‌ها به وقوع پیوست. در اغلب این واحدها و همچنین در شرکتها و کارخانه‌های دیگر، افزایش دستمزدها و یا جلوگیری از حذف حقوق و مزایای باقیمانده، موضوع حرکتها، اعتراضات و اعتصابات کارگران بود. در اسفندماه گذشته، کارگران و کارمندان راه آهن تهران در اعتراض به جو فشار و اختناق و همچنین در رابطه با حق‌کشی‌ها و مانع‌تراشی‌های شهرداری منطقه در مورد تعاونی مسکن کارکنان، دست به تجمع و راهپیمایی زدند.

این حرکتها و اعتراضات، که غالباً به صورت جداگانه و پراکنده بروز کرده و می‌کند، در شرایطی به وقوع می‌پیوندد که رژیم تمامی عوامل سرکوب و کنترل سیاسی و امنیتی خود را به طور جاری در کارخانه‌ها و مجتمع‌های صنعتی (به ویژه واحدهای بزرگ) و مناطق و محلات کارگری بسیج کرده و به کار گرفته است، و هنگام بروز اعتراضات و اعتصابات نیز بلافاصله ارگانهای سرکوبگر خود از پاسداران، نیروهای انتظامی گرفته تا ماموران اطلاعاتی و امنیتی و... به محل اعزام کرده و آنجا را در محاصره کامل می‌گیرد. با وجود همه تهاجمات پلیسی و سرکوب وحشیانه از جانب رژیم، چنان که تجربه و واقعیات مشهود سالهای گذشته بروشنی نشان می‌دهد، اعتراض، مقاومت و مبارزه کارگران نیز به اشکال گوناگون ادامه خواهد یافت. تا هنگامی که دستگاه جور و ستم و غارتگری ملایان و سرمایه‌داران و دلالتان بزرگ پابرجاست، تهاجم عظیم ابتدائی‌ترین حقوق و دستاوردهای کارگران نیز صورت گرفته و خواهد گرفت. و حتی، همانطور که پیش از این گفته شد، با تشدید و گسترش بحران حاکم، تعرضات رژیم و سرمایه‌داران به حیات و کار و معیشت کارگران تا سلب همه حقوق آنها، نیز شدت خواهد گرفت. تنها مقاومت و مبارزه جمعی و متشکل کارگران است که می‌تواند راه را بر این تهاجمات و تجاوزات بسته و از حقوق و دستاوردهای آنها محافظت نماید. تا زمانی که نظام مبتنی بر جور و بهره‌کشی از انسانها برقرار است، کارگران و زحمتکشان همچنان شاهد تاراج دسترنج خود و تشدید نابرابری‌ها و تداوم فقر و محرومیت خواهند بود. برای برانداختن این نظام، برای رهایی طبقه کارگر و پی افکندن نظامی برای شکوفایی انسانها و برای استقرار سوسیالیسم، نخستین و تعیین‌کننده‌ترین گام مبارزه در شرایط موجود برچیدن بساط و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و ایجاد یک جمهوری دموکراتیک و مردمی است. طبقه کارگر ایران در این مبارزه تعیین‌کننده باید نقش اساسی خود را بازی کند تا بتواند زمینه را برای رهایی اجتماعی خود و همه توده‌های زحمتکش جامعه در آینده فراهم آورد.

اخبار کوتاه

برپایه گزارشی که از طرف «اتاق بازرگانی و صنایع و معادن» ایران منتشر شده است، صنایع نساجی کشور در حال حاضر، به طور متوسط با ۵۶ درصد ظرفیت خود کار می‌کنند. علت اصلی این امر، همچنان که در مورد رشته‌های صنعتی دیگر، کمبود شدید مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای و کمبود ارز جهت تامین این نیازها و دیگر نیازهای وارداتی کارخانه‌های نساجی است.

یک کشتی باری ایرانی که حامل خرما به مقصد هندوستان بوده است، در ۲۸ دیماه گذشته توسط ناوگان نظامی آمریکا در خلیج فارس متوقف گردید. دلیل توقف و بازرسی این کشتی ظاهراً این بوده است که به جای خرما، ایرانی، خرما، عراقی را به خارج از این کشور حمل می‌کرده است. این کشتی بعد از حدود یکماه توقف و معطلی، توسط امارات عربی متحده آزاد گردیده است.

«تکاپو» توقیف شد

ماهانامه تکاپو، که به مدیریت و مسئولیت سکینه حیدری منتشر می‌شد و جزء نشریات مستقل از رژیم اسلامی به حساب می‌آمد، توسط هیات «نظارت بر مطبوعات وزارت ارشاد» توقیف شد.

بدنبال انتشار متن ۱۳۴، فشار بر نشریات مستقل به اثناء مختلف افزایش یافته است. توقیف نشریه تکاپو بر این زمینه و با پرونده‌سازی و بهانه‌جویی حول شعری از رضا براهنی صورت گرفته است. بدنبال درج این شعر در نشریه تکاپو، روزنامه کیهان تحت عنوان «لجن» متن تحریک آمیز و عوامفریبانه‌ای را علیه تکاپو درج کرد. بدنبال آن متن و اقداماتی از آن دست، تکاپو توقیف شد و تهدید و خطر دائمی برای نشریات مستقل دوباره خود را نشان داد.

به «نصهت آزادی» مجوز فعالیت داده نشد

بشارتی وزیر کشور در جمع خبرنگاران ضمن برشمردن موقفیت‌های خود در تامین امنیت طی سال گذشته، به سیاست رژیم در

مورد اجازه فعالیت به احزاب اشاره کرد و گفت: «سیاست اعطای مجوز فعالیت به احزاب، انجمن‌ها و گروه‌های سیاسی همان سیاست گذشته یعنی پذیرفتن قانون اساسی نظام و احترام به آزادی مردم است. عدم اعطای مجوز فعالیت به نهضت آزادی در این چهارچوب معنا دارد. «بشارتی دلیل مشخص عدم اعطای مجوز فعالیت به «نهضت آزادی» را ذکر نکرد.

فروش سهام شرکتهای دولتی از سر گرفته میشود

بدنبال تصویب و اجرای آئین‌نامه اجرایی قانون واگذاری سهام دولتی، فروش سهام شرکتهای دولتی از سر گرفته می‌شود. فروش سهام شرکتهای دولتی، در پی تصویب قانون «واگذاری سهام دولتی به اثارگران و...» توسط مجلس اسلامی، طی چندماه گذشته متوقف شده بود.

بنابه گزارش روابط عمومی سازمان گسترش و توسعه صنایع ایران، در فاصله سال ۶۹ تا پایان خرداد ماه سال ۷۳، تعداد ۲۹ میلیون و ۵۰۰ هزار سهم متعلق به ۴۷ شرکت تحت پوشش سازمان گسترش شامل ایران وایت، نورد آلومینیم اراک، موتوزن و... به ارزش کسلی ۲۴۱ میلیارد ریال به خریداران واگذار شده است.

شاخص بهای عمده‌فروشی کالا

شاخص بهای عمده‌فروشی کالاها در دیماه نسبت به ماه مشابه در سال گذشته افزایش ۴۶/۲ درصد را نشان می‌دهد. این شاخص نسبت به ماه گذشته سالجاری (آذرماه) ۴/۷ درصد رشد را نمایش می‌دهد. بنابه این گزارش، ترقی قیمت میوه و سبزیها نقش مهمی در بالا بردن شاخص بهای عمده‌فروشی در دیماه سال جاری را داشته‌اند.

معامله میلیونی با شرکت تجاری ایرانی

در مقابل پرداخت ۶ میلیون مارک به باشگاه «شالکه» از

طرف یک شرکت دولتی جمهوری اسلامی که صادرات خاویار را در انحصار خود دارد در تهران قراردادی مبنی بر تبلیغ خاویار روی لباس فوتبالیست‌های این باشگاه بسته شده بود که با اعتراض مقامات این شرکت این معامله بصورت تعلیق درآمده است. در یکی از نوارهای موسیقی که باشگاه شالکه پر کرده و نمونه‌ای از آنرا نیز بعنوان هدیه به مسئولین شرکت خاویار داده بود ترانه‌ای هست که در آن خواننده می‌خواند: محمد پیامبری بوده که از فوتبال چیزی نمی‌دانسته ولی بهترین رنگ‌هایی که می‌پسندیده رنگ‌های آبی و سفید (رنگ لباس فوتبالیست‌های باشگاه شالکه) بوده است. که البته بخش دوم این ترانه مورد اعتراض قرار نگرفته بوده است.

شرکت پست دولتی با بالا آوردن میلیونها دلار بدهی امکان رساندن نامه‌های هوایی را دیگر ندارد. این شرکت با داشتن ۴۰ هزار کارمند و پرداختن حقوقی ناچیز در مقابل هزینه‌های سرسام‌آور هیچ انگیزه‌ای برای کارکنانش باقی نگذاشته است. شرکت بخاطر عدم سرویس دادن درست به مراجعه کنندگان و برخورد‌های غیرمناسبتی که با آنان می‌کنند نتوانسته است که گسترش کار امور پستی را پیش ببرد، عدم پرداخت صورت‌حساب‌های شرکت‌های داخلی و طرفهای خارجی مشکلات اقتصادی حادی را برای شرکت بوجود آورده است.

وزارت پست و تلگراف که بسیاری از شرکت‌های پست خصوصی را به تعطیلی کشانده در حال حاضر برای جابجایی مراصلات پستی دچار وضعیت غیرقابل حلی شده است. شرکت هواپیمایی «سفران» بخاطر عدم دریافت هزینه‌های خدماتی‌اش از همکاری با آنها سرباز زده است. هواپیمایی جمهوری اسلامی (ایران ایر) نیز با حداقل ۱۱ میلیارد تومان طلب از شرکت پست، مدتی از پذیرش و حمل مرسولات و نامه‌های هوایی برای حمل در شبکه پروازی خود امتناع کرده بود. این سناریو در رابطه با شرکت‌های هوایی خارجی و پستی سایر کشورها نیز عمل می‌کند. میلیونها دلار بدهی این شرکت را در آستانه

ورشکستگی قرار داده است.

طی سالهای اخیر بیش از ۱۰۰ مدل از محصولات صنایع خودروسازی کشورهای ژاپن - آلمان - فرانسه - کره جنوبی - سوئد - انگلیس - برزیل - آمریکا - کانادا - روسیه و اسپانیا وارد بازار ایران شده است. با وجود برابری قیمت این محصولات با خودروهای داخلی، ولی گرایش به خرید ماشین‌های خارجی بیشتر می‌باشد چرا که ماشین‌های ساخت داخل فاقد تجهیزات ایمنی و تزئینی سالهای اول تولید است و از نظر کیفیت در نازلترین سطح قرار دارد. امید مردم تنها به خدمات بعد از فروش و آسانی سرویس و نگهداری باعث شده بود که از خرید اتومبیلی مانند پیکان استقبال شود. اما پیش‌پرداخت‌های کلان و ماهها انتظار و عدم خدمات بعد از فروش و دسترسی به قطعات یدکی این امید را به یاس تبدیل نموده است. در حال حاضر ۲۵ تا ۳۰ درصد درآمد سالانه خانواده‌های دارای اتومبیل صرف هزینه تعمیراتی وسیله نقلیه‌شان می‌شود. این نسبت در کشورهای دیگر تا ۱۰٪ می‌باشد.

بدهی جمهوری اسلامی به ایتالیا که بازپرداخت آنها به تعویق افتاده یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار می‌باشد و این امر باعث گردیده که شرکت‌های ایتالیایی با احتیاط کامل به این دور باطل خود را نزدیک کنند. آنها خواستار تضمین‌های کافی برای سرمایه‌گذاری و همچنین موضوع سرمایه‌گذاری می‌باشند. در این رابطه شرکت بیمه تجارت خارجی ایتالیا تضمینی بیمه‌ای صادرات شرکت‌های ایتالیایی به ایران را به حالت تعلیق در آورده است. اخیراً سمینارهایی با شرکت کارشناسان اقتصادی و سیاسی ایتالیا در منطقه آزاد قشم تشکیل گردیده تا در رابطه با ادامه روند سرمایه‌گذاری‌ها و ایجاد تضمین برای بازدهی و برگشت منافع آنها از طرف رژیم مذاکراتی صورت گیرد.

موضوع مشترک وزرای خارجه چین و ایران درباره «حقوق بشر»

ولایتی وزیر امور خارجه رژیم اسلامی، بدنبال شرکت در هشتمین اجلاس کمیسیون مشترک ایران و چین، به تشریح نتایج این جلسه پرداخته و گفته است: «هر دو کشور... بر خورد دوگانه غرب با حقوق بشر و خلع سلاح را مورد انتقاد قرار داده و مخالفت خود با بکارگیری آنها بعنوان ابزار سیاسی برای فشار به کشورهای مستقل اعلام کردند». ولایتی که از نقض حقوق بشر توسط رژیمش مطلع است دشمنی خود با پایبندی به ابتدائیترین حقوق انسانی را تحت عنوان «مخالفت با بکارگیری» حقوق بشر برای فشار به کشورهای مستقل بیان می کند.

وام «بانک توسعه اسلامی» به رژیم اسلامی ایران

بانک توسعه اسلامی که مقر آن در جده است اخیرا اعلام کرده است که ۱۰۰ میلیون دلار وام به ۶ کشور مسلمان برای انجام معاملات تجاری واگذار می کند. شش کشور نامبرده و سهم هریک بشرح زیر است: مصر (۱۲/۵ میلیون دلار)، پاکستان (۲۰ میلیون دلار)، ایران (۱۰ میلیون دلار)، تونس (۱۲ میلیون دلار)، ترکیه (۳۰ میلیون دلار) و مراکش (۲۰ میلیون دلار).

بانک توسعه اسلامی در سال ۱۹۷۳ توسط سازمان کنفرانس اسلامی ایجاد شده است.

وزیر صنایع: افزایش قیمت کالاها بموازات افزایش دستمزد

نعمت زاده وزیر صنایع رژیم اسلامی طی نمایشی عوامفریبانه ظاهرا علیه تورم افسارگسیخته، قیمت ۳۴۹ قلم کالای مصرفی را برای شش ماه آتی تعیین کرد. اما در باطن قضیه، اقدام نعمت زاده تشدید تورم و افزایش رسمی قیمت هاست. او گفته است: «با توجه به افزایش ۲۰ درصدی نرخ دستمزدها که برای کارکنان

کارخانجات برابر تصمیم شوریاعالی کار تعیین شده است اثر این افزایش دستمزد در بهای نهایی محصولات چیزی حدود ۴ تا ۵ درصد و در برخی از کالاها سه درصد است و این مورد نیز در تعیین قیمتها در نظر گرفته شده است.» او نتیجه افزایش قیمت سوخت را در تولیدات صنعتی آشکار ساخت و براساس گفته هایش افزایش قیمت سوخت در صنایع ماشین سازی رقمی حدود نیم تا یک درصد، در صنایع شیمیائی حدود سه درصد و در صنایع کانی غیرفلزی رقمی حدود ۵ درصد بر قیمت تمام شده اثر می گذارد. نعمت زاده به واحدهای تولید اجازه داده است که ضمن محاسبه قیمت مواد اولیه به دلار امروز، در تنظیم قیمتها موارد بالا را در نظر گیرند.

افزایش نرخ حمل و نقل

بدنبال افزایش نرخ سوخت، علیرغم پیش بینی های مقامات رژیم اسلامی، نرخ حمل و نقل بخصوص نرخ تاکسی و وسایل نقلیه عمومی رشدی جهشی داشته است. برای نمونه در تهران قبل از این یک مسافر مسیر بهارستان - شوش را با تاکسی های نارنجی با ۳۰ تومان طی میکرد. این کرایه از اول سال ۷۴، ده تومان اضافه شده است. بر کرایه همین مسیر توسط مینی بوس برای یک مسافر ۵۰ ریال افزوده شده است.

اعتراض و نارضایتی از سوی مسافرین و رانندگان تاکسی و سواریهای مسافرکش بیان می شود. بنابه اخبار رانندگان اتوبوس و مینی بوس خط ورامین - تهران در اعتراض به نرخهای رسمی اعلام شده دست از کار کشیدند که عده ای از آنها دستگیر شده اند. «ستاد پشتیبانی برنامه تنظیم بازار» طی اطلاعیه ای افزایش ۵ تا ۱۰ درصدی به بهای حمل و نقل بار و مسافر را مجاز می شمارد و نیروهای انتظامی را به «مبارزه» با متخلفین از این نرخ فرا می خواند. رانندگان ادعا می کنند که افزایش نرخ کرایه عمدتا به افزایش قیمت قطعات یدکی برمیگردد که در واقع بعد از افزایش بهای دلار و قیمت اتومبیل، رشد چشم گیری داشته است.

نامه سرگشاده

آقای جلال طالبانی دفتر سیاسی اتحادیه میهنی کردستان

توقف بخش برنامه های «صدای کردستان ایران» توسط سازمان شما باعث دریغ و درد هر نیروی ترقیخواه و دمکرات و اسباب شادی و فرح دشمنان آزادی و ارتجاع حاکم بر ایران گشته است. «اتحادیه میهنی کردستان» که یکی از سازمانهای خوش سابقه ملی-دموکراتیک و مبارز خلق کرد در عراق بوده، بعنوان یک سازمان دوست و برادر از طرف نیروهای مترقی، دموکراتیک و انقلابی منطقه تلقی میشده و کماکان میشود. بدلیل همی موقعیت و بدنبال تشکیل پارلمان کرد در عراق، همبستگی وسیعی با شما بعمل آمد و مبارزات شما در جهت بقا و پیشرفت دولت تازه تاسیس کرد که آرزوی همگی است، بعنوان تجربه ای برای جنبشهای منطقه پیگیری میشده و میشود. درست برخلاف این انتظار، اقدام اخیر سازمان شما باعث حیرت همگی است. رژیم اسلامی و ضد خلقی حاکم بر ایران که بعد از پانزده سال جنگ و لشگرکشی موفق به خاموش کردن «صدای کردستان ایران» نشده بود، اینک با تکیه به کوتاه بینی و باصطلاح مصلحت گرایی «اتحادیه میهنی کردستان» و بدست این اتحادیه به هدفش نائل می آید. در حالیکه هیچ مصلحتی بالاتر از همبستگی برادرانه و مبارزاتی میان خلقها و از آنجمله همبستگی خلق کرد نیست. لابد سازمان شما، به حمایت و پشتیبانی مردم و سازمانهای سیاسی کرد ایران از جنبش خلق کرد عراق در شرایط دشواری که به آن نیازمند بود، بیش از هرکس آگاه است.

محدودیت ایجاد کردن در راه فعالیتهای انقلابی حزب دمکرات کردستان ایران، نه تنها اقدامی علیه خلق کرد ایران بلکه تعدی به کل جنبش انقلابی و دمکراتیک مردم ایران تلقی شده و قویا محکوم است. شرایط زندگی و مبارزه «اتحادیه میهنی کردستان» و ملزومات آن یک امر است، خاموش کردن صدای آزادیخواهانه خلق ستم دیده کرد ایران، آنهم بدست کرد امری دیگر، این عملی است عمیقا ضد دموکراتیک که اگر بفوریت از آن دست شسته نشود، بعنوان لکه تنگی بر دامن «اتحادیه میهنی کردستان» باقی خواهد ماند.

کمیته مرکزی
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
۳ فروردینماه ۱۳۷۴
۲۳ مارس ۱۹۹۵

با ارسال کمکهای مالی ما را در انجام وظائف مشترک یاری رسانید

کمکهای مالی رسیده

۵۰ فرانک سوئیس	کدوین
۲۵ فرانک سوئیس	تابان
۱۰۰ فرانک سوئیس	مهرنوش
۳۰ مارک	خ - کلن فوریه
۳۰ مارک	۹ - کلن فوریه
۲۸ مارک	همایون فوریه
۳۰۰ دلار کانادا	تشکیلات کانادا
۵۰ فرانک سوئیس	اسکندر - سوئیس

گرامی باد یاد بیژن جزنی و یاران

بیستمین سالگرد شهادت بیژن جزنی به همراه فدائیان خلق: حسن ضیاءظریفی، عباس سورکی، سعید کلانتری، عزیز سرمدی، احمدجلیل افشار و محمدچوپانزاده، و مجاهدین خلق: کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل، به دست دژحیماں رژیم دیکتاتوری شاه، فرصت دیگری است برای گرامیداشت نام آنها، یادآوری مقاومتها و مبارزات شجاعانه آنها و تجدید پیمان با سنتهای مبارزاتی و آرمانهای گرانقدر آنان. گرامیداشت یاد و نام جزنی و یاران، بزرگداشت خاطره همه کسانی است که علیه استبداد و ستم و بهره‌کشی و برای آزادی و عدالت و بهروزی توده‌ها پیکار کرده و جان باختند.

بیژن جزنی چهره برجسته نسلی از مبارزان انقلابی و کمونیست که نقش مهمی در تاریخ معاصر میهن ما ایفا کرده و تاثیر بسزائی در آموزش سیاسی و مبارزاتی نسلهای بعدی بر جای نهاده به شمار می‌رود. ویژگی‌های جزنی، توانایی‌ها و تجارب او در پیشبرد و رهبری مبارزه در عرصه‌های نظری و عملی، و پایداری او در دفاع از آرمانهای طبقه کارگر در دوره‌های مختلف مبارزه، از وی شخصیتی کم نظیر در تاریخ اخیر مبارزات کمونیستی و انقلابی ایران ساخته است. با وجود تغییر و تحولات بس گسترده و گوناگونی که جنبش کمونیستی طی این بیست‌سال به خود دیده است، مبارزات، آثار و اندیشه‌ها، و آموزش‌های بیژن جزنی (و از جمله شیوه تحلیل و برخورد او به مسائل مشخص و شرایط عینی جامعه ما) اهمیت تاریخی و سیاسی خود را حفظ کرده و برای آیندگان نیز بسیار آموزنده خواهد بود.

وسعت اندیشه‌ها و دامنه تاثیرگذاری و نفوذ تئوری و پراتیک سیاسی جزنی از یکسو، و اختلافات و جدایی‌هایی که، در خلال سالهای گذشته، درون جنبش کمونیستی و به ویژه درون جریان فدائی به وقوع پیوسته است از سوی دیگر، بیانگر این واقعیت آشکار هستند که بیژن جزنی تعلق به یک سازمان و تشکل خاص چپ ندارد. میراث معنوی سیاسی، فرهنگی و مبارزاتی جزنی از آن همه کمونیست‌ها و همه جریان‌ها و نیروهای انقلابی است. لکن این واقعیت نیز آشکار است - و امروزه بیش از پیش آشکار شده است - که عناصر و جریان‌ها و گرایش‌هایی که زیر عنوان «چپ»، به بهانه‌ها و توجیهات گوناگون، اهداف طبقه کارگر را زیر پا نهاده و به کرش در برابر نظام سرمایه‌داری پرداخته‌اند، درباره رژیم تبهکار اسلامی به توهم‌پرانی مبادرت کرده و یا سازش و «وفاق همگانی» را تبلیغ می‌کنند، مذاکره و همکاری با سلطنت‌طلبان (و به عبارت دقیق‌تر «پهلوی» طلبان) یعنی دشمنان دیرین آزادی و دموکراسی را مطرح می‌کنند، و یا به هر طریق در پی ایجاد دیکتاتوری فردی و رژیم وابسته دیگری زمینه‌سازی و تقلا می‌کنند.... هیچگونه موانستی با اندیشه‌ها و ارزش‌های جزنی ندارند اگرچه نوشته‌ها و نشریات خود را به نام و یاد او مزین نمایند.

«اتحادکار» به مناسبت بیستمین سالگرد شهادت بیژن جزنی مقالاتی را پیرامون زندگی، مبارزات، افکار و آثار وی و چگونگی شهادت او و همزمانش، فراهم آورده است که با سپاسگزاری از دوستان و رفقای که ما را در تهیه این مطالب یاری رساندند، در این صفحات ویژه به خوانندگان گرامی عرضه می‌دارد.

شرحی از زندگی بیژن جزنی

و دانی هایش تماما از فعالین سیاسی در این دوره و غالبا از اعضای حزب توده ایران بودند. با شکست فرقه دموکرات و عقب نشینی اعضای آن (از جمله پدر بیژن) به آذربایجان شوروی آن روزگار، بیژن کوچولو با رنج دوری از پدر آشنا میشود. محرومیت خانواده بیژن از پدر، آنها را با تنگدستی روبرو می‌سازد و بیژن در تابستانها که از مدرسه رفتن آزاد است، بساط دستفروشی در کنار مغازه لوازم التحریر فروشی دانی اش در بازار، راه می‌اندازد و سنجاق، سوزن و... می‌فروشد. محیط سیاسی و با فرهنگ خانواده، جامعه متلاطم، و شرایط دشوار زندگی بر زمینه خصوصیات شخصی بیژن بر کاراکترش عمیقا تاثیر می‌گذارد و استعدادهایی از او بارور میشوند. میهن در توضیحات خود پیرامون بیوگرافی هنری بیژن

او را بدنبال شهادتش در ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴ چاپ دوم اردیبهشت ماه ۱۳۵۵ منتشر کرده است. شرح حال بیژن بدون نوشته رفیق منوچهر کامل نیست. بدین لحاظ عین آن مقاله را در صفحات این ویژه نامه مشاهده خواهید کرد.

بیژن جزنی در سال ۱۳۱۶ در تهران متولد شد. این ایام مصادف با غلبان جامعه در اعماق بود و دیکتاتوری رضاشاه با قلدری در پی مهار اوضاع میگشت. بیژن هنگامیکه چشم باز میکند تا از خود و اطرافش شناختی بدست آورد، خیزشهای اجتماعی آغاز شده اند و محیط خانوادگی و پیرامون او سیاسی گشته است. پدرش از فرقه دموکرات آذربایجان پشتیبانی میکرد

بیژن جزنی بعنوان سمبل روشنفکرانی که جنبش چپ را در برهه‌ای از تاریخ جامعه ما، از افولی دردناک به اوجی شایسته رساندند، همواره الهام دهنده باقی میماند. بیژن و دیگر یارانش بحق گروهی از برجسته ترین روشنفکران انقلابی و کمونیست بوده و آموزشهایی درخور از خود بجای گذاشته اند. نسل کنونی انقلابیون و بخصوص جوانان، نیازمند شناخت عمیق از بیژن و همراهان سرآمد دیگرش میباشند. انتشار گوشه هایی از زندگینامه بیژن در اینجا، قدمی در این راستاست. این شرح حال با بهره گیری از گفتگویی که خانم میهن جزنی، همسر مبارز بیژن، انجام آنرا با ما با مهر بسیار پذیرفت، تنظیم شده است. از سوی دیگر زنده یاد منوچهر کلانتری، دانی و هم‌رمز بیژن، شرحی از مبارزات سیاسی

رمانی را شروع کرده بود که ناتمام مانده است. بیژن زبان انگلیسی را میدانست و منابع تئوریک و تاریخی موجود به این زبان را مطالعه میکرد.

اما بی تردید ارشمندترین کارهای فکری بیژن آثار سیاسی - نظری است که آفریده است. بطوریکه از مطالعه تاریخچه گروه جزئی - ظرفی روشن میشود، علیرغم عدم اعتقاد گروه به انتشار مبنایی مشی خود قبل از آغاز درگیری با دشمن، این گروه تا قبل از ضربه، انتشاراتی داشته که بی تردید رفیق بیژن در تهیه آنها نقش ویژه ای داشته است. با این وجود آثار اصلی و جالفتاده بیژن در زندان به نگارش درمی آیند. اولین این آثار «آنچه یک انقلابی باید بداند» در زندان قم توسط بیژن نوشته میشود و آنرا در سال ۴۹ به خارج از زندان میفرستد تا بنام رفیق علی اکبر صفائی فراهانی منتشر شود. برخی دیگر از آثار بیژن که به چاپ رسیده اند به این شرح هستند: «در باره مشی سیاسی و کار توده ای»، «در باره حزب طبقه کارگر در ایران»، «در باره وحدت و نقش استراتژیک چریکهای فدائی خلق»، «چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود»، «مهمترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی»، «جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر ایران»، «بخش دوم جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر ایران»، «تئز گروه جزئی - مسائل جنبش ضد استعماری و آزادیبخش خلق ایران و عمده ترین وظایف کمونیستهای ایران در شرایط کنونی»، «با اپورتونیزم چپ در جنبش مسلحانه ایران مبارزه کنیم»، «مارکسیسم اسلامی»، «نبرد با دیکتاتوری فردی شاه»، از میان این آثار «مبنایی جامعه شناسی و طرح استراتژیک جنبش رهائی بخش ملی ایران و...» به زبان انگلیسی ترجمه و توسط انتشارات «زده» Z منتشر گشته است. آثار فوق غالباً توسط رفقای که دوره محکومیت خود را بپایان برده اند، با ابتکارات گوناگون از داخل به خارج زندان منتقل شده و به دست فعالین برای چاپ و توزیع رسیده اند. یکی از این ابتکارات، ریزنویسی آنها روی کاغذ سیگار بوده است. کاغذهای نوشته شده سپس در دو انگشتانه قرار میگرفتند. دهانه های دو انگشتانه روی هم قرار میگرفته و فضای دورنی پر از نوشته میشد. سپس روی جسم حاصل از دو انگشتانه با نخ جوراب پلاستیکی یک روبه کشیده میشد. جاسازی بدین ترتیب آماده حمل میشد.

بیژن یک انسان با خصوصیات نیکو بود و این چهره او نباید در سایه ارزشهای سیاسی و قوتهای مبارزاتی قرار گیرد. بیژن از خصلتهای عمیقاً انسانی و اخلاقی والا و از ظرفیت بالائی در تحمل دیگران برخوردار بود. او در مقابل نا ملایبات وارده به دیگران، به حساب اینکه او مبارز فردی بهتر است و یا به بهانه «با یک قندان دریا شیرین نمیشود»، بی تفاوت نمیماند. از سوی دیگر او از مشاهده رفتار انسانی اطرافیانش به شغف می آمد و خود را بسیار از آنها میدانست و ارزش اعمال خوب انجام شده را به صرف وظیفه بودن آنها ناچیز نمیشمارد و نادیده نمیانگاشت. این وجه از زندگی و شخصیت بیژن نیز تاثیر عمیقی بر یاران و اطرافیانش برجای میگذاشت. یاد و نامش گرامی باد!

پست شد. بیژن بیماری را بهانه کرد و از حضور در آن مراسم و تشریفات خودداری نمود. بعدها مدال بیژن به آدرسش پست شد. بیژن در تمام دوره تحصیلات دانشگاهی بدلیل معلومات عمومی و ظرفیتهایش مورد توجه خاص استادانش بود. او بعداً در رشته دکترای فلسفه ثبت نام نمود که دستگیری آخر، فرصت اتمام آنرا به او نداد.

بیژن از سنین نوجوانی مسئولیت اداره و تامین خانواده اش را به عهده گرفت. «کانون آگهی پرسپولیس» در خیابان شاه آباد تهران که با مشارکت با یکی از دوستانش به راه انداخته بود، از جمله فعالیتهای شغلی اوست. این کانون به تهیه آگهی و فیلمهای تبلیغی برای تجار و بازرگانان اقدام میکرد. مدتی بعد، در ادامه این فعالیت، او بهرهم همکاریانش به ایجاد تبلی فیلم مبادرت میکند. بیژن مدیر عامل این شرکت بود. تبلی فیلم که شرکت وسیعی بود بعدها به فیلم ساز تبدیل شد که عمدتاً به تولید فیلمهای تبلیغی مبادرت میکرد. بیژن ضمن اداره تبلی فیلم، از مناسبات این شرکت برای جمع آوری آمار و اطلاعات ضروری جهت تجزیه و تحلیل ساخت اقتصادی و اجتماعی جامعه سود میبرد. همانطوریکه در دوره زندان قم، با استفاده از اطلاعات دهقانان محکوم و زندانی سعی میکرد شناخت بیشتری برای تحلیل مناسبات در روستا را فراهم سازد.

بیژن جزئی با تکیه به تحصیلاتش در هنرستان کمال الملک، آثار متعدد نقاشی خلق و از خود به جا گذاشته است. تبعید به زندان قم در سالهای ۴۹ - ۴۸ و بسر بردن در یک سلول انفرادی، فرصتی بود که او برای نقاشی از آن استفاده کرد. بیژن در این دوره با علاقه آثار از امیرسیونیستها از جمله گوگن و وان گوگ را مطالعه میکرد. او به شیوه فیگوراتیو کار میکرد و از سبکهای سمبولیزم و امیرسیونیزم استفاده میکرد. او همچنین کارهای زیادی در پرتره دارد. بعداً از انقلاب سازمان نمایشگاهی از آثار بیژن برگزار کرد که در آن حدود ۸ تابلو به نمایش گذاشته شده بود. تابلوهای «رخش»، «سیاهکل»، «ماشین دودی»، «زندگی»، «قلعه جزن»، «اسیر»، «زندانی»، ودهها تابلوی دیگر در آنجا ارائه گردید. یکی از تابلوهای بیژن بنام «حلاج» که حاصل ماهها کار او در زندان قم بود، علیرغم سبک سورئالیستی و مضمون عمیق آن متأسفانه نمایش داده نشد. میهن اشاره میکند: «در برابر سنوالی که مطرح کردم که چرا تابلوی حلاج را به نمایش نمیگذارند پاسخ داده شد که رفقا میگویند این تابلو ایده آلیستی است.» بعدها تابلوی «حلاج» با چند تابلوی دیگر در هجوم پاسداران، توسط کمیته به تاراج رفت.

علاوه بر نقاشی، بیژن در نویسندگی نیز توانائی های خود را بروز داد. از جمله هنگامیکه او در زندان قم بود شانزده نامه عاشقانه برای میهن نوشته بود که بخصوص یکی از آنها بنام «اعتراف» شایان توجه به لحاظ قدرت نثر و بیان لطافت و احساس بود. از این نامه ها تنها دوتا انتشار یافته بود که در این ویژه نامه مجدداً از نظر خوانندگان میگذرند. علاوه بر این، بیژن در زندان قم

اشاره میکند که او در سن هشت سالگی در تاتر «برنده آبی» اثر معروف مورس مترلینگ رل فرشته را بازی کرده بود. این پیس در تاتر سعدی زیر نظر نوشین اجرا شد. علاوه بر این بیژن هنگامیکه بیش از ۱۵ سال نداشت به فن دکلمه دست یافته بود. بیژن هراز گاهی بجه های محل را جمع میکرد و اشعاری را که به اقتضای وقایع روز انتخاب میکرد برای آنها میخواند. بیشتر این اشعار از لاهوتی شاعر ترفیخواه در دوره دیکتاتوری رضاشاه بود که در شوروی آن زمان در تبعید بسر میبرد. میهن میگوید: «یکی از اجراهای فراموش نشدنی بیژن قطعه ای بود از لاهوتی بنام «بر مزار فرزندان» که داستان مادری است که پس از مرگ فرزندش که از گرسنگی جان سپرده است، روزی قطعه نانی پیدا میکند و آنرا بر سر قبر فرزند می آورد. این مادر از خستگی، دلشکستگی، و مریضی در آن زمان خود آخرین ذقایق زندگی را طی میکرده است. آخرین بیت این شعر خوب بخاطرمانده است: برخیز که نان بخشمت و جان بسپارم! در پایان دکلمه بیژن کمتر چشمی دیده میشد که پر از اشک نباشد.»

در هنگام نخست وزیری دکتر مصدق، در سال ۱۳۳۰، به کارمندان پر اولاد و کم درآمد، دولت منازلی را واگذار کرد. تعدادی از این منازل در محله چهارصد دستگاه زاله واقع بودند. بدنبال این نقل و انتقالات، خانواده قریشی (میهن) و خانواده کلانتری در همسایگی قرار میگیرند. در خانه کلانتری غیر از آقا و خانم کلانتری شش فرزند پسر، مادر و خواهر و خود بیژن زندگی میکردند. آقای قریشی که مردی با گرایش چپ و صاحب دانش بود، علاقه بیژن را جلب کرده بود. بیژن از معلوت تاریخی این مرد بهره گرفت، پیش او به آموزش صرف و نحو عربی پرداخت و از دیگر تجارب او سود برد. میهن میگوید: «در اثر رفت و آمدهای خانوادگی و پیوند نزدیک که بیشتر محصول همخوانی و هم نظری بود، کم کم رابطه شدید عاطفی بین من و بیژن بوجود آمد و از آن زمان به بعد همیشه در کنار هم بودیم مگر در دوره های کوتاه زندان بیژن قبل از ازدواج، ازدواج ما پس از گذشت هشت سال رابطه عمیق عشقی انجام شد و صاحب دوفرزند بنامهای بابک و مازیار شدیم.»

بیژن جزئی بعد از اخذ مدرک تحصیلی سیکل اول دبیرستان، وارد هنرستان کمال الملک شد و در آنجا شروع به فراگیری سیستماتیک نقاشی کرد. بعداً اتمام هنرستان، رشته ادبی را بطور متفرقه امتحان داد و دیپلم ادبی گرفت و بعداً مدتی در رشته فلسفه دانشگاه تهران نام نویسی کرد. دوران دانشجویی او همزمان با مبارزات سالهای ۴۲ - ۳۹ بود. طی این دوره او از طرف گروه خود (که در نوشته رفیق منوچهر کلانتری به تفصیل آمده است) مسئولیت شرکت در مبارزات دانشجویی را داشت که در این عرصه با اتکا به دانش وسیع و توانائی اش بسرعت بعنوان رهبر جنبش مورد پذیرش دانشجویان قرار گرفت. او در سال ۴۲ در رشته فلسفه با کسب رتبه اول لیسانس گرفت. مطابق معمول دانشگاه تهران، فارغ التحصیلان رتبه اول در مراسمی شرکت و از دست شاه مدال دریافت میکردند. دعوتنامه این مراسم به آدرس بیژن

بیژن جزنی

بقلم: منوچهر کلانتری

* بی شهید انقلابی - جشن *
* امضا: بهروز بهمنیار - مصور *
* راسته مانده *
روان، لحن

۱۹ بهمن توریک

گروه جزنی - ظریفی
پشتاز جنبش مسلحانه ایران

تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پشتاز اجزنی - ظریفی
بزرسی نظرات گروه در رابطه با شرایط جامعه ایران و
مسائل انقلاب

۳. زندگی نامه ۷ انقلابی شهید از گروه اجزنی - ظریفی

شماره ۴ ماهنامه اردیبهشت ماه ۱۳۷۴ به شماره ۱۳۵

در پرونده اش اثری از «مدارک مکشوفه» نبود. آخر رفیق بهنیا بیکار ننشسته و بموقع پرونده را از مدارک پاک نموده بود. پرونده حتی برای دادرسی ارتش هم «محکمه پسند» نبود. ولی از آنجائیکه بالاخره باید خودشان را بظرفی توجیه کنند او را به شش ماه زندان محکوم کردند.

بهار ۳۴ آغاز شد و زمانی فرارسید که بیژن آزاد گشت. آزادی او مصادف بود با سیل تنفرنامه های با اجازه و بی اجازه مسئولین و اعضای حزب توده و بدنبال آن دستگیری رهبران حزب (یزدی ها، بهرامی ها، شرمینی ها، ...) و ضعف اکثریت قریب به اطلاق آنها. آخرین ضربه هم از جانب رژیم فرود آمد و سازمان اطلاعات حزب توده کاملاً کشف گردید. بیژن پس از آزادی بعلمت وضع بد معیشت خود و خانواده نتوانست به تحصیل ادامه دهد و از آنجا که نقاشی میدانست در یک موسسه تبلیغاتی بعنوان نقاش اسلاید های تبلیغاتی استخدام شد و شبها بادامه تحصیل پرداخت. سازمانهای حزبی از هم پاشیده شده و کادرهای تنفرنامه داده، و حتی آنها که با دستور حزب مبارزت به اینکار کرده بودند بدنبال کار و زندگی خود رفتند. اما برای بیژن مبارزه علیه دشمن خلق، امپریالیسم و سرمایه داران طماع تعطیل بردار نبود. بزودی رفقای با اعتقاد گرد هم آمدند. این عده بخصوص از میان رفقای بودند که در زندان همدیگر را بخوبی شناخته و عهد و پیمان خود را در زندان بسته بودند. رفیق چوپان زاده از جمله این رفقا بود.

هدف از تشکیل این دوره (۳۴ تا ۳۸) حفظ نیروهای اصیل بحالت آمادگی و در سالهای اول این دوره کوشش برای اتحاد گروهها و احیا مجدد حزب بود. اما پس از مشاهده دستگیریهای پی در پی گروههای حزبی که بعلمت نفوذ پلیس در آنها هر چندگاه صورت

نمود. عوامل مناسبی در بین عشایر و ایلات برای مقابله با رژیم کودتا موجود بود. در این اوضاع و احوال بیژن و رفقای نزدیکش از اتخاذ روشهای قاطع و قهرآمیز شدت پشتیبانی میکردند و وقتی خبر رسید که حزب در صدد ایجاد هسته های مقاومت و حمله به کلانتریهاست او از این عمل بسختی استقبال کرد و در خط اول قرار گرفت. اما بزودی امیدش مبدل به یاس شد و آن وقتی بود که پس از چند روز آماده باش و زندگی دسته جمعی در یک خانه، دستور رسید که مسئله منتهی است و باید متفرق شد.

بیژن و رفقای مبارزه داخل حزبی را شروع کردند. آنها از همان آغاز با تحلیل درست از وضع نیروها در قبال از کودتا و نقش نیروها در انقلاب دموکراتیک ایران اشتباهات حزب توده را بعنوان «مدعی رهبری طبقه کارگر» بازگو میکردند.

چند ماهی از کودتا نگذشته بود که بیژن بازداشت گردید. پلیس ابتدا باور نمیکرد که شخصی را که در جستجویش بود یافته است زیرا او هنوز خیلی جوان بود. ولی مدارکی که بدست آمد تردید پلیس را از بین برد. با وجود این بعلمت صغر سن و جدی نبودن وضع دستگاهها نظامی (در آن موقع سرلشگر دادستان فرماندار نظامی بود و با گرفتن چند هزار تومان افراد را آزاد میکرد) و بالاخره نفوذ افسران توده ای در دادرسی ارتش، او پس از چند هفته بازداشت با قید ضمانت آزاد شد و به فعالیتهای سازمانی خود ادامه داد. چند ماه بعد در اردیبهشت ۳۳ مجدداً در یک دستگیری دسته جمعی او نیز بازداشت شد ولی خونسردی و حالت بی تفاوتی که در مقابل بازپرس گرفته بود موجب شد که امجدی این جلاذ فرمانداری نظامی به «بچگی» او «رحم» کند و او را آزاد نماید. این بار آزادی بیژن ارزش فوق العاده ای داشت زیرا که بعلمت این بازداشت دسته جمعی عده زیادی از کادرهای حزبی و سازمانی بازداشت شده و وضع حوزه ها بهم ریخته بود. بیژن با کار شبانه روزی و خستگی ناپذیر به سرو سامان دادن حوزه ها و واحدهای از هم پاشیده همت گماشت.

پانیز ۳۳ بدنبال خزان طبیعت، خزان زندگی سیاسی حزب توده و سازمان نظامی آن فرارسید. ششصد افسر دستگیر گشته و زیر شکنجه قرار گرفته بودند. ستون فقرات حزب توده درهم شکسته شده بود. سازمانهای دیگر حزبی بیش و کم ضربه دیده و در معرض ضربه های جدیدی بودند. سپر دفاعی حزب یعنی سازمان افسری شکسته شده بود. در این هنگام بیژن از جانب پلیس احضار میشود. پلیس به ضامن او فشار می آورد که او را تسلیم کند و بالاخره او تصمیم میگیرد خود را معرفی کند.

زمستان ۳۳ مصادف بود با اعدامهای قهرمانان سازمان نظامی، سیامکها، مشری ها، بهنیاها، و کیلی ها، ... بیژن و رفقای هم زنجیرش هر سبیده دم در زندان قصر صدای گولوله ها را میشنیدند. پیوندها محکمتر میشد و کینه ها عمیق تر. بزودی محاکمه بیژن شروع شد ولی

بیژن از مبارزان کم نظیری است که مبارزه سیاسی را از هنگامیکه کودکی بیش نبود آغاز کرد. او در سال ۱۳۱۶ در تهران متولد شد و هنگامیکه ده ساله بود یعنی سال ۱۳۲۶ عضویت در سازمان جوانان حزب توده را حائز شد. در آن هنگام شرایط عضویت در سازمان جوانان داشتن حداقل ۱۳ سال سن بود. ولی در آن سال بعلمت فعالیت و علاقه چشم گیر چند نوجوان کمتر از ۱۳ سال حوزه مخصوصی برایشان تشکیل شد که بیژن یکی از افراد حوزه مزبور بود. محیط سیاسی سالهای ۲۰ به بعد، شرایط زمان جنگ که خانواده او بطور مشخص در آن درگیر بود، وقایع آذربایجان، آتمسفر سیاسی خانواده ای که بیژن در آن رشد میکرد، همه عواملی بودند که در رشد آگاهی ذهنی او اثر مستقیم میگذاشتند.

۱۵ بهمن سال ۲۷ بیژن بهمراه هزاران تن دیگر به امامزاده عبدالله برای تجلیل از دکتر ارانی این پیشرو انقلابی شهید راه انقلاب ایران رفته بود. وقتی به تهران برگشت خبر ترور شاه و حمله به سازمانهای حزبی را شنید. از این تاریخ حزب توده بنا بصوب هیئت وزیران غیرقانونی اعلام شده و فعالیت مخفی خود را شروع کرد. و بیژن نیز همزمان با آن در سنین خیلی پائین وارد اولین مراحل مبارزه مخفی در زندگی خودش. پس از مدتی تجدید سازمان شروع شد و او که بسیار کوچک بود و شک پلیس را جلب نمیکرد بدستور سازمان برای تجدید ارتباط بعنوان رابط بین کادرهای مخفی حزبی فعالیت خستگی ناپذیری را شروع کرد و از این راه کمکهای پر ارزشی را به سازمان جوانان عرضه نمود.

بیژن سالها ۲۹ تا ۳۲ را به فعالیتهای مخفی سازمانی از یکطرف، و فعالیتهای علنی در سطح سازمان دانش آموزان و جوانان دمکرات از طرف دیگر با پشتکار زایدالوصفی ادامه داد. از نظر سازمانی به مسئولیتهای مهمی نائل آمد که با توجه به جفته اش بسیار چشم گیر بود. وی در این سالها در زمینه آموزش توریک در حدود آثار موجوده با علاقمندی جالب توجهی کوشش میکرد.

کودتای ۲۸ مرداد زندگی مخفی را به او تحمیل کرد. خانه او و دانیهایش که در چهارصد دستگاه بود بعنوان کلوب سیاسی برای دوست و دشمن مشخص بود و بهمین جهت از همان ساعات بعد از کودتا چنان مورد تجاوز پلیس و عناصر فاشیست قرار گرفت که از یاد نرفته است. اقداماتی نیز جهت به آتش کشیدن خانه بعمل آمد.

بیژن ضمن شروع زندگی مخفی به فعالیتهای سازمانییش ادامه میداد. در این موقع او مسئولیت چند حوزه را بعهده داشت. در این هنگام در سطح جنبش و حزب صحبت بر سر اتخاذ مشی قاطع و قهرآمیز در مقابل کودتا بود. رژیم هنوز کاملاً تثبیت نشده بود. در ارتش علاوه بر وجود ۶۰۰ افسر متشکل در سازمان نظامی، هزاران افسر و درجه دار طرفدار مصدق و حزب توده وجود داشت. توده مردم با رژیم کودتا سرآشتی نداشتند. در بین عناصر رژیم هم یکپارچگی و وحدت کامل موجود

متعاقب آن بیژن نقش عمده ای ایفا کرد. او که از تجارب میتینگهای موضعی بعد از ۲۸ مرداد بهره مند بود، از این تجارب به بهترین وجهی برای سازماندهی تظاهرات موضعی این زمان حداکثر استفاده را کرد. ساواکی پستی بنام ناصری در جریان این تظاهرات خود را بین دانشجویان مبارز جازده بود و همین او موجب اولین دستگیری بیژن در این دوره شد. در گزارشی که این مامور پست از «بزن بهادری» بیژن به ساواک داده بود، بیژن را کاراته کار، جودویست، بوکسور و کسی که یک تنه پنج نفر را حریف است قلمداد کرده بود. هم از اینرو بود که وقتی بیژن در صبح یکی از آن روزها برای ملاقات یکی از رفقا بسر قرار می داد که ناصری هم از آن مطلع شده بود، بمیدان فوزه میرود ناگهان ۸-۷ نفر از ساواکی های گردن کلفت باو حمله ور میشوند و از اولین برخورد باوجود تعداد زیادشان با ترس و احتیاط باو نزدیک میشوند.

بیژن در این دوره فعالیت (سالهای ۳۹ تا ۴۲) بارها بزندان افتاد. در زندان سمیل جسارت و مقاومت در مقابل دژخیمان بود. مامورین ساواک با سابقه ای که از او داشتند همیشه با احترام با او رفتار میکردند. زندان قزل قلعه در این دوره همیشه یک سلول برای او زرو داشت و «ساقی» رئیس زندان وقتی او را میدید با خنده حاکی از احترام و با لهجه مخصوص خودش میگفت «آقای جزئی این بار دیر کردید؟ دلمان تنگ شده بود». آخرین باری که بیژن در رابطه با فعالیتهای دانشجویی بازداشت شد سال ۴۴ بود. او این بار بعنوان «مشاور» کمیته دانشگاه تهران که اینک از جبهه ملی مستقل شده و رهبری فعالیتهای دانشگاه را بصورت نیمه مخفی ادامه میداد، دستگیر شد. در دادگاه نظامی همراه اعضای کمیته دانشگاه محاکمه گردید و به ۹ ماه زندان محکوم شد.

بیژن در سال ۴۲ در رشته فلسفه با عنوان شاگرد اولی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. رساله او در باره «نیروهای انقلاب مشروطیت ایران» یکی از آثار با ارزش تحقیقاتی در تاریخ معاصر ایران بشمار می آید. پس از آن او برای دکترای فلسفه بتحصیل خود در دانشگاه تهران ادامه داد.

در فروردینماه ۴۲ با توجه به جمعبندی گروه در باره شیوه مبارزه و اتخاذ شیوه قهرآمیز - هم در استراتژی و هم در تاکتیک - گروه اقدام به سازمانبندی جدیدی نمود که دوره نویینی را در تاریخ گروه گشود. از این تاریخ گروه بعنوان یک سازمان سیاسی-نظامی فعالیت خود را ادامه داد. بیژن با اتفاق سه تن دیگر از رفقا در کادر رهبری گروه قرار گرفت.

در سازمانبندی جدید نیز مسئولیت فعالیتهای علنی و دموکراتیک و بطور کلی مسئولیت قسمت اول گروه بعهده بیژن گذاشته شد. او تا اواخر سال ۴۵ در تمام جریانات علنی و نیمه مخفی موجود در ایران دخالت داشت. اکنون دیگر فعالیت کمیته دانشگاه بصورت نیمه مخفی درآمده بود و تجدید فعالیت عناصر با تحرکتر جبهه ملی تحت عنوان «جبهه ملی سوم» با دستگیری افراد موثر آن و ضعف برخی دیگر، بخاموشی گرائیده بود. تنها زمینه های دموکراتیکی که برای مبارزه وجود داشت حوادث و اتفاقات غیر مترقبه ای بود که گاهگاه جرقه ای میزد و زود رو بخاموشی میرفت. از جمله این جرقه ها برگزاری مراسم هفتم و چهلم غلامرضا تختی

جبهه ملی شروع شده بود شرکت کنند. گروه از این حرکت جدید دو هدف داشت:

۱- حرکت در جهت ارتباط با سازمانها و نیروهای اصیل ضد رژیم و کوشش برای ایجاد جبهه واحد ضد رژیم.

۲- حرکت برای تماس و ارتباط با اقرا، نیروها، سازمانهای مارکسیست - لنینیستی اصیل و کوشش برای وحدت مارکسیست-لنینیست های اصیل.

گروه از این لحظه نیروهای خود را به دو دسته تقسیم کرد: کادرهای علنی و کادرهای مخفی.

جزئی که در پائیز ۳۹ در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درس فلسفه میخواند، به عنوان مسئول فعالیتهای علنی و دموکراتیک در کادر مرکزی انتخاب شد. اعضای کادر مخفی هم وظیفه داشتند که در فعالیتهای دموکراتیک محل کار و زندگی خود شرکت کنند ولی نه بصورتی که کاملاً شناخته شوند.



زندگی: اثری از بیژن جزئی

بیژن در جریان این فعالیتها به بهترین وجهی از عهده وظیفه خود برآمد و بزودی بعنوان یکی از رهبران جنبش دانشجویی شناخته شد. او در سازماندهی عناصر و نیروهای مترقی درون جبهه ملی و دانشگاه نقش برجسته ای بازی کرد و سازمان دانشجویان دانشگاه تهران تبدیل به سنگری شد که نیروهای مترقی از یکطرف حملات خود را علیه رژیم حاکم و دربار و شاه از طریق آن اعمال میکردند و از طرف دیگر رهبری محافظه کار و اپورتونیست جبهه ملی را آماج حملات انتقادی خود مینمودند. بزودی بیژن ضمن کارآئی خود بعنوان یک سازمانده قوی، بعلت خصوصیات اخلاقی و توده ای و دانش وسیع اجتماعی و سیاسی اش از محبوبیت بی نظیری برخوردار شد. در تظاهرات خیابانی بیژن پیشاپیش همه بود و در هر صحنه درگیری چند مامور مزدور ساواک و شهربانی را «لت و پار» میکرد. در جریان تحصن زمستان ۳۹ دانشگاه تهران و تظاهرات موضعی

میگرفت، گروه تصمیم میگیرد که شعار عدم تلفیق گروهها را داده و عضوگیری جدید را بسختی محدود کند و با احتیاط لازم در این راه گام بردارد. گروه معتقد بود که برای «حفظ نیروها بحالت آمادگی» بایستی آموزش ایدئولوژیک آنان را بسالا برده و از آن مهتمتر در فعالیتهای روزمره مبارزاتی مردم که در اینجا و آنجا صورت میگرفت شرکت کند. از این رو گروه در جریان اعتصابات کارخانجات بلورسازی تهران (جریاناتی که بدنبال انفجار کوره بلور گذاری بلورسازی هاشمی که منجر به کشته شدن تعداد زیادی از کارگران شد، اتفاق افتاد) شرکت نمود. گروه در اعتصابات کارگران کوره پزخانه ها شرکت فعال کرد. همچنین در فعالیتهای صنفی دانشجویان دانشگاه تهران که در این سالها از طرف گروههای مترقی بدان دامن زده میشد شرکت فعال مینمود. در این سالها عده افراد گروه بعلت رعایت مسائل امنیتی بسیار محدود بود و شرکت افراد گروه در فعالیتهای ذکر شده نمی توانست نقش تعیین کننده در آنها داشته باشد ولی از نظر ورزیدگی و «درفرم آماده بودن» آنها و همچنین «با جریانات اجتماعی محیط خود حرکت کردن» بسیار موثر بود. بیژن در تمام طول این دوران بعنوان یکی از سازماندهندگان کادر مرکزی عمل میکرد. دید روشن او نسبت به وقایع و حوادث اجتماعی در جامعه ما چراغ راهنمایی بود برای هدایت گروه بسوی جلو.

فروردین ماه ۳۸ گروه تصمیم میگیرد که نشریه ای بصورت پلی کپی در سطح محدودی منتشر سازد. اینکار با امکاناتی در حد صفر شروع شد. دستگاه پلی کپی دستی که مکانیسم بسیار ساده ای داشت ساخته شد. در آن هنگام حتی خرید استنسیل و مرکب پلی کپی مشکل می نمود. نشریه روی محور وحدت نیروهای ضد رژیم حرکت میکرد و با توجه به رشد تضادهای جامعه و بحران اقتصادی رژیم، ضرورت اتحاد نیروها و ایجاد یک جبهه وسیع از نیروهای خلقی برای مقابله با رژیم را در سرلوحه کار خود قرار داده بود. بیژن در تنظیم مقالات و خط مشی نشریه نقش با اهمیتی را ایفا میکرد. در پائیز ۳۸ بعلت دستگیری یکی از اعضای گروه که بعلت ارتباطش با عناصر دیگری لو رفته بود، پلیس از وجود نشریات مطلع میشود و از آنجا که ادامه انتشار نشریه گروه را با خطر جدی لورفتن روبرو میساخت، انتشار مرتب آن متوقف شد ولی تصمیم گرفته شد که در موارد مختلف که ضرورت ایجاد میکند، اعلامیه هائی صادر شود.

در تدارکات جنبش ۲۰ دی گروه فعالانه شرکت میکند و اعلامیه هائی، چه قبل و چه بعد از آن صادر مینماید که در سازماندهی و بسیج دانش آموزان و دانشجویان نقش ارزنده ای ایفا میکند. مشعوف (سعید) کلانتری که با گروه ارتباط داشت دستگیر میشود و پلیس برای کشف منبع انتشار اعلامیه ها کوششهای زیادی بعمل می آورد ولی مقاومت سعید پلیس را بجائی نمیرساند.

بهار ۳۹ بدنبال بوجود آمدن شرایط جدیدی در جامعه، بیژن و رفقای کادر مرکزی با تحلیل از شرایط جامعه و امکانات مناسبی که برای توسعه مبارزه دموکراتیک ایجاد شده بود تصمیم میگیرند که با حفظ اصول سازمانی و تشکیلاتی، در فعالیتهائی که تحت نام

میرداخت و در این رابطه مرزها و دیوارهای زندان مانعی بشمار نمیرفتند. او میگفت: از هر امکانی و هر وسیله ای برای شعله ورساختن آتش انقلاب ظفرنمون باید بهره گرفت. باید در هر حال و هر شرایط موثر بود. بیژن برآستی در تمام زمینه ها موثر بود متأسفانه ملاحظات اجازه نمیدهد که تمام فعالیت‌های توصیف ناپذیر و مبتکرانه بیژن را در ظرف ۷ سالی که در زندان بود بازگو کنیم. همینقدر بسنده میکنیم که او یک سازمانده کبیر، یک تئورسین زنده و یک انقلابی فروتن بود.

بیژن در زمینه غنا بخشیدن تئوری جنبش انقلابی ایران نقش برجسته ای ایفا کرد. او در تطبیق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط ویژه ایران قدمهای با ارزشی برداشت.

آخرین باریکه بیژن را دیدند اواسط اسفند ماه ۵۳ در تهران بود. این زمان او را بهسراه حدود ۱۵ تن از رفقای زندانی دیگر از زندانهای مختلف انتقال داده و گفته شد که بزندان اوین بردند. دیگر کسی از او نشنید تا اینکه ناگهان عصر روز شنبه ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ روزنامه های تهران خبر از جنایت فجیع رژیم دادند. بدینسان بدستور شاه خائن دژخیمان او، در نهایت پستی و زبونی، انسانی بزرگ، کسی را که همه زندگیش را وقف انقلاب ایران و رهائی پرولتاریا از قید استثمار و بندگی و خلق از شر ارتجاع و امپریالیسم کرده بود بدرجه شهادت رساندند.

نام و خاطره بیژن برای همیشه زنده است. مردم ایران برای فرزندان انقلابی و مبارزین راستین خود ارج بسیار می نهند و راه و روش رزمنده آنان را همچون میثاقی گرانبار پیروی خواهند کرد.

اردیبهشت ۱۳۵۵

بیژن تا بهار ۱۳۵۰ یعنی مدتی پس از رستاخیز سایهکل در قم بود ولی در این موقع در رابطه با این واقعه و باتهام آنکه او در زندان با رفقای بیرون در تماس بوده و در سازماندهی مبارزه مسلحانه از داخل زندان شرکت داشته است، بزندان اوین منتقل شد و شکنجه او از سر گرفته شد. در این هنگام همسر وفادار و مبارز او نیز باوجود داشتن دو کودک خردسال بازداشت گردید و باتهام داشتن ارتباط با رفیق صفائی فراهانی و دیگر رفقای انقلابی بیزر شکنجه رفت. فشار افکار عمومی و کوششهای کنفدراسیون جهانی و سازمان عفو بین المللی و نداشتن هیچگونه دلیل و مدرکی علیه او موجب گردید که محاکمه مجدد او - که شایعه آن و تقاضای اعدام دادستان همه جا پیچیده بود- منتفی شود ولی همچنان شکنجه و آزار او ادامه یابد.

بیژن در هر زندانی که پا میگذاشت در تغییر اتمسفر سیاسی آن موثر بود. بسازماندهی میپرداخت. برنامه مطالعاتی و تئوریک زندان را سروسامان میداد و ارتباطات لازمه را برقرار میکرد. از این رو تغییر مکان او هر چند مشکلات جدیدی برای او و رفقای هم بندش در آن لحظه بوجود می آورد ولی در عین حال کمک به حل مشکلات موجود در محیط جدید میکرد.

در سه سال اخیر بیژن مرتباً با مامورین زندان و ساواک درگیری داشت. دهها بار او را بسلولهای انفرادی برده و شکنجه اش کردند. در جریان برخورد خونین دوازدهم خرداد ۵۲ بین زندانیان سیاسی قصر و کماندوهای پلیس، بیژن را با انفرادی برده و تحت آزار و شکنجه قرار میدهند. رفقای زندانی در بند چهار قصر ضمن نامه تیرماه ۵۲ خود در اینباره مینویسند: «مدتی پیش از این واقعه در روز دوازدهم خرداد در زندان شماره ۳ که جنب زندان شماره ۴ است برخوردی با پلیس رخ داد... گارد انتظامی زندان قصر بکمک مامورین زندان آمد. همان روز جمشید طاهری پور، عباس شیبانی و بیژن جزئی را بزندان مجرد بردند. این سه نفر در آنجا اعصاب غذا کردند و بقیه رفقا دست با اعتراض زدند. بالاخره پس از سه روز پلیس عقب نشینی کرد»

متعاقب زد و خوردی که بین زندانیان شماره ۴ قصر و کماندوها در ۵ تیر رخ داد مجدداً بیژن را به «گادونی» که در قسمت متروکی از محوطه زندان قصر واقع شده برده و به شکنجه او میپردازند. از جمله این شکنجه ها اینکه دژخیمان هر روز او را بمدت چند ساعت از یک پا آویزان میکردند. روحیه بیژن در تمام اینمدت بسیار عالی و غیرقابل توصیف بوده است. در چند نوبت دژخیمان برای تضعیف روحیه و عبرت زندانیان کم تجربه، هنگامیکه بیژن از پا آویزان بود، آنها را بسلول او میبردند ولی هربار با لبخند و روحیه عالی بیژن روبرو میشوند. این برخورد بر خلاف تصور دژخیمان شاه در روحیه زندانیان بی تجربه اثر بسیار مثبتی گذاشته و موجب گشت که آنها نیز بنوبه خود در مقابل مزدوران رژیم مقاومت کرده و استقامت نشان دهند.


برای بیژن که آبی از مبارزه و انقلاب ظفرنمون و حاکمیت طبقه کارگر غافل نبود، زندان و بیرون آن تفاوتی نداشت. همه جا برای او صحنه مبارزه بود. میکوشید و میجنگید. دستها و فکر او همه جا در کار بودند. در هر کجا که امکان داشت بسازماندهی

بود که بمناسبت حادثه شهادت این جهان پهلوان بصورت تظاهرات عمومی مردم علیه رژیم- در پانز سال ۴۶- تجلی کرد که در این زمینه بیژن و قسمت اول گروه نقش بسیار فعالی داشت.

پانز و زمستان ۴۶ بیژن یکپارچه آتش بود. او با تمام نیرو برای رفع نیازمندیهای نظامی گروه کوشش میکرد و در جهت هرچه بیشتر جنگنده نمودن گروه کوشابود. او معتقد بود که گروه هرچه زودتر باید به گردان جنگنده ای تبدیل شود. او معتقد بود که مبارزه مسلحانه شامل تدارک مسلحانه آن نیز میباشد و بنابراین نمیتوان برای شروع مبارزه مسلحانه به پروسه کند تدارکاتی آن از طریق مسالمت آمیز قانع شد و بانتظار نشست. از اینرو نقشه مصادره پول از بانک تعاونی توزیع طرح شد و شناسائی های لازم بعمل آمد. گروه در صدد رفع سایر نیازمندیهای مربوط باجرای این برنامه در زمینه سلاح و غیره بود که بیژن همراه رفیق سورکی در حالیکه اسلحه ای با خود داشتند توسط پلیس دستگیر شد. بیژن تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفت. پلیس که از فعالیت‌های او در زمینه دمکراتیک بخوبی اطلاع داشت اینبار با مسئله تازه ای روبرو شد: تدارکات مبارزه مسلحانه، چریک شهری، چریک کوه، شناسائی و غیره. شکنجه ها ابعاد وسیعی پیدا کرد. چندین شبانه روز بیژن را بیخوابی دادند و انواع و اقسام شکنجه از دستبند قپانی تا استعمال بطری آبجوش را آزمایش کردند. ولی او چون کوهی استوار مقاومت میکرد در حالیکه انبوهی از اطلاعات در گنجینه محفوظات خود داشت.

ابتدا دادستان نظامی برای بیژن و ۷ تن دیگر تقاضای اعدام کرده بود. ولی بعلت فشار افکار عمومی جهان و همچنین برای آنکه نمیخواست سرو صدای این گروه را بلند کند که میخواستند مبارزه مسلحانه را شروع کنند، حرف خود را پس گرفت و در کیفرخواست تقاضای ۱۰ سال زندان کرد. بیژن عملاً بعنوان رهبر گروه محاکمه گردید و علیرغم تقاضای دادستان، دادگاه او را به ۱۵ سال زندان محکوم کرد. بیژن دادگاه نظامی را بصحنه دادگاه خلق علیه رژیم تبدیل کرد و در مقابل ناظرین بین المللی از جنایات رژیم پرده بر گرفت. از شکنجه هائیکه باو و رفقای او در طول بازجویی داده بودند سخن راند. رژیم ضد خلقی و عامل امپریالیزم شاه را رسوا ساخته و ضرورت نابودی آنرا با ثبات رساند. و بالاخره از مبارزات خلق و پیشرو انقلابی آن بشدت دفاع کرد. در طول دادگاه رژیم کوشید با تهدیدهای عدیده و از جمله تهدید نابود کردن او و زن و دوفرزندش، وی را به سکوت وادار نمایند و این تهدید را رسماً برای او پیغام فرستادند. اما او از هیچ چیز نهراسید و با عزمی راسخ تر بافشای رژیم خائن شاه ادامه داد.

بیژن تا فروردین ۴۸ در زندان قصر تهران بود و در این مدت دو اعصاب غذا در زندان سازمان داد. در این زمان بدنبال فرار نافرجام رفقا، او نیز تبعید شد. زندان جدید او زندان قم بود. در این زندان او فرصت یافت که روی چند تابلو نقاشی کار کند و اثرات با ارزشی بیادگار گذارد. ضمناً ناگزیر شد برای ترمیم ضایعات ناشی از شکنجه های دوران بازجویی در بیمارستان ارتش عمل جراحی کند. اما همچنان زخم معده اش که مولود وضع اسف بار تغذیه و جنگ اعصاب دائمی درون زندان بود او را آزار میداد.



**طرح جامعه شناسی
ومبانی استراتژی
جنبش انقلابی ایران**

بخش دوم، فصل اول

نوشته رفیق شهید بیژن جزئی

دو نامه از بیژن

عشق من،

اسال ۲۱ مهرماه، یعنی روز رسمیت دادن به روابط عاشقانه‌مان در ۹ سال قبل، در شرایطی فرا میرسد که من و تو در مقابل آزمایش بزرگی قرار گرفته‌ایم. در حالیکه که عشق ما از بوته آزمایش سربلند بیرون آمده است. خودمان در مقابل حوادثی قرار گرفته‌ایم که صداقت و راستین بودن ما را به آزمایش فرا می‌خواند. این دومین باری است که در ۹ سال اخیر چنین روزی را در زندان بسر می‌برم. ولی این زندان با زندان ۴۴ تفاوت زیادی دارد. شاید این بزرگ‌ترین حادثه زندگی ما باشد. اینک مدتی است که در انتظار احکام جابرا نه محکمه تشریفاتی بسر می‌برم. و می‌دانم که تو حق داری بیش از من از این آراء اندیشناک باشی. بهر حال بگذار برای تو اعتراف کنم که در حالیکه بیش از هر وقت دیگر شیفته زندگی هستم و بیش از هر وقت ترا می‌پرستم و به تو احترام می‌گذارم و قلبم از شوق دیدار بابک و مازیار و تو (ولی نه اینکه تو موخره باشی) به تیش درمی‌آید، آماده‌ام تا بدون تاسف و اندوه شدید از زندگی خود بگذرم. چندروز پیش با بچه‌ها صحبت می‌کردیم. بعضی نگارند که فدای هیچ شون، گرگ دهن‌آلوده و یوسف ندریده بشوند. به آنها گفتم: اگر قرار است هریک از ما در راه آرمانهای بشری و فکری خود جان بدهیم، تفاوت زیادی نخواهد داشت که در این مرحله و به این صورت و یا در مرحله دیگر و یا بصورت دیگری جان خود را فدا کنیم. آنچه مهم است این است که تا به زندگی عشق داریم، جانفشانی در هر حال این گذشت را ایجاب می‌کند، چیزی که هست مردن در شرایطی از قبیل شرایط فعلی دشوارتر است، زیرا که در محیطی سرد وراکد جان می‌دهیم و می‌دانیم که مردن در محیطی که از هر طرف بوی مرگ می‌آید و در هر آن دهها نفر جان خود را از دست می‌دهند، آسان‌تر است. خوب، مرگنامه ننویسم. امروز سالروز ازدواج ماست، در چنین روزی تو حلقه ازدواج بدست کردی و در گل و سرور غرق شده بودیم - هرچند که فراموش نمی‌کنم که در همین روز ناراحتی‌هایی نیز داشتیم. بهر حال ما در هر شرایطی که باشیم، این روز را گرمی خواهیم داشت. این روز را سمبل عشق خود قرار خواهیم داد، هرچند که از چند سال پیش از این روز، روابط عاشقانه ما آغاز شده است. در این روز بوسیله این نامه لبهایت را می‌بوسم و تو بابک و مازیار را، من همچنان امیدوارم که در روزهای بهتری بتوانیم در ۲۱ مهرماه دور هم باشیم. تو خوب میدانی که ما خود این نحوه زندگی را اختیار کرده‌ایم ولی بهتر از من میدانی که در این اختیار ضرورتی اجتناب‌ناپذیر وجود دارد، یعنی که ما نمی‌توانستیم جز این بیندیشیم و خود را تسلیم خوردوخواب و لذت فردی کنیم. در اینجا به نامه کوتاه خود خاتمه می‌دهم و در عالم خیال تو را در آغوش می‌گیرم. بیژن - ۲۱ مهرماه ۱۳۴۷

میهن عزیزم، همسر

چشمان ستم‌کشیده‌ات را می‌بوسم و بابک و مازیار را نیز که باید رنجی بزرگ را تحمل کنند می‌بوسم. دیروز چهارشنبه هفتم اسفندماه دلچکان که نام قاضی نظامی بر خود گذارده‌اند، رای به محکومیت ما صادر کردند و مصالح حیات حاکمه را در این تشخیص دادند که من پانزده سال و دوستانم اغلب ده و هشت سال در زندان بمانیم. در اینکه صادر کنندگان آراء این شکم‌های متحرک نبوده‌اند تردیدی نیست. ولی کسیکه یا کسانی که رای را انشاء کرده‌اند، آشکارا رای به محکومیت بی‌چون‌وجرای نظام موجود داده‌اند. متن رای بیش از صدبار تکرار کرده است که متهمین اظهار داشته‌اند که در جامعه ما آزادی وجود ندارد و حقوق ملت ما پایمال شده و میشود. در چنین جامعه‌ای و با چنین دستگاه حاکمه مستبدی جز مقابله قهرآمیز راهی باقی نمانده است. دادنامه یعنی آنچه در مقدمه رای نوشته میشود (.....)، بشرح اظهارات متهمین در مرحله تحقیقات ساواک پرداخته و در پایان نظریه ساواک را تأیید کرده است.

اگر این رای که تقریباً شامل بیست صفحه است در هر زمان و مکان منتشر شود، ذره‌ای حیثیت و آبرو برای دستگاه حاکمه باقی نمی‌ماند و بهترین معرفت کسانی است که به موجب این رای محکوم شده‌اند. حتی برای ک.ا.ا. نشان میدهد که نه تنها عقاید قبلی متهمین و روابط آنها مستوجب محکومیت است، بلکه در درجه اول پایداری آنها در دفاع از آزادی و سر فرود نیابردن در مقابل دستگاه حاکمه مستبده‌ای که دارای همه نوع امکان و قدرت است، علت یک چنین مجازات‌های ستمگرانه‌ایست. همانطور که شما در جلسه همین دادگاه حاضر بودید و دیدید ک.ا.ا. در آخرین دفاع اصلاحات دولتی و شخص شاه را تأیید کرد. من نسبت به عمل او اظهار نخواهم کرد ولی برائت او بخاطر این تأیید و یا توجه به شش سال محکومیت در دادگاه قبلی و اینکه سایر محکومیت‌ها کوچکترین تغییری نکرد، نشان میدهد که ما بخاطر

آخرین عملمان یعنی دفاع از آزادی و ملت ستمدیده‌مان محکوم شده‌ایم و این ننگی است بر چهره دستگاه حاکمه فعلی و از سوی دیگر هدیه‌ایست به دوستان آزادی و انسانیت و حق‌شناسی است نسبت به ملت ما، در مورد ک... باید بگویم صرفنظر از روابطی که ما ده نفر قبل از بازداشت داشتیم که قطعاً یکسان و همانند نبوده است ولی در دادگاه اخیر برای همه آزادی عمل کامل وجود داشت و هرکس می‌توانست خود سرنوشت خود را انتخاب کند. و حتی برای اینکه دوستان ما که در ردیف آخر متهمین قرار گرفته‌اند، دچار رودربایستی نشوند، من با آنها از رنجهای آینده، از واقعیت‌های تلخ گفتگو کردم ولی بجای تشجیع به سرسختی توصیه کردم که حال که شرایط مساعدی برای آزادی آنها وجود دارد آزاد شوند و طوری نشود که بعدا پشیمان شوند و از کرده خود رنج ببرند. من به این دوستان تبریک می‌گویم که علیرغم توصیه من توانستند روی پای خود بایستند و صرفنظر از اینکه در آینده چه نقشی در زندگی سیاسی خود داشته باشند، شهادت و دل‌آوری آنها قابل ستایش است. در این میان در آن حد مطالبی نوشت و از من خواست، اگر اظهار این مطالب لطمه‌ای از هر نوع که باشد به دیگران وارد می‌آورد، با او بگویم تا از بیان آن صرفنظر کند. همانطور که در جلسه دادگاه بتو گفتم (قبل از ایراد آخرین دفاع متهمین ردیف آخر) من از کم‌وکیف دفاع او اطلاع داشتم. سایر بچه‌ها نیز می‌دانستند او چه خواهد گفت. بده من به گفتم: مطمئن باشید اظهار این مطالب یا هر مطلب دیگر زبانی متوجه ما نخواهد کرد و امروز می‌گویم صرفنظر از نتیجه این اظهارات که آزادی فردی خود بود برای ما این امر مسلم کرد که نقش اصلی را در محکومیت ما روش ما در تسلیم نشدن به سازمان امنیت و دادستانی ارتش و بطور کلی دستگاه استبدادی داشته است. اما را چندان محکوم نمی‌کنم، زیرا او مدت‌ها بود از مبارزه کنار رفته بود و اگر در دادگاه اول و در مرحله بازپرسی هماهنگی خود را با دیگران حفظ کرده بود صرفاً بخاطر منافع عمومی بوده است که خود او چنان مصلحت می‌دیده، در پایان این مطلب متذکر می‌شوم روش قبل از بازداشت و در تمام مراحل تحقیق خالی از زبان بود و هیچ نوع اتهام پلیسی و همکاری و از این قبیل بر او چسبندگی ندارد. و باید تمایل عمومی را که در این مورد می‌خواهند فردی را نابود کنند و او را لجن‌مال کنند، کنترل کرد، و حتی المقدور نظر ما را نسبت به او که بطور کلی شبیه نظر من است متذکر شد. دکترم ... نیز عیناً مثل آزاد و مختار بود که هر چه می‌خواهد بگوید و آنچه کرد صرفاً به تصمیم خود او بود. با این تفاوت که روش او در مراحل بازداشت و تحقیق علیرغم روش او در محکمه، را بچه‌ها فراموش نمی‌کنند. زیرا زبانی جبران‌ناپذیر بما وارد کرده است. عزیز دلم واقعه تازه‌ای اتفاق نیفتاده است. شوهر تو که هنوز سرش بر گردنش چسبیده است، مثل هزاران نفر که بخاطر حق و عدالت رنج‌های بردگی را تحمل کرده‌اند، محکوم به زندانی سنگین شده است. من محکوم شده‌ام که در سن چهل و پنج سالگی آزاد شوم و حال آنکه اینک بیش از سی‌ویک‌سال تدارم. ولی تو آیا اجازه میدهی که با تو به لفظی که ما را دو فرد جلوه دهد سخن بگویم. من خود نمی‌توانم چنین کنم. تو محکوم شده‌ای که پیش از من رنج بری. ولی من مطمئنم که من و تو می‌توانیم بخوبی این سالها را تحمل کنیم. ما میدانستیم که مبارزه در راه آزادی فداکاری و جانبازی می‌خواهد و تو امروز که می‌بینی اگر من در دادگاه دستگاه فعلی را تأیید می‌کردم و یا حتی قدمی جلوتر، سازشکارانه از رسوائی آن جلوگیری می‌کردم، نه فقط امروز نزد تو و بچه‌ها بودم بلکه تا خرخره در آلودگی می‌توانستم غرق شوم. رنجی که ما تحمل خواهیم کرد به این دلیل قابل تحمل است که ما با پوست و گوشت خود نتیجه انتخاب خود را می‌توانیم درک کنیم. آنچه شده بود می‌توانست بهیچ انگاشته شود اگر آنچه اخیراً شد نمی‌شد و انتخاب من و تو بود که آنچه را که شد برگزید. میهنم، چه در این زندان باشم که با تو امکان ملاقات هفتگی دارم و چه در صدها فرسنگ دورتر در تبعید باشم دمی از خیالت و زندگی‌ات و رنجهای غافل نخواهم بود و بچه‌ها با بهانه‌هاشان با احساساتشان، سرنوشت من و تو نه فقط سرنوشتی پراقتخار است بلکه سند محکومیت جباران، ستمگران و دشمنان ملت ماست. سند محکومیت سازشکاران و فواحش سیاسی است. من امیدوارم طی سالهای آینده که امیدوارم برای ما اگر چه غم‌انگیز است ولی نوید بخش باشد، بتوانم بکمک تو شرف و حیثیت خودمان را که خوشبختانه با حیثیت مردم ما گره خورده است، حفظ کنم و تو از هر لحاظ در این مبارزه نقشی بزرگ خواهی داشت. از نظر یک همسر در غیاب شوهرش، و از نظر یک مادر در غیاب پدر فرزنداناش که نقش مربی برای آنها دارد، از نظر یک رفیق در سنگری تنها و دور از رفیقش و از نظر معشوق دور از عاشقش و بیش از این نمی‌نویسم. واقعیت‌های دوروبر ما آنقدر گویاست که نیازی به لفظ ندارد. بازهم ترا می‌بوسم و هر جا که باشم هرگز ترا و زندگی مشترکمان را از جلو چشم دور نخواهم داشت.

بیژن در تاریخ

مصطفی عینی

نام او در جریان یک دادگاه علنی برسرزبانها افتاده بود. جز محیط دانشگاه کمتر کسی او را می‌شناخت. سومین بار بود که به زندان می‌افتاد. یکبار با نام مستعار، بار دوم در نقش شاگرد اول شلوغ رشته فلسفه و اینبار سازمانگر افسون‌ناشدنی یک کانون شورشی!

اما این هنوز یک فکر بود، نه کانونی وجود داشت، نه سلاحی و نه شورشی. بیژن و افراد اولیه گروه فقط «بجرم» این فکر به ۲ تا ۱۵ سال محکوم شدند. بیژن خود می‌گفت: شرط ساواک این بود که در دادگاه علنی کسی از شکنجه سخن نگوید. همان کاری که پرویز نیکخواه با آن تن داد و روزنامه‌های کیهان و اطلاعات شاه روزها طوماری از گفته‌هایش را زینت‌بخش صفحات خود کرده بودند. بیژن اما دادگاه را به آینه کردار ساواک تبدیل کرد و حکم دادگاه نظامی را به جان خرید. او معتقد بود برای تاوان شکست‌های گذشته، نسل جدید باید شجاعانه پامیدان بگذارد و از فکر خود در عمل دفاع کند.

ساواک او را در فولکس‌واگن کوچک عباس سورکی در میانه خیابان تخت‌طاوس شکار کرده بود. همه گروه فقط بیک کلت بلژیکی دلخوش داشت که سورکی برای جای امن آنرا به ناصر آقایان سپرده بود. این اسلحه کوچک حالا برای طرح مصادره بانک شعبه کشتارگاه باید تحویل بیژن می‌شد. ولی آقایان که در جریان بازداشت قبلی همکاری را پذیرفته بودند ساواک را عیناً از قضیه مطلع کرد. همزمان شیخ کویت (صبح سالم الصباح) بعنوان مهمان شاه وارد ایران میشد، ساواک تصور کرد نقشه ترور او در جریان است. بهمین دلیل شکیبایی را از دست داد، و دستگیری گروه را جلو انداخت. خط اول یورش رد اسلحه و طبعاً بیژن و سورکی بود. همزمان دکتر شهزاد، عزیز سردی و حسن ضیاء ظریفی نیز در محل کارشان دستگیر شدند. سرخ قضیه را ساواک هنوز از طریق آقایان و عباس شهریاری در دست داشت. با این وجود موفق به دستگیری همه نشد. با ابتکاراتی که باقی گروه بخرچ داد، نخستین ضربه بعد از دستگیری چندتن دیگر مهار شد. بفاصله چندی بعد از قطعیت محکومیت و شکست طرح یک فرار بزرگ از زندان قصر که توسط چندتن از اعضای این گروه سازماندهی و اجرا شده بود، هریک از بازداشت شدگان را برای درم شکستن روحیه بصورت فردی به زندانهای شهرستانها تبعید کردند. میزبان بیژن زندان اوباش و چاقوکشهای شهر قم بود و به تحریک پلیس هر روز یک نفر به بهانه‌ای به او حمله می‌آورد. اما کسی را که ساواک رژیم نشکسته بود، یک چاقوکش قربانی این رژیم چگونه میتوانست از پابندازد. او خود می‌گفت:

همه آرامش را از دست داده بودم. حتی امکان مطالعه هم از من سلب شده بود. نه خواهش، نه دوستی و رفاقت هیچ تأثیری نداشت. یک روز تصمیم گرفتم که باین بازی فرساینده پایان بدهم. با خود گفتم با مشتکی چاقوکش نخست باید به زبان خودشان صحبت کرد. خودم را آماده کردم و منتظر شدم تا سردسته اوباش طبق معمول نمایش مضحک خود را آغاز کند. فرصت‌اش ندادم. نمیدانم اینهمه اثری را از کجا آورده بودم. فقط میدانم همراه بارانش به سوی دفتر زندان پابفرار گذاشتند. از فردای آنروز موقعیت من در زندان تغییر کرد. بفاصله کوتاهی، آموزگار زندان، وکیل مذاق متهمین و میزبانوس نامه‌های خانوادگی زندانیان شده بودم. ساعتها پای درددلشان می‌نشستم و با رنجها و مصیبه‌هایی که کشیده بودند شریک می‌شدم. همه تلاشم این بود که بیک زندگی سالم تشویقشان کنم که بفهمند دزدی و چاقوکشی و آکنش کور رنج است و به آن پایان نمی‌دهد. بلکه آنرا شدید میکنند. فقط ایجاد چنین محیط انسانی بود که به بیژن امکان میداد خود را نیز قوام بخشد و اندیشه‌ها و اندوخته‌هایش را به سلاح تئوری مجهز نماید. در لابلای انبوهی از کتابهای انگلیسی و فارسی که خانواده برای او می‌آوردند آثار مارکس و انگلس و لنین مستور میشد تا افکار را صیقل دهد. فقط مقایسه ساده‌های مابین نخستین نوشته او «آنچه یک انقلابی باید بداند» که به دلیل امنیتی با اسم صفائی فراهانی انتشار پیدا کرد، با دیگر نوشته‌هایش که بعد از زندان قم نوشته شد، تفاوت ساختار فکری او را بخوبی منعکس میسازد.

زندان قم علاوه بر این برای بیژنی که در مبارزه بزرگ شده بود درس زندگی هم بود. او بهترین نقاشیهای خود را از زندان قم الهام گرفت. تصویر «زندانی» او تجسم زندگی واقعی یک انسان دردمند، سمبل یک قربانی تمام عیار رژیم سلطنت است و تصویر «زندگی» اش یعنی همان آهوهای زیبای بیژن، بدیل این زندگی حیوانی. اما این آرامش زیاد طول نکشید. زندگی طوفانی بیژن با رعد شلیک نخستین گلوله‌هایی که در جنگلهای صعب سیاهکل طنین انداخت، تازه آغاز گشت. در دوران تدارک گروه جنگل، حسن ضیاءظریفی که این زمان به زندان رشت تبعید شده بود، از طریق ملاقاتهایش با بعضی از افراد گروه در تماس بود. در جریان بازجویی از دستگیرشدگان سیاهکل این اطلاعات بدست ساواک افتاد.

اما بیشتر از ضیاءظریفی بیژن به مهمیز کشیده شد. بعد از اعلام سیزده نفر او را از قم به اوین و اطاق شکنجه منتقل کردند. از بازجویی‌های او چیزی دستگیرشان نشد. اما این برای ساواک مهم نبود. برای پلیس سیاسی مهم این بود که آنچه بیژن بی گذاشته، خود آب در خوابگاه مورچگان ریخته است.

از زمان دستگیری او بیشتر از سه سال می‌گذشته و تازه می‌باید پاسخگوی حرکتی باشد که خارج از زندان و بدون ارتباط مستقیم با او صورت گرفته است. بعد از پایان بازجویی‌ها او را همراه دیگر اعضاء و طرفداران جنبش مسلحانه به زندان عشرت‌آباد و از آنجا به قزل‌قلعه منتقل نمودند. سیل بازداشت‌های سال ۵۱ و بحث و نظر انواع و اقسام محافل، گروهها و سازمانهایی که هرکدام از دریچه‌ای و با دیدی متفاوت به جامعه مینگریستند، برای کسی که به وضعیت آینده انقلاب می‌نگریست و زیر میکروسکپ داشت، فقط بازار مکاری بحساب نمی‌آمد، صاحب ارزش و تجربه‌آموز هم بود... و «چه باید کرد؟» را

مهمتر از همه بیژن به تاریخ و گذشته کشور مسلط بود. این به بیژن کمک میکرد نظرات مختلف را سریع دسته‌بندی کند و با محک تاریخ از صافی بگذراند و راههای تازه را بیابد. او دیگر دانشجوی پرشور و شور سالهای شباب جنبش نبود و زندگی سیاسی را در لحظه خلاصه نمی‌دید. این ویژگی بیژن را نسبت به نسل تازه‌ای که بعد از او پامیدان گذاشته بود متمایز می‌کرد و در مواردی حسادت و کینه‌توزی نسبت به او را نیز برمی‌انگیخت.

این روحیه را بیشتر از همه مجاهدین خلق علیه او دامن میزدند. بی‌تجربگی و خامی سیاسی اکثر قریب به اتفاق جوانانی که در ارتباط با «مشی مسلحانه» مبارزه کشیده شده و هیچ حدومرزی مابین خود و مجاهدین قائل نمی‌شدند، بستر مناسب این تبلیغات گشته بود.

اغراق نیست اگر بگوئیم از سال ۵۱ تا فروردین ۵۴ که ساواک با آگاهی از نقش واقعی او به تیرباران مخفیانه‌اش اقدام کرد، بیشتر از همه از درون و از جانب این خامی کودکی زیر فشار بود. بخصوص که به محتوای نظری آنچه تحت عنوان «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» که ملائکه مریدان این مشی شده بود انتقاد اساسی داشت و تداوم آنرا که بصورت بچه‌گانه‌ای از محتوای اولیه مسخ گشته بود، برای آینده انقلاب خطرناک ارزیابی میکرد.

او در نقد نظرات مسعود می‌گفت: «اگر مسئله بر سر رفع یک اختلاف در فهم شرایط عینی و موقعیت انقلابی باشد، مطلب در همینجا خاتمه می‌یافت، ولی متأسفانه امروز نحوه برخورد با شرایط عینی اساسی یک تلقی نادرست از مبارزه مسلحانه شده و متأسفانه برخی از رفقا پشت این نحوه برخورد سنگر گرفته‌اند. اساس این استدلال اینست که تضادها در شهروروستا بعد از رفرم ارضی بنحو بی‌سابقه‌ای رشد کرده و موقعیت انقلابی را فراهم ساخته است. این مقدمات باین نتیجه میرسد که توده‌ها آماده‌اند تا تقریباً بلافاصله بما بپوندند. برای دست یافتن به حمایت مادی مردم و آغاز یک پروسه نبرد توده‌ای همه چیز آماده است، تنها حرکت ما میتواند جامعه را به انفجار بکشاند.» بیژن تأکید داشت:

«اگر بپذیریم شرایط عینی انقلاب وجود دارد، جز اینهم نباید توقعی داشته باشیم. در حالیکه توده‌ها در شرایط فعلی جز بمبارزه اقتصادی و سیاسی قادر نیستند و به ندای پیشاهنگ پاسخ نمیدهند. این چگونه موقعیت انقلابی آماده‌ایست که توده‌ها به آن پاسخ نمیدهند؟ ما انتظار حمایت کارگران و دهقانان را می‌کشیم حال آنکه روشنفکران، کسبه، روحانیون بما پاسخ مساعدتری میدهند.» پس «این ایده‌آلیسم برای جنبش راه‌حلهای مکانیکی ارائه میدهد، زیر پوشش مارکسیسم‌لنینیسم برکتیویسم جای شناخت واقعی را میگردد به حرکات کور متوسل میشود، هرگونه عمل قهری، هر

کامل اختلافات نظری و سیاسی با مجاهدین منجر گشته بود. در بیرون و درون زندان دست مجاهد و فدائی در دست هم بود و بیژن عامل «تفاق» این «برادری»، حتی خیلی از کادرهای بالای ما ابائی نداشتند که برای نشان دادن این «برادری» در مراسم عزاداری حسینی مجاهدین شرکت می‌کردند و... مقدمات فشار علیه بیژن خیلی زودتر از اینها و هنگامی شکل گرفته بود که او بدون حاد کردن اختلافات، نظراتش را بصورت نطفه‌ای مطرح ساخته بود.

وقتی در زمستان ۵۱ از قزل قلعه وارد زندان قصر شد، از عمر این جنبش نوپا دوسال میگذشت و این برای بیژن فرصت خوبی بود که مجموعه اندوخته‌هایش را نظم بدهد و به تحریر درآورد. او فکر می‌کرد فرصت زیادی برای اینکار ندارد. حسین‌زاده از عناصر اصلی ساواک که او را تا قصر بدرقه کرده بود، تاکید داشت تبعید دوباره بزودی در انتظار اوست و بیژن می‌خواست در اولین فرصت جنبش فدائی را نسبت به خطرانی که در انتظار آن بود آگاه کند. یکی هم جوشی بی‌بندوبار و مستحیل‌گرانه با مجاهدین خلق و دیگری بفراموشی سپردن مبارزه اقتصادی - سیاسی و مطلق کردن مبارزه مسلحانه که در دیدگاه او فقط یک تاکتیک ساده و شکلی (شکل عمده) از مبارزه در شرایط دیکتاتوری پهلوی بود.

این زمان کمیته مشترک ساواک - شهربانی هنوز شکل نگرفته بود و زندانیان سیاسی برای انتقال به قصر اول در زندان موقت تحویل شهربانی میشدند. بیژن تنها شی را که در این زندان گذرانده بود به طولانی‌ترین شب بحث علنی پیرامون مسائل جنبش و انتحافات دامنگیر آن تبدیل کرد. علاوه بر کلیه زندانیان حتی افسرهای پلیس شهربانی نیز بحث‌های او را تا صبح سراپا گوش بودند. صبح حسین زاده او را تحویل گرفت و باو گوشزد کرد چندروزی که میهمان زندان قصر است دست از پا نباید خطا کند پایش را از گلیمش فراتر نگذارد. او اطاق ۷ قصر را به بیژن توصیه کرد و از او خواست بطور موکد در آن سکنی بگردد. (چند تن از خبرچینهای شناخته شده زندان در این اطاق بودند) چون سکونت زندانیان در قصر از طرف مسئولین کمون بزرگ تعیین می‌شد بیژن عین جریان را با آنها در میان گذاشت. تحلیل مجاهدین و شخص آقای رجوی این بود که بیژن همیشه با ساواک نوعی معاشات نشان میدهد و این یکی هم از همان نوع است و ابتکار عمل را از ما میگیرد. با وجود این مخالفت‌ها دو نفر از سه نفر مسئولین کمون بزرگ رای دادند که بیژن برای مدت کوتاهی در اطاق ۷ بماند اگر تبعید او عقب افتاد کمون اطاق او را تغییر بدهد.

انتقاد مجاهدین اما به اینجا ختم نشد از فرادای آنروز آشکار و پنهان تحلیل آقای رجوی زندان را برداشت. وقتی مسئولین کمون بیژن را در جریان مسائل گذاشتند او تردید بخود راه نداد که رجوی را بیک مناظره رودررو در حضور تمامی زندانیان فرابخواند. این مناظره علنی ۴ یا ۵ شب متوالی ادامه پیدا کرد. تبلیغات مجاهد هنگامی به سنگ خورد اما از مجموع بحث‌ها درسهای آموزنده‌ای نیز بیرون کشید. بیژن اجازه نداد مسائل خردوریز و عوامانه بر اختلافات جدی نظر سایه بیندازد. محصول این بحث اثر «مارکسیسم اسلامی» جزئی بود که حتی سالهای بعد از قیام تا مدتها رهبری فدائی زحمت چاپ آنرا بخود نداد. باین ترتیب مجاهد با دست خود به بیژن کمک کرد تا زودتر از آنچه انتظار داشت یکی از مهمترین مباحث خود را بپایان ببرد. جا دارد تا خاطره بیژن را با چکیده‌ای از جامعیت نظر او به نقل از «نبرد با دیکتاتوری شاه» که هنوز بعد از ۲۰ سال برای شرایط ایران امروز ما کاربرد دارد بپایان ببریم.

«انعکاس وجود کامل شرایط عینی همراه با وجود شرایط ذهنی انقلاب شناخته می‌شود در این پروسه بهمان اندازه که توده‌ها بمبارزه روی می‌آورند و بهمان اندازه که مبارزه آنها آگاهانه‌تر می‌شود، جنبش وسعت مییابد. سازمان‌یافته‌تر می‌شود و بسوی یک انقلاب پیش می‌رود... باین ترتیب با رشد و تکامل پیشاهنگ، حرکات مطلقا خودانگیخته، شورهای کور و بی‌هدف بندرت در جامعه ظاهر خواهند شد... اما اگر توده‌ها بدون هیچ سازمان شایسته رهبری‌کننده بمانند و در یک کلام اگر شرایط ذهنی نتواند اثر خود را بر شرایط عینی بگذارد، در این صورت تضادهای اجتماعی برشد نمان خود ادامه میدهند و در یک موقعیت بحرانی، هنگامیکه دیگر جان مردم بلبشان رسید، هنگامیکه ستم‌واستعمار غیرقابل تحمل شد، هرقدر دیکتاتوری خشن باشد، بحران ظهور خواهد کرد و شورهای کور و یا نیمه آگاه جامعه را در برمیگیرد. در چنین شرایطی امکان ندارد که عناصر پیشرو که از میدان مبارزه خارج شده‌اند، بتوانند این جنبشها را کنترل و رهبری کنند.»

انفجار، و ترور به هدفهای مبارزه مسلحانه کمک میکند و از تامین رهبری قوی و همه‌جانبه معانت بعمل می‌آورد و مهتر از همه از توده‌ها دورتر می‌شود. اگر ما تصور جذب سریع توده‌ها را نداشتیم به دنباله‌روی از تمایلات قشری معینی از خرده‌بورژوازی کشیده نمیشدیم و به سینماها، فروشگاهها و فلان مجله که عکس لخت چاپ کرده و میکند حمله تمییریم. اینها تاوان برداشتهای نادرست از وضعیت جامعه است.»

این صراحت را بیژن در سال ۵۳ و در جریان اختلافات عمیقاً نظری در درون زندان بخود گرفت. زمانی که آوانتورسیم او را در منگنه گذاشت که نظر خود را نسبت به خطمشی مسعود روشن کند. نقطه ستیز این نیرو که متاسفانه اکثریت قابل توجه طرفداران جنبش فدائی را شامل میشد روی این حکم تأیید می‌کرد که مسعود گفته است هرکس به شرایط عینی انقلاب معتقد نیست اپورتونیست است. حال بیژن باید روشن می‌کرد که اپورتونیست است یا نیست؟ آنچه بعدها تحت‌عنوان طرفداران نظرات مسعود از سازمان انشعاب کرد جزء ناچیزی از این چپ بی‌تجربه بود. بخش اعظم آن همانطور که بیژن پیش‌بینی می‌کرد به راست غلطیاد یا صحنه مبارزه را ترک کرد. پاسخ بیژن این بود که:

«روح استدلال صاحبان این اندیشه (یعنی مسعود و پویان) در پاسخ به گرایشات تسلیم‌طلبانه‌ای شکل گرفته است که آن زمان فعالیت پیشاهنگ را به نوعی فراهم گشتن شرایط موکول میکرد. در حالیکه متاسفانه در دوره جدید جنبش برخی رفقا در پشت این نحوه برخورد سنگر گرفته‌اند و براساس آن یک تلقی نادرست ارائه میدهند.

هنگامیکه ما می‌شنویم با آغاز مبارزه مسلحانه انقلاب شروع شده است، ناگزیریم اعتراف کنیم که معتقدان به این مطلب نه مبارزه مسلحانه را می‌شناسند و نه انقلاب را. این برداشت نه تنها نادرست که خطرناک است خطر آنجا نهفته است که این توقع برآورده نمی‌شود و افرادی که چنین اعتقادی دارند محکوم به یاس می‌شوند. بی‌توجهی به شرایط عینی منجر به تاکید بر نقش پیشاهنگ می‌شود. اعمال قهر انقلابی مطلق می‌گردد. اشکال دیگر مبارزه مورد بی‌اعتنائی قرار میگیرد. ما تا آنجا پیش می‌رویم که توده‌ها را از توسل به شیوه‌های اقتصادی و سیاسی مبارزه منع می‌کنیم.»

این انتقادات بیشتر از همه برای مجاهدین و طرفداران سینه‌چاک همه‌جوشی با آنها سنگین تمام میشد و دشمنی آنان را علیه بیژن بیشتر برمی‌انگیخت.

برای بیشترین طرفداران فدائی وحدت در شیوه مسلحانه مبارزه، به فراموشی

تاریخ شی ساله ایران

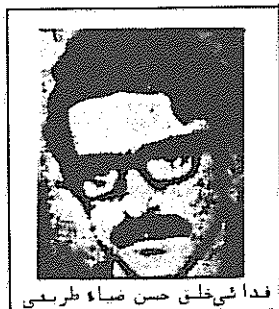
نوشته

ب - جزئی

ماجرای شهادت جزئی و یاران از زبان یکی از دژخیمان



فریدون توانگری (معروف به آرش)، آشکار گردید، هرچند که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل خصومت شدید و دیرینه اش با کمونیست‌ها و مبارزان چپ و آزاداندیش، و هم به واسطه آن که خود در اندیشه ایجاد ساواک دیگری برای مقابله با اعتراضات و سرکوب نیروهای انقلابی بود، عملاً مانع از آن شد که همه



فدائی خلق حسن ضیاء طریقی

اشاره: در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴، رژیم دیکتاتوری شاه در یکی از ردیفانه‌ترین جنایات خود، نه تن از رهبران و چهره‌های شاخص زندانیان سیاسی، فدائیان خلق بیژن جزئی، حسن ضیاء طریقی، عباس سورکی، سعید مشعوف کلانتری، عزیز سمردی، محمد چوپان زاده و احمد جلیل افشار، و مجاهدین خلق کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل را توسط جلادان ساواک به رگبار مسلسل بسته و تپه‌های اوین را از خون پاک آنان رنگین ساخت. در آن هنگام، دستگاه امنیتی رژیم، داستان ساختگی «کشته شدن در حال فرار» این زندانیان را، به طرز ناشیانه‌ای تهیه کرده و در روزنامه‌های خود به چاپ رساند. این داستان را اما کسی باور نکرد. انگیزه‌ها و مقاصد رژیم وابسته شاه از ارتکاب این جنایت هولناک تا حدود زیادی آشکار بود، هرچند که چگونگی اجرای این طرح کشتار جویانه پوشیده مانده بود. جدا از انگیزه‌های انتقام‌جویی و حتی فراتر از آنها، رژیم حاکم بر آن بود که بر روحیه قوی مقاومت و مبارزه زندانیان سیاسی و مبارزه‌جویی سازمانهای انقلابی در آن دوره ضربه سختی وارد آورد. اندکی پیش از آن (اسفندماه ۱۳۵۳) شاه دستور انحلال احزاب فرمایشی موجود و ایجاد حزب فرمایشی واحد و «فراگیر» رستاخیر را صادر کرده بود و رژیم در پی آن بود که با تشدید جو ارباب و خاموش کردن هر صدای اعتراض و انتقادی، دیکتاتوری فردی شاه را تثبیت و تحکیم کند....

بعد از سرنگونی رژیم سلطنتی، گوشه‌هایی از ماجرای شهادت جزئی و همزمانش، در جریان محاکمه دو نفر از شکنجه‌گران و جلادان ساواک، بهمن نادری‌پور (معروف به تهرانی) و

دکتر جوان - سعدی جلیل اصفهانی معروف به بابک - ناصر نوردی معروف به رسولی و محمدعلی شعبانی معروف به حسینی هم تقریباً همزمان با من آمده بودند. ترکیب افراد برای صرف غذا با هم جور در نمی‌آمد. مشغول کوفت کردن ناهار بودیم که عطاپور گفت آن عملیاتی را که قرار بود الان موقع آن است و جزئیات کار را ثابتی بررسی کرده و تصویب شده و سرهنگ وزیری در جریان قرار گرفته، و باید همانطور که آنها در دادگاههای انقلابی خود وقت‌ویی وقت تصمیم به ترور می‌گیرند، ما هم چند نفر از اعضای این سازمانها را بکشیم، و من مانم برده بود.»

«عطاپور ادامه داد که حسینی و رسولی زندانیان را از زندان اوین تحویل می‌گیرند و ما هم در قهوه‌خانه اکبر اوینی در نزدیکی بازداشتگاه اوین منتظر می‌شویم و با سرهنگ وزیری به محل می‌رویم.... رسولی و حسینی زودتر حرکت کردند و بعد از نیمساعت به سوی قهوه‌خانه راه افتادیم و به قهوه‌خانه رسیدیم. رسولی و حسینی زندانیان را تحویل گرفته و سرهنگ وزیری در حالی که لباس نظامی به تن داشت خود را آماده کارزار با عده‌ای کرده بود که هم دستشان بسته بود و هم چشمشان، با راهنمایی او و به دنبال مینی‌بوس حامل زندانیان به بالای ارتفاعات بازداشتگاه اوین رفتیم و سرهنگ وزیری با بی‌سیم گفت هیچ‌کس اجازه ندارد تا دستور نداده‌ام بالا بیاید.»

«زندانیان را پیاده کرده به ردیف روی زمین نشاندهند، در حالی که دستها و چشمانشان بسته بود. سپس رضا عطاپور فاتحانه پایش گذاشته و گفت همانطور که شما و رفقای شما در دادگاههای انقلابی خود رهبران و همکاران ما را محکوم کرده و حکم را اجرا می‌کنید، ما هم شما را محکوم کرده و می‌خواهیم حکم را اجرا

اواخر سال ۵۳ و پایان یافتن مراسم عزاداری، یک روز در ۷ فروردین ۵۴، محمد حسن ناصری معروف به عضدی مرا به اطاق خود خواست و گفت قرار است عملیاتی انجام شود که آقای ثابتی گفته شما هم باید در عملیات باشید. پرسیدم چیست؟ گفت فضولی نکنید. من به اطاق خود رفتم و موضوع را فراموش کردم.»

«در روز پنج شنبه ۲۹ فروردین رضا عطاپور تلفنی به من اطلاع داد که کاظم ذوالانوار را به بازداشتگاه اوین



فدائی خلق مشعوف (سعید) کلانتری

منتقل نمایم، در آن موقع سرهنگ وزیری رئیس زندان اوین بود، و تاکید کرد که این کار باید فوری انجام شود و قرار گذاشت که ناهار را در رستوران هتل آمریکا واقع در خیابان تخت جمشید حاضر شوم. کاظم ذوالانوار به بازداشتگاه با یک نامه فرستاده شد. ساعت ۲/۵ به رستوران رسیدم. رضا عطاپور - محمدحسن ناصری - پرویز بهمن فرزند معروف به

ماجرای (همچنان که در مورد غالب پرونده‌ها و فعالیت‌های دیگر ساواک) افشا گردیده و به آگاهی مردم برسد. محاکمه «تهرانی» و «آرش» که توسط «دادگاه انقلاب اسلامی» در مسجد زندان قصر ترتیب داده شده بود، در فاصله چندروز، در اواخر خردادماه ۵۸ به پایان رسیده و خلاصه‌ای از جریان آن در روزنامه‌ها درج گردید. در حالی که جدا از مدارک موجود، شهادت‌های شاهدان و شکایات‌های خانواده‌های شهدا و زندانیان، «تهرانی» به گفته خودش، «۶۰۰ تا ۷۰۰ صفحه مطلب» راجع به کارها و فعالیت‌هایش در ساواک نوشته و به مسئولان دادگاه داده بود. «تهرانی»، طبق اعترافات خود، مدت ۱۲ سال مدام در خدمت ساواک و از جلادان و شکنجه‌گران بنام آن بوده و در «کمیته مشترک ضدخرابکاری» اوین و جاهای دیگر در ارتباط با تعقیب و دستگیری و بازجویی و شکنجه نیروها و مبارزان کمونیست کار کرده است. وی در قتل جزئی و یاران نیز مستقیماً مشارکت داشته است. در اینجا اعترافات «تهرانی» در جلسات دادگاه مزبور را در همین رابطه از نظر خوانندگان می‌گذرانیم.

«بعد از ترور رضا زندی‌پور رئیس کمیته مرکزی شهربانی و راننده‌اش در



محمدجویا نژاده ، مصطفی جوان خوشدل ، مجاهد نخلی کاظم ذوالانوار ، مصطفی جوان خوشدل

تظاهرات دانشجویی در سوگ بیژن و یاران

اسد

دانشجویان بهم پیوست و در صفوف مرتب آغاز به راهپیمایی کردند. لحظاتی بعد، «از خون جوانان وطن لاله دمیده» شعار راهپیمایان شد. مردمی که در صحنه حضور داشتند از واقعه‌ای که انگیزه این تظاهرات بود یعنی کشتار ۹ فعال سیاسی، اطلاع چندانی بدست نیاوردند. تظاهرات موضعی در آن سالها که حکومت نظامی اعلام نشده‌ای نیز برقرار بود، کار توضیحی روشنی را نمیتوانست بسادگی بعهده بگیرد. تجربه دانشجویان برگزارکننده آن تظاهرات نیز نمیتوانست از حدود معینی فراتر رود. با وجود همه اینها، ناظرین صحنه تظاهرات آنروز از اینکه موضوع «خون جوانان وطن» در میان است باخبر شدند و گویندگان این خبر نیز جوانان محصلی بودند که با کتاب و دفتر زیر بغل به میدان راه‌آهن آمدند و فریاد زدند.

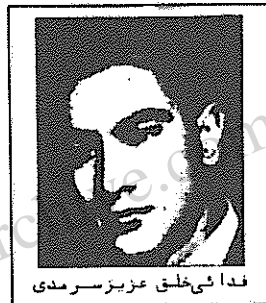
پاسبانی هیکل مند با بی سیم و تجهیزات دیگر، بسوی صف آمد و از جلوی صف، ضعیف‌الجثه‌ترین دانشجویان را که از قبل نشانه گرفته بود، در میان چنگالش گرفت، از صف جدا کرد و بداخل یک مغازه کفاشی که مثل بقیه دکانهای میدان راه‌آهن از بضاعت چندانی برخوردار نبود، بهمراه خود کشاند. گروهی از دانشجویان از صف جدا شده و جلوی دکان کفاشی برای نجات همراهشان از دست پاسبان که در حین چسبیدن اسیر خود، بی‌وقفه در حال کمک‌طلبیدن از طریق بی‌سیم بود، جمع شدند. شعار و فریاد بر سر پاسبان تأثیری نداشت. حمله کردن به او، توسط جوانان دست‌خالی، نیز موفق نبود و پاسبان اسلحه خود را آماده شلیک نیز کرد. دانشجوی ضعیف‌الجثه از خوش‌شانسی پاسبان، جوان رامی نیز بود و پاسبان تنها با یکدست خود او را مهار میکرد. علی‌رغم صدمات به مغازه کفاشی، پاسبان اسیر خود را رها نکرد و با پیدا شدن پیکانهای سفید گشتی ساواک، بقیه نیز ناگزیر شدند برای جان بدربردن از دست ساواک صحنه را ترک کنند.

بهار ۵۴ تهران، بیش از بهارهای دیگر آثار و بقایای زمستان و سرمای آنرا برچهره داشت. هوای ابرآلود و گرفته، باقیمانده‌های برف در گوشه و کنار صحن دانشکده، استخر وسط دانشکده که یخ‌های آن کاملاً ذوب نشده بود و... روی نیمکت کنار استخر، در آن هوای سرد و غمگین، رحیم تنها نشسته بود. او تازه از زندان آزاد شده بود و هنوز موهای سرش که بعد از تراشیده شدن هنگام ورود به قصر، دوباره روئیده بودند، فرم نگرفته بودند. بطرفش رفتم و بعد از احوال‌پرسی از او پرسیدم اینها را که کشتند کی‌ها بودند؟ او با دريغ عمیقی گفت بسیار مهم بودند، بیژن و... فدائی، ذوالانوار و خوشدل مجاهد بودند. ساواک ضربهای کاری زده است.

چیزی از انتشار خبر عوام‌فریبانه «کشته شدن ۹ زندانی در حین فرار» نگذشته بود که تظاهرات در دانشکده و صریحاً در اعتراض به این جنایت رژیم شاه آغاز شد. دانشجویان با شعار «یاران ما زنداند، زندانبانان جلادند»، «درد بر فدائی، سلام بر مجاهد»، کلاسهای درس را تعطیل کردند. بوضوح دیده میشد که تعداد شرکت‌کنندگان در این تظاهرات و آنانی که با آن به همدردی دست می‌زنند بیش از همیشه است. آمادگی نیروهای گارد و کامیونهای اضافی پاسبانهای قلچماق که بمنظور تهدید دور دانشگاه به نمایش گذاشته شده بودند، تنها باعث تحریک بیشتر جوانانی شد که از کشتار ناجوانمردانه فعالین سیاسی جامعه خود در زندانها به خشم آمده بودند.

میدان راه‌آهن، محل قرار و ادامه تظاهرات آن روز، زبان به زبان چرخید و بلادرنگ عده‌ای از دانشجویان بصورت پراکنده و ۲-۳ نفری بسوی مقصد سرازیر شدند. طولی نکشید که میدان راه‌آهن شاهد ورود عده‌ای قریب پنجاه یا شصت دانشجو با گرایشات مختلف سیاسی آنروز بود. روی یکی از پیاده‌روهای این میدان، جمع

مختلف، علی نقی، محمدصادق فاتح یزدی، عباسعلی شهریاری مامور ساواک، ابراهیم نوشیروان پور زندانی سیاسی، بدالله نوروزی افسر گارد و مستشاران نظامی آمریکا در ایران را ترور می‌کنند، عده‌ای هم در ساواک در مقام مقابله کردن و زهرچشم گرفتن برمی‌آیند. این طرح بطور مسلم به دستور شاه سابق انجام می‌شد و طراح آن عطارپور یا ثابتی و احتمالاً ناصری و غیره بودند. هدف از این کار اصولاً گرفتن اطلاعات و سیا رعایت پاره‌ای مسائل نبود که مثلاً کسی متوجه اعمال آنها نشود... (در مورد قصد فرار) چون انتقال زندانی سیاسی تابع شرایطی بود که حتی اگر اتوموبیل حامل زندانبانان واژگون شده و همه مأموران و محافظین و راننده اتوبوس بمیرد، زندانی به



فدائی خلق عزیز سردی

علت بسته بودن دستش به میله داخل اتوموبیل نمی‌تواند فرار کند و کسی که در حال فرار است گلوله نباید سینه‌اش ... را سوراخ کند. مثلاً زندانی چون شهید کاظم ذوالانوار که قصد فرار دارد و به محض انتقال از زندان کمیته به بازداشتگاه اوین که معمولاً آن را چند روز در قرنطینه یعنی سلول انفرادی نگهداری می‌کنند که نمی‌تواند با سایرین تماس بگیرد و یا طرح فرار درست کنند، و دلایل زیاد دیگری که همه حاکی از ارتکاب جنایت داشت (بود). بعد از قوت سرتیپ وزیری، گل‌ازگل چند نفر از جنایتکاران شکفت و گفتند که جنایت بیش‌رمانه شهادت ۹ نفر از مبارزان و مجاهدان توسط وزیری انجام گرفت و چون مدارک مربوط به آن را قبلاً از بین برده بودند، بنابراین باید خیال همه راحت شده باشد...».



فدائی خلق عباس سورکی

کنیم. بیژن جزئی و چند نفر دیگر به این عمل اعتراض کردند.»

«اولین کسی که رگبار مسلسل را بسوی آنها بست سرهنگ وزیری بود و از آنجایی که گفتند همه باید شلیک کنند، همه شلیک کردند. من نفر چهارم یا پنجم بودم که شلیک کردم... آنها هیچ فرصتی به آنها ندادند، هیچ فرصت، و همین‌طور رگبار بستند، و بعد جلیل سعیدی اصفهانی بالای سر همه رفت و تیر خلاص را شلیک کرد... و اجساد آنها راداخل مینی‌بوس گذاشته و به بیمارستان ۵۰۱ ارتش تحویل دادیم. ضمناً چشم‌پند و پابندها به وسیله من و رسولی انجام شده بود. من تا دو ساعت قبل از انجام طرح



فدائی خلق احمدحلیل اسار

اطلاعی از آن نداشتم... ساواک چرا چنین عملیاتی انجام می‌داد؟ آیا برای نابودی ۹ نفر انسان، انسان چشم‌ودست بسته، آیا لازم بود ۸ نفر مامور انجام این کار بشوند؟ طراح این نقشه کی بود و چه کسی این ۹ نفر را انتخاب کرده بود؟ چرا پای مرا به این ماجرا کشیده بودند؟ بعضی از این سئوالات جواب ندارد و برخی دیگر را خود شما جواب بدهید.»

«وقتی گروه‌های مختلف و مبارز مسلحانه دست به ترور می‌زنند و در فاصله سالهای ۵۶-۵۲ تحت انگیزه‌های



چگونگی واکنش دولت کلیتون در مورد قرارداد نفتی ایران و آمریکا

قرارداد توسعه و استخراج منابع نفتی که پس از سالها مذاکره، در ۵ مارس (۱۴ اسفند) گذشته بین وزارت نفت جمهوری اسلامی (شرکت ملی نفت) و کمپانی آمریکایی «کونوکو» به امضاء رسیده بود، در پی اعلام مخالفت دولت آمریکا، لغو گردید.

مذاکرات میان ایران و شرکتهای نفتی آمریکایی، از جمله «آموکو» و «کونوکو»، در مورد تامین سرمایه‌گذاری و تکنولوژی جهت استخراج نفت، از حدود سه سال پیش جریان داشته است. قرارداد منعقد شده با «کونوکو» یکی از موارد این مذاکرات پنهان و آشکار بوده که سرانجام به توافق نهایی رسیده بود. طبق این قرارداد، طرف آمریکایی تمامی سرمایه‌گذاری‌های لازم به منظور توسعه و بهره‌برداری از دو حوزه نفتی فلات قاره «آ» و «ای» در منطقه جزیره «سیری» در خلیج فارس را فراهم می‌کرد. در این قرارداد که به شکل «بای بک» (بیع متقابل) منعقد شده بود، شرکت آمریکایی هزینه‌ها و سود خود را از محل فروش نفت و گاز حاصله از این حوزه‌ها، طی مدت ۵ تا ۸ سال پس از آغاز بهره‌برداری از آنها، تامین می‌کرد. حجم تولید این حوزه‌های نفتی که قرار بوده دوسال و نیم دیگر به مرحله بهره‌برداری برسد، حدود ۱۲۰ هزار بشکه در روز برآورد می‌شد.

این قرارداد، نخستین قراردادی بود که در این زمینه به طور مستقیم بین ایران و یک شرکت آمریکایی، بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی و قطع رابطه سیاسی میان دو دولت، به امضاء می‌رسید و از جهات مختلف حائز اهمیت بود. امضای این قرارداد نه فقط نیاز شدید جمهوری اسلامی به منابع مالی خارجی جهت سرمایه‌گذاری‌های نفتی را نشان می‌داد، بلکه در عین حال بیانگر آن بود که چقدر ادعاهای مقامات رژیم در مورد نیل به «خودکفائی» فنی در زمینه استخراج و تولید فرآورده‌های نفتی، دور از واقعیت است. هرچند که مسئولان وزارت نفت اظهار می‌داشتند که عقد قرارداد با «کونوکو»، از این لحاظ که این شرکت در این منطقه دارای تجربه عملیاتی بوده و در حال حاضر نیز در اینجا (در ارتباط با منابع نفتی دویی) فعالیت دارد، به نفع ایران است، اما آشکار است که بستن قرارداد با شرکت آمریکایی، در حالی که شرکتهایی از کشورهای دیگر هم در فهرست متقاضیان قرار داشتند، به منزله یک ژست سیاسی و تلاشی در جهت جلب نظر دولت آمریکا بوده است.

اما انعقاد قرارداد «کونوکو»، در این مقطع زمانی، بیش از هر چیز اسباب زحمت و سرافکنندگی دولت آمریکا را فراهم آورد. طی ماهها و هفته‌های اخیر، دولت کلیتون، کارزار تبلیغاتی خود را علیه رژیم جمهوری اسلامی در ارتباط با فعالیتهای تروریستی این رژیم در

سطح بین‌المللی و مخالفت آن با روند «صلح» در خاورمیانه و همچنین تلاشهای آن در مورد «دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی» شدت بخشیده است. در چنین وضعیتی، بستن یک قرارداد مهم اقتصادی با ایران جهت تامین تکنولوژی و منابع مالی برای توسعه استخراج نفت، یک دهن کجی آشکار به سیاست اعلام شده کلیتون در مورد «منزوی کردن» هرچه بیشتر ایران بود. اگرچه عقد این قرارداد مغایر با قوانین جاری آمریکا نیست، و هرچند که به تصریح مطبوعات خارجی، خود دولت آمریکا از مذاکرات فیما بین «کونوکو» و دیگر کمپانی‌های نفتی آمریکایی با ایران از سالها پیش خبردار بوده است، اما فعالیت‌های دیپلماتیک و تبلیغاتی کاخ سفید در زمینه متقاعد کردن دولتهای عمده سرمایه‌داری در جهت کاهش معاملات با ایران، به ویژه در دوره اخیر چندان شدت یافته بود که اعلام عقد قراردادی چون قرارداد «کونوکو»، می‌توانست آن فعالیتها را بی‌اثر کرده و یا در دسرهای تازه‌ای برای دولت کلیتون فراهم آورد.

بنابراین این ملاحظات، کاخ سفید آمریکا در ۱۴ مارس اعلام داشت که کلیتون بزودی دستورالعملی در مورد «منع شرکتهای آمریکایی از عقد قرارداد جهت تامین مالی، نظارت کلی و مدیریت طرحهای مربوط به توسعه منابع نفتی ایران» صادر خواهد کرد. در این اعلامیه همچنین تاکید شده بود که دولت آمریکا مسائل و تدابیر اقتصادی دیگری را در ارتباط با ایران همچنان مورد بررسی قرار خواهد داد و متحدان خود را از این تصمیم باخبر ساخته و همکاری آنها را جلب خواهد کرد. روز بعد تصمیم دولت کلیتون در مورد منع انعقاد چنین قراردادهایی به طور رسمی اعلام گردید.

ساعاتی پس از صدور اعلامیه کاخ سفید، در همان روز ۱۴ مارس، کمپانی «کونوکو» انصراف خود را از قرارداد منعقد شده با ایران اعلام کرد. سخنگوی این کمپانی، که خود متعلق به کمپانی بزرگ چندملیتی «دوپونت دونمورز» در «هوستون» آمریکاست، گفت که در صورت مخالفت دولت آمریکا، هیات مدیره «دوپونت» نیز این قرارداد را تصویب نخواهد کرد. وی همچنین اشاره کرد که پس از مذاکره و عقد قرارداد، این کمپانی متوجه شده است که در این باره اختلاف نظر در میان مسئولان دولتی آمریکا وجود دارد. به گزارش نشریه اقتصادی انگلیسی زبان «مید»، حتی پیش از دخالت دولت آمریکا در این قضیه، در میان صاحبان سهام عمده کمپانی «دوپونت» نیز در این مورد اختلافاتی بروز کرده بود. خانواده «برونف‌مان»، که از طریق شرکت «سیگرا» کنترل ۲۵ درصد کمپانی «دوپونت» را در اختیار دارد، و در سازمانها و جریانات هوادار اسرائیل در آمریکا فعال

بوده و طرفدار سیاست کلیتون در مورد منزوی کردن ایران است، مخالف امضای این قرارداد بوده است. وارن کریستوفر، وزیر خارجه آمریکا که در پیشبرد سیاست این کشور علیه رژیم جمهوری اسلامی نقش فعالی برعهده دارد، پیش از تصدیق این سمت، ریاست شرکتی را در دست داشته است که امور حقوقی کمپانی «کونوکو» را انجام می‌داد. اظهارات کریستوفر، قبل از اعلام رسمی تصمیم کلیتون، در مورد این که به خاطر «احتمال بروز تضاد میان منافع شخصی و عمومی» قادر به اظهارنظر درباره جر و بحث‌های مربوط به قرارداد «کونوکو» نیست، آشفتگی در میان مسئولان حکومتی را بیشتر دامن زده بود.

اما علاوه بر همه اینها، یک نکته دیگر نیز حائز اهمیت است که تصمیم دولت کلیتون در مورد منع عقد قراردادهای نفتی با ایران را روشن‌تر می‌سازد. در ژانویه گذشته، گروهی از نمایندگان کنگره آمریکا طرحی را به میان آوردند که، در صورت تصویب، تمامی معاملات بازرگانی آمریکا با ایران را ممنوع می‌کند. دولت کلیتون، بر مبنای این استدلال که چنین طرحی بیشتر به ضرر شرکتهای آمریکایی خواهد بود تا به زیان ایران، موافق تصویب آن نیست و اظهار امیدواری می‌کند که اعلام تصمیم ریاست جمهوری در مورد منع قراردادهای نفتی، تا حدودی طرفداران این طرح را متقاعد و راضی ساخته و از تصویب نهایی طرحی که به منزله هرگونه مبادله تجاری خواهد بود، جلوگیری کند. لکن، سناتور آلفونس داماتو، یکی از طراحان طرح مذکور، ضمن اعلام حمایت از تصمیم رئیس جمهوری، آن را ناکافی دانسته و اظهار داشت که بررسی طرح در کنگره ادامه خواهد یافت. باید یادآور شد که دستور اخیر دولت آمریکا شامل قراردادهای خرید نفت ایران توسط شرکتهای آمریکایی نمی‌شود. این شرکتهای کماکان می‌توانند نفت ایران را جهت صدور به بازار کشورهای ثالث خریداری کنند. حجم این گونه معاملات نفتی شرکتهای آمریکایی با ایران در سالهای اخیر به حدود ۳ میلیارد دلار بالغ گردیده است.

بعد از انصراف و کناره‌گیری «کونوکو»، احتمال می‌رود که مسئولان وزارت نفت جمهوری اسلامی مذاکرات جدیدی را در این عرصه با کمپانی‌های نفتی بین‌المللی چون «رویال داچ - شل»، «توتال» و «الف» فرانسوی و یا «ژاپکس» ژاپنی دنبال کنند. به گزارش مطبوعات خارجی، شرکتهای «توتال» و «الف» که از سه سال پیش در مورد طرح توسعه منابع نفتی «سیری» مشغول مذاکره با ایران و بازنندگان قرارداد امضا شده با «کونوکو» بوده‌اند، ممکن است برای کسب این قرارداد دور دیگری از مذاکرات را با ایران آغاز کنند.

لشگرکشی ترکیه و مساله کرد در منطقه



اواخر ماه مارس، دولت ترکیه لشگرکشی بی‌سابقه‌ای را به شمال عراق سازمان داد و بیش از ۳۵ هزار نفر نیرو را در کردستان عراق به حرکت درآورد و با بمباران و توپ‌باران روستاها و شهرهای منطقه، دهها هزار نفر را آواره ساخت.

لشگرکشی ترکیه، با تایید ضمنی دولت آمریکا و نیز موضعگیری دوپهلوی رژیم جمهوری اسلامی، صورت گرفته است، اگرچه مورد اعتراض دولت عراق قرار گرفته است و بعنوان خدشه‌دار نمودن حق حاکمیت ملی دولت بغداد تلقی شده است، اما این اعتراض و آن ادعای حاکمیت ملی بیش از آن که معنی جدی و عملی مساله را دنبال کنند. بدنبال القای مفاهیمی هستند که در واقع امر، اکنون سالهاست که در رابطه با دولت مرکزی عراق، فاقد مفهوم‌اند. از همین رو با توجه به این واقعیت‌ها نیز، لشگرکشی ترکیه در پشت اهداف نظامی اعلام شده خود، اهداف سیاسی معین را دنبال می‌کند که اساس آن را پیشبرد و تحمیل نوعی از سیاست عملی در قبال مساله کرد تشکیل میدهد. که نه منحصر به خود ترکیه، بلکه چند کشور دیگر منطقه و از جمله کردستان عراق نیز می‌شود که هم اینک زیر پوشش نیروهای آمریکا و متحدین آن، قرار دارد.

از همان سال ۱۹۹۱ که کردستان عراق بدنبال یورش دولت مرکزی به شهرهای کردستان و آوارگی میلیونی مردم، تحت پوشش دفاع هوایی نیروهای آمریکا و متحدین آن در جنگ خلیج فارس قرار گرفت و مجامع بین‌المللی برای کمک به میلیونها آواره کرد بسیج شدند و نیروهای سیاسی کرد منطقه تحت این شرایط به سازماندهی دولت خودمختار محلی پرداختند. دولت ترکیه به همراه دولت جمهوری اسلامی، هیچ فرصتی را برای مخالفت خود با روند اوضاع در کردستان عراق از دست نداده، بنام دفاع از تمامیت ارضی و حق حاکمیت دولت عراق، هر اقدام جدی در کردستان عراق را تخطئه کرده و بارها اعلام داشت که وجود یک دولت کرد در جوار خود را تحمل نخواهد کرد. در عین حال و همزمان با این تحولات سیاست سرکوب خلق کرد در کردستان ترکیه را طی چهارسال گذشته تشدید نمود.

اما، دولت کرد در منطقه خودمختار عراق نیز نتوانست به یک واقعیت پایدار تبدیل شود: اولاً هرگونه امکان ایجاد یک جامعه آزاد و متکی بر اراده مردم رنجیده منطقه، در رقابت بین دو نیروی اصلی، حزب دمکرات کردستان در شمال عراق و اتحادیه میهنی کردستان در جنوب، عملاً از میان رفت. دولت خودمختار بیشتر به وسیله‌ای برای تقسیم قدرت و حفظ توازن بین این دو نیرو درآمد و دست آخر به موضوع جنگ قدرت پی‌درپی تبدیل شد. جنگی که اینک ماههاست ادامه دارد.

و هیچ چشم‌اندازی هم به پایان آن وجود ندارد.

ثانیاً وجود چنین فضائی، نیاز این دو نیرو به دولت‌های منطقه را برای تقویت نیروی خود در برابر طرف مقابل، هرچه بیشتر ساخت و گاه حتی آنها را به آلت دست و پیشبرنده سیاستهای این دول در محدوده کردستان عراق نیز مبدل نمود. رقابت در این عرصه نه تنها به ضرر خود مردم، بلکه اپوزیسیون کرد مقیم این منطقه نیز گشت. گسترش تروریسم جمهوری اسلامی در کردستان عراق علیه اپوزیسیون کرد ایرانی و باز بودن دست‌آبادی رژیم در این زمینه یکی از نتایج این سیاست بود، ابعاد دیگر چنین سیاست تسلیم‌طلبانه‌ای در قبال دولت‌های همسایه، از جمله اقدام اخیر اتحادیه میهنی کردستان در بستن رادیو صدای کردستان، رادیوی حزب دمکرات کردستان به درخواست مستقیم جمهوری اسلامی است.

ثالثاً و مهم‌تر از همه این که اکنون ادامه روند اوضاع در کردستان عراق، با توجه به درگیری‌های پی‌درپی دو نیروی مهم منطقه، چشم‌انداز تحقق دولت کردی را نه تنها برای مردم که قبل از همه برای حامیان حقوق دمکراتیک مردم کرد، عملاً به سرایی مبدل ساخته است و بخش مهمی از نیروی پشتیبان جنبش خلق کرد را به تامل در مورد موثر بودن راه‌حلهای نوع کردستان عراق واداشته است. و این واقعیت، دست دول ذینفع در مساله کردبخصوص دولت ترکیه و ایران را در پیشبرد سیاستهای سرکوبگرانه‌شان باز گذاشته است و با توجه به شرایط و موقعیت ترکیه در منطقه، امکان دولت نظامی در امور کردستان عراق را برای دولت آن، فراهم نموده است. توجیه دولت ترکیه در حمله خود به شمال عراق، بسیارگویاست. ارتش ترکیه درصدد است، خلا قدرت در کردستان عراق را، با توجه به درگیری نیروهای کرد

منطقه با یکدیگر، برکند، تا پ. ک. ک. بتواند با استفاده از این خلا نیروی خود را در این منطقه متمرکز کند. اما، در واقع امر، خلا مورد نظر دولت ترکیه بیش از آن که خلا قدرت یک دولت کردی در منطقه کردستان عراق باشد، خلا حضور ارتشی نظیر ارتش ترکیه در این منطقه و بیش از همه ارتش دولت عراق است که در طول چندین دهه گذشته روش‌های فعلی دولت ترکیه در برخورد به مساله کرد را در عراق دنبال نموده است و اکنون بدلیل توازن بعد از جنگ خلیج فارس دیگر، قادر به اجرای نقش سابق خود نیست.

پیام اصلی لشگرکشی ترکیه، برای پر کردن خلا قدرت، اگر متوجه عراق نباشد که نیست، درصدد تفهیم ضرورت پایان دادن به حیات منطقه تحت حفاظت در شمال عراق بنام منافع ترکیه، از طرف آمریکا و متحدان دیگر ترکیه است. درصدد ارائه این پیام است که غرب با توجه به تجربه دولت کرد در عراق، از دخالت بیش از این در مساله کرد، باید صرف‌نظر کند و به خواست ترکیه مبنی بر اعلام مساله کرد بعنوان مشکل داخلی دولتهای منطقه از جمله خود ترکیه گردن نهد. چرا که مساله کرد، نه مساله شمال عراق، بلکه معضل اصلی خود دولت ترکیه است که تاکنون حتی از به رسمیت شناختن کردها بعنوان یک اقلیت نیز طفره رفته است و حتی اطلاق نام کرد به ملیت ساکن ترکیه را نیز ممنوع ساخته است. آن واقعیتی که به دولت ترکیه نه فقط امکان لشگرکشی عظیم به خاک کشور همسایه و اشغال بخش مهمی از آن را می‌دهد، بلکه فراتر از آن امکان دیکته کردن سیاست سرنیزه و سرکوب به دیگر کشورها را در مواجهه با مساله کرد در خاورمیانه فراهم می‌کند، سکوت و بی‌سیاستی کامل جامعه بین‌الملل در قبال سرنوشت

بقیه در صفحه ۲۳

رژیم ترکیه، تداوم سرکوب و نقض حقوق بین الملل

ترکیه ای از یکسال پیش اقامت دارند. و یا مسئول صلیب سرخ بین المللی در ۳۰ مارس، یکبار دیگر، با اعتراض به مقامات ترکیه خواستار حضور نمایندگان صلیب سرخ بین المللی در منطقه جنگی برای کمک به مردم غیرنظامی و درمان زخمی ها گردیدند. خواستی که کماکان از جانب مقامات ترکیه بی پاسخ مانده است.

تجاوز ارتش ترکیه به خاک عراق و گسترش سرکوب و کشت و کشتار از کردستان ترکیه به کردستان عراق، آنهم در این ابعاد، نقض آشکار حقوق شناخته شده بین المللی است. این تجاوز، همانطور که گفته شد، با اطلاع دولت های غربی و با تأیید آشکار آنها، بویژه دولت آمریکا، بود که صورت گرفته است. این لشگرکشی یکبار دیگر نشان داد که مسائل مهمی نظیر حقوق بشر و حقوق بین المللی و برسمیت شناختن مرزها از جانب محافل قدرتمند جهان سرمایه داری هر آنجائی که با منافعتشان در تضاد افتد، فاقد ارزش هستند. این قدرت ها، آنجا نیز که پس از بالا گرفتن فریاد اعتراض سازمانهای دموکراتیک و مدافع حقوق بشر علیه دولت ترکیه، بطور ضمنی و بعضا زبان به انتقاد از سیاست رژیم ترکیه گشودند نه اصل تجاوز و سرکوب بلکه مدت عملیات و طولانی شدن آن را مورد سؤال قرار دادند، چرا که مقامات ترکیه ای که ابتدا صرفا از مقطعی و کوتاه بودن این عملیات تجاوزکارانه سخن می گفتند، بعدا در اینجا و آنجا اظهارات متناقض دیگری ابراز کردند: وزیر دفاع ترکیه گفت که این عملیات «تا انهدام تمامی سازمانهای نظامی مستقر در شمال عراق و تا استقرار یک نوار امنیتی» ادامه خواهد یافت. و یا به نقل از وزیر خارجه آلمان «در حالیکه سلیمان دمیرل رئیس جمهور ترکیه قبلا به طور شخصی قول داده بود که ارتش ترکیه بسرعت از خاک عراق عقب می نشیند، اینک سخن از تداوم این عملیات برای یکسال می کند و.....» و بالاخره همین سکوت معنی دار و تأیید آمیز قدرت های بزرگی غربی نسبت به این لشگرکشی تجاوزکارانه بود که راه دولت ترکیه را برای تشدید سرکوب و تدارک کشت و کشتارهای وسیع تر در کردستان ترکیه، از طریق اعزام ۱۵۰۰۰ نیروی نظامی و مجهز جدید به منطقه در اواخر ماه مارس، هموار ساخت.

تهاجم گسترده که به بهانه انهدام قطعی پایگاه های حزب کارگران کردستان ترکیه در کردستان عراق صورت گرفته است حدود ۳۵ هزار نظامی و مجهز به هواپیماهای جنگنده، تانک، و توپخانه شرکت داشته اند. این عملیات که در مطبوعات به عنوان «بزرگترین عملیات در تاریخ جمهوری ترکیه» یاد شده است در «منطقه تحت حمایت» آمریکا، انگلیس و فرانسه در شمال عراق - از مقطع جنگ خلیج فارس بدینسو - است که صورت میگیرد. بنابه اخبار منتشره، دولت های غربی از قبل در جریان تدارک این عملیات سرکوبگرانه بوده اند و سخنگوی رئیس جمهور آمریکا در توجیه این لشگرکشی تا آنجا پیش رفت که رسما اعلام کرد که از نظر حکومت متبوع وی «ضرورت شدت عمل نشان دادن از طرف ترکیه قابل فهم است»!

نظامیان ترکیه که در مقابل ورود خبرنگاران و نیز حضور سازمانهای بشردوست برای کمک به مصدومین غیرنظامی موانع و مشکلات و سدهای فراوانی ایجاد کرده اند. در مسیر پیش روی خود در قلب کردستان عراق به هیچ جنبنده ای رحم نکرده اند. اگر نیروی زمینی ارتش ترکیه، در همان نخستین روزهای آغاز تهاجم، تا عمق ۴۰ کیلومتری خاک عراق پیش رفته است، هواپیماهای F14 به بمباران مناطق مختلف، تا عمق بیش از ۱۰۰ کیلومتری، ادامه داده اند. در جریان این پیشروی ها و بمباران ها کم نبوده اند مردم بیگناهی که به خاک و خون کشیده شده اند. علاوه بر این عده بمراتب وسیع تری از ترس گرفتار آمدن بدست نظامیان ترکیه خانه و کاشانه و روستاهای خویش را با عجله ترک کرده و به مناطق دیگر فرار کرده اند. در این زمینه بویژه جان هزاران پناهنده کرد ترکیه ای که در خاک عراق و تحت حمایت سازمانهای حقوق بشر و دفاع از حقوق پناهندگان قرار دارند، به شدت در معرض خطر قرار دارد. در همین رابطه بود که مثلا کمیساریای عالی سازمان ملل برای دفاع از حقوق پناهندگان در ۲۵ مارس مجبور به انتقال حدود ۱۰۰۰ پناهنده کرد ترکیه ای به محلی دورتر، اردوگاه «اطروش» در ۱۰۰ کیلومتری نوار مرزی، گردید. و انتقال ۳۰۰۰ پناهنده دیگر را در دست تدارک قرار داد. در این اردوگاه ۱۰/۰۰۰ تن دیگر از پناهندگان کرد

روزی نیست که جامعه عمیقا بحران زده ترکیه به یمن سیاست های حکومتی آن با مسئله و تناقضی جدید روبرو نشود. در جامعه ای که در نتیجه سیاست های محافظه کارانه و نئولیبرالی مسئولان حکومتی در بحران اقتصاد و اجتماعی سختی فرو رفته است و تورم اقتصادی روزافزون آن مردم توده های مردم بیشتری را در غرقاب فقر و خانه خرابی و ذلت گرفتار می سازد، هر حادثه و کشمکش ظاهرا کم اهمیتی می تواند بسرعت پای نیروهای سرکوبگر را بمیان کشیده و به حرکت انفجاری بزرگ و توده ای بدل گرداند. چنین است که مثلا در پی حمله به یکی از اماکن جنبش مذهبی «علوی» ها در شهر استانبول در ۱۲ دسامبر گذشته و موج شلیک بعدی نظامیان بسوی گروه نه چندان وسیعی از مردم تظاهرکننده ای که در اعتراض به این حمله گرد آمده بودند، بیش از ۲۰ نفر در همان ابتدا جان خویش را از دست می دهند و شهر استانبول شاهد زدوخوردهای خیابانی میان امواج وسیع مردم ناراضی از یکسو مامورین انتظامی از سوی دیگر می گردد. طی این درگیری های خونین خیابانی است که باز عده دیگری از مردم بیگناه کشته و زخمی و عده بسیار وسیع تری دستگیر و روانه زندان های رژیم می گردند و.... و در میان این موج سنگین سرکوب و کشت و کشتارهاست که مردمی که حداقل از طریق تلویزیون ترکیه شاهد صحنه های تکان دهنده یورش وحشیانه نیروهای انتظامی به صفوف مردم ناراضی و تظاهرکنندگان بوده اند باید به اراجیف وزیر کشور رژیم که «نیروهای انتظامی بسوی تظاهرکنندگان گلوله ای شلیک نکرده اند» و غیره نیز، بالا جبار، گوش دهند! و جالب اینکه تمامی این سرکوبگری ها تنها حدود یک هفته پس از امضاء توافقنامه اتحادیه گمرکی میان جامعه مشترک اروپا - ۱۵ کشور اروپایی - و دولت ترکیه و بدنبال وعده وعیدهای توخالی نخست وزیر ترکیه به جامعه اروپایی مبنی بر توجه به رعایت حقوق بشر در ترکیه است که اتفاق می افتد!

اما هنوز جامعه ترکیه از شوک درگیری های خونین خیابانی رهایی نیافته بود که ارتش ترکیه ضمن ادامه سرکوب خلق کرد در کردستان ترکیه، عملیات کم سابقه جدیدی را در ۲۰ مارس در شمال عراق آغاز کرد. در این

«پارلمان کردستان»

مطلب زیر که از ماهنامه هلندی زبان «مرکز اطلاعات کردستان» توسط رفیق ب.ری ترجمه و برای «اتحاد کار» ارسال شده، جهت اطلاع خوانندگان درج می‌گردد.

می‌باشند، آزادی انتخاب برای خلق کرد حقی است که سرکوب می‌شود»
 یاشاریا در ادامه صحبتش می‌گوید: «ما معتقدیم که زمان تحقق امر آزادی ما فرا رسیده است. در کردستان و در خارج از آنجا بلوغ سیاسی مسئله کرد به اوج خود رسیده است. با این وجود کردها نمایندگان پارلمانی و سیاسی ندارند تا به خواست‌های آنان جامه عمل بپوشانند و یا در جهت تلاش ورزند... دولت آنکارا یک جنگ ویرانگر و غارتگرانه علیه کردها را پیش می‌برد. مجلس ترکیه خواست‌های ملت کرد را نمایندگی نمی‌کند. این مجلس خواستار آنست که همه تحت فشار ترک باشند. در این مقطع یک پارلمان ملی برای کردها در سراسر جهان ضرورت مبرم دارد. و در این ارگان با دفاع از منافع ملت کرد، رای کردهای خارج کشور پرسیده خواهد شد. ما از حمایت گسترده و بیدریغ خلقمان برخورداریم. نمونه دو ساله حاکمیت پارلمانی در جنوب کردستان را ما به رسمیت می‌شناسیم»

«آینده»

«کردستان تحت اشغال نظامی است اما خلق به مبارزه‌اش ادامه می‌دهد. حکومت ترکیه که در جبهه نظامی شکست خورده به اقدام وحشیانه علیه شهروندان و روستائیان، کسبه، دانشجویان، روشنفکران، سیاسیون، نویسندگان، کارگران و... زده است. نمایندگان منتخب مردم که مسئله کرد را مورد توجه قرار دهند دهانشان دوخته می‌شود. در اثر این وضعیت بیش از نصف جمعیت از کشور گریخته‌اند. از آنجایی که فعالیت‌های پارلمانی در خود ترکیه غیرممکن است می‌باید این امر در خارج کشور و در تبعید انجام گیرد. در گذشته نیز خلق‌هایی در چنین شرایطی قرار گرفته بودند که پارلمانشان را در تبعید تشکیل داده‌اند. نمونه‌های لهستان بعد از جنگ جهانی دوم، تبتی‌ها بعد از تصرف چینی‌ها، الجزایر در سالهای صفت و فلسطینی‌ها... از این دست می‌باشند.»
 «بعنوان اولین گام ما می‌خواهیم پارلمانی را در تبعید با حضور نمایندگان خلقمان در خارج از کشور تشکیل دهیم و همزمان نیز در کردستان روی تشکیل پارلمانهای منطقه‌ای کار خواهد شد. در آینده و در کردستان آزاد شده هر دو شکل پارلمان یکی خواهند شد.» یک روز بعد از کنفرانس مطبوعاتی، سخنگوی حکومت ترکیه در پارلمان اروپا از کشورهای غربی

با دستگیری نمایندگان کرد در پارلمان ترکیه امکان استفاده از تریبون پارلمانی از میان رفت. به دنبال این واقعه، باقیمانده نمایندگان کرد اخراج شده از مجلس تصمیم به ترک ترکیه و تشکیل یک پارلمان کرد در اروپا گرفتند. آنها با همکاری سازمانهای مختلف کرد در خارج کشور یک شورای عالی کرد تشکیل دادند و بدینصورت پارلمان در تبعید کردستان تاسیس گردید.
 یک روز پس از اولین کنفرانس مطبوعاتی پارلمان در تبعید کردستان، پارلمان ترکیه دست به اقداماتی زد. وزیر امور خارجه ترکیه در پیامی به پارلمان اروپا خاطر نشان نمود که آنها اجازه تشکیل پارلمان کردستان را بهیچوجه نخواهند داد و از همه وسایل و امکانات خود در این جهت استفاده خواهند کرد.

پارلمان در تبعید کردستان از ۲۳ عضو از گروه‌های زیر تشکیل گردیده است: نمایندگان حزب دموکرات (DEP) اخراج شده از پارلمان ترکیه، شهرداران اخراجی، کارمندان اخراجی وابسته به حزب دموکرات، اتحادیه علوی‌های کردستان، اتحادیه یزیدیان (زرتشتی‌ها) کردستان، جنبش اسلامی کردستان، جنبش آزاد زنان کردستان، فدراسیون آسوری‌ها، جبهه رهاییبخش خلق کردستان، اتحادیه کسبه و بازاریبان کردستان، اتحادیه دانشجویان...

یاشار کیا رهبر سابق حزب دموکرات طی صحبت در کنفرانس مطبوعاتی اعلام داشت: «در حالی که به پایان قرن می‌رسیم، خلقهای تحت‌ستم جهان ندای استقلال و آزادی‌شان را سر می‌دهند. در دنیای امروز یکی از بزرگترین تحولات و دگرگونی‌های ملی و اجتماعی در کردستان در شرف واقع است جنگ شومی که حکومت ترکیه با ویرانگری در کردستان پیش می‌برد وجود خلق ما و حقوق دموکراتیک را انکار نموده است.»

حق تعیین سرنوشت

«وضعیت غیرقابل تحملی بر خلقهای کرد وجود دارد. جنگی که در کردستان ادامه دارد مسئله داخلی ترکیه نیست بلکه یک مسئله منطقه‌ای و سراسری است. ملی با ۴۰ میلیون نفوس، حقوقش که در کنفرانس حقوق بشر سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است غارت شده است. حق تعیین سرنوشت حق ابتدائی و تاریخی یک خلق است. در این جهان شاهییم که خلقهایی با صدهزار نفر جمعیت دارای پارلمان و حاکمیت سیاسی خود می‌باشند اما چهل میلیون کرد از این حق محروم

بقیه از صفحه ۲۱ لشکرکشی ترکیه و...

جنبش کرد در منطقه است که هم اکنون دهه‌هاست که برای به کرسی نشاندن حقوق دموکراتیک مردم کرد در کشورهای مهم منطقه مبارزه می‌کند و آمال و آرزوهای میلیونها نفر از مردم ستم‌دیده مناطق کردنشین کشورهای مثل ایران و عراق و ترکیه و سوریه را منعکس می‌سازد. جامعه بین‌المللی، حتی بعد از فاجعه آوارگی و دربدری میلیونی در کردستان عراق، نتوانست گامی از کمک‌های انسانی فراتر گذاشته، راه‌حلی همه‌جانبه برای حل مساله کرد ارائه دهد. و اکنون نیز که شاهد لشکرکشی ترکیه علیه مردم کرد عراق است تنها به اعتراض بر این

و آمریکا خواستار عدم به رسمیت شناختن پارلمان کردستان گردید. به نظر وی به رسمیت شناختن این پارلمان بمعنای تسهیدی برای تمامیت ارضی و یکپارچگی مرزهای ترکیه که بر اساس قراردادهای بین‌المللی تثبیت شده می‌باشد. او همچنین از دولت‌های اروپایی خواست که به استقرار این پارلمان در خاکشان اجازه ندهند. بر اساس گزارش منتشر شده کمیسیون تدارکات کنگره در ماه فوریه ۹۵ قرار شد که اجلاس‌های وسیعی برای انتخاب نمایندگان برگزار گردد.

رئوس اهداف پارلمان در تبعید کردستان «پارلمان با توجه به تمامی اشکال تجاوزگرانه به کردستان مبارزه رهاییبخش ملی خلق کرد علیه این اشغال و تجاوز را به رسمیت شناخته و از پیشبرد آن حمایت می‌کند.

– پارلمان از حمایت تمامی خلق و مبارزه رهاییبخش آنان برخوردار است و در حمایت از مبارزه آنها در داخل و خارج کشور، اقدامات مقتضی را پیش خواهد برد. اساس راهنمای عمل پارلمان خواست ملی خلق کرد است که پس از یک فرماندوم، ترکیب پارلمانی آن مشخص خواهد شد.

– پارلمان در تبعید پل ارتباطی میان نظرات عموم مردم و مبارزه رهاییبخش ملی خواهد بود. پارلمان برای بهتر کردن رابطه با دولت‌ها و سازمانهای بین‌المللی گفتگوهایی را با آنها پیش خواهد برد و در این رابطه به اقدامات سیاسی و دیپلماتیک دست خواهد زد. پارلمان رای خلق کرد خواهد بود. هدف نهایی ما نمایندگی خواست‌های برحق و قانونی خلق کرد می‌باشد.

– پارلمان از فعالیت‌های مربوط به مسائل سیاسی و اجتماعی، اقتصادی و آموزشی و فرهنگی برای کردها در خارج از کشور حمایت می‌کند و حقوق مربوط به شهروندان کرد را تصویب کرده است. زبان رسمی پارلمان کردیست.

– اولین قدم تدارک و برگزاری کنگره ملی می‌باشد. در این رابطه پارلمان مورد پذیرش همه گروههای سیاسی، ملی و سازمانهای مربوطه خواهد بود باین امید که همه این نیروها متحد گردند.

– پارلمان در تبعید کردستان هیچگونه تبعیضی بر پایه ملیت، مذهب و جنسیت قائل نخواهند شد.

– پارلمان آماده پذیرش همه کسانی است که از تلاش برای کردستان آزاد و مبارزه رهاییبخش ملی حمایت می‌نمایند.

دهد و دولت‌های کشورهای ذینفع را از طریق اقدامات عملی موظف سازد که حقوق همه اقلیت‌ها و قبل از هم اقلیت کثیر کرد را در برخورداری از حقوق دموکراتیک خود برسمیت بشناسد.

تنها در این صورت است که اعتراضات علیه لشکرکشی ترکیه به خاک کردستان عراق، کشتار مردم بی‌دفاع، آواره کردن آنها، مفهوم جدی خواهد داشت دولت ترکیه و امثال او را وادار خواهد ساخت که حقوق مردم کرد در کشور خود را به رسمیت بشناسند و از تجاوز به خاک کشور دیگر به هر بهانه ممکن بپرهیزند.

لشکرکشی بسنده می‌کند و هیچ برنامه روشنی در قبال این مساله و برای پایان دادن به کشتار مردم کرد در کشورهای مختلف منطقه ندارد.

مساله کرد، در منطقه خاورمیانه، امروز دیگر نه مساله این یا آن کشور، بلکه مساله جامعه بین‌المللی است. سکوت در برابر سرکوب و کشتار مردم کرد، در کشورهای منطقه، و امر داخلی تلقی کردن مساله کرد، هیچ کمکی به حل بحرانهای حاد در داخل این کشورها نخواهد کرد. جامعه بین‌المللی باید راه‌حل جامعی برای حل مساله اقلیت کرد در کشورهای مختلف منطقه ارائه

گواتمالا و امید به استقرار دموکراسی و پایان گرفتن جنگ داخلی

با امضاء توافقنامه میان حکومت مرکزی گواتمالا و چریک‌های «اتحاد انقلابی ملی گواتمالا» در ۳۱ مارس گذشته، دور جدیدی در حیات سیاسی این کشور آمریکای مرکزی گشوده شد. با این توافقنامه مقامات محافظه‌کار حکومتی برای اولین بار بطور رسمی بر وجود اقوام «مایا» در کشور و اینکه آنان نیز حقوقی دارند، صحنه گذاشتند.

مذاکرات رسمی میان دو طرف، در واقع از سال ۱۹۹۱ آغاز شده بود. اما این مذاکرات به دلیل کارشکنی‌ها و نیز اصرار مقامات حکومتی در برسمیت نشناختن حقوق اقوامی که ۶۰٪ از جمعیت ۱۰ میلیونی کشور را تشکیل می‌دهند بارها با بن‌بست مواجه شده و به حال تعلیق درآمده بود. مذاکرات تحت‌نظر سازمان ملل متحد و نیز سفرای ۶ کشور، کلمبیا و اسپانیا و آمریکا و مکزیک و نروژ و ونزوئلا، بود که جریان داشت.

بر مبنای این توافقنامه «گواتمالا کشوری است مرکب از اقوام مختلف و با زبانهای گوناگون» که در آن «اعمال ستم قومی بر قوم دیگر امری خلاف قانون» می‌باشد. در این توافقنامه ایجاد یک رشته تغییرات در قانون اساسی کشور با هدف استقرار دموکراسی و تسهیل مشارکت اهالی سرخ‌پوست در زندگی سیاسی کشور و پیشرفت و توسعه فرهنگ آنها نظیر «دو زبانه بودن مدارس و یا حق پوشیدن لباس‌های بومی و سنتی در تمامی شرایط و اماکن...» پیش‌بینی شده است. این توافقنامه، در عین حال راه را برای انداختن مذاکرات در مسیری نوین و امضاء توافقنامه جدید هموار می‌سازد. در این باره، با توجه به زمانبندی تعیین شده از طرف سازمان ملل، با توافق طرفین پیرامون مسایل کلیدی نظیر چگونگی اصلاحات ارضی در کشور، تعیین نقش ارتش در کشوری دموکراتیک، اصلاحات مورد نظر در قانون اساسی و نحوه شرکت «اتحاد انقلابی ملی گواتمالا» در زندگی سیاسی کشور است که می‌باید توافقنامه بعدی در ماه اوت آینده به امضاء برسد. چنین است که می‌توان گفت امیدهای جدیدی در میان توده‌های وسیع مردم رنج‌دیده این کشور پیرامون استقرار دموکراسی و صلح و نیز پایان گرفتن جنگی که طی ۳۴ سال گذشته تنها رقم کشته‌های آن بالغ بر یکصد هزار تن می‌باشد، شکل گرفته است.

سوسیالیسم دموکراسی سوئد و روند کاهش کمک‌های اجتماعی

با اعلام رئیس توفقات حکومت سوسیالیست سوئد با حزب دست‌راستی سابق کشاورزان به رهبری «اولوف جانسون» در ۵ آوریل گذشته در زمینه چگونگی مقابله با بحران اقتصادی سوئد، که با کاهش چشمگیر کمک‌های اجتماعی دولت رقم می‌خورد، شهروندان سوئدی با شوکی تازه مواجه گشتند. برخی از رؤس این توافقنامه، که تنها چندروز پس از اعلام کاهش مبلغ مربوط به حق اولاد صورت گرفت، عبارتند از: کاهش پرداخت‌های دولتی در زمینه تأمینات اجتماعی، بیمه‌های درمانی، مرخصی دوران زایمان، و بیمه بیکاری از ۸۰ درصد به ۷۵٪. بر مبنای این توافقنامه، ضمن تعیین سقف حداکثر در زمینه بودجه مربوط به بخشهای عمومی، مناطق و شوراهای آنها دیگر مجاز به دریافت وام برای تأمین بودجه خدمات اجتماعی و درمانی نمی‌باشند. چیزی که بنابه پیش‌بینی یک رشته از مقامات منطقه‌ای می‌تواند سبب اخراج و بیکاری دهها هزار نفر گردیده و بدین ترتیب رقم بیکاران سوئد را که در حال حاضر بالغ بر ۱۳٪ نیروی کار فعال جامعه می‌باشند بازهم افزایش دهد.

حزب سوسیالیست دموکرات سوئد ۶ ماه قبل در پی پیروزی در انتخابات حکومت را در دست گرفت. در طول این مدت، با توجه به اینکه اکثریت مطلق کرسی‌های نمایندگی مجلس را در اختیار نداشت، در ائتلاف با نیروهای چپ پارلمان و با اتکا آنها، برنامه‌های حکومتی را پیش می‌برد. اما پیشبرد سیاست جدید، که در عین حال در نقطه مقابل وعده‌های انتخاباتی سوسیالیست دموکرات‌ها می‌باشد، بدون تکیه سوسیالیست‌دموکرات‌ها بر حداقل بخشی از نمایندگان راست مجلس میسر نبود. چنین بود که توافق ۵ آوریل شکل گرفت. مقامات سوسیالیست دموکرات سوئد برآنند که با این سیاست بتوانند ضمن کاهش کسری بودجه که بالغ بر ۱۲٪ تولید ناخالص ملی می‌گردد به روند کاهش «کرون» سوئد در مقابل مارک آلمان، که طی دو سال گذشته ۲۸٪ از ارزش خود را از دست داده است، فائق آید.

دیدار کاسترو از فرانسه، گامی دیگر در راه لغو محاصره اقتصادی کوبا

فیدل کاسترو رهبر کوبا در ادامه مسافرت به دانمارک، که به منظور شرکت در کنفرانس جهانی سازمان ملل در زمینه پیشرفت اجتماعی صورت گرفته بود. بنابه دعوت سازمان یونسکو در ۱۳ مارس گذشته وارد پاریس شد. اما این دیدار که ابتدا برایش سه روز در نظر گرفته شده بود در پی ملاقات وی با یک رشته از مقامات سیاسی و اقتصادی فرانسوی، نظیر رئیس جمهور، رئیس مجلس ملی، مسئولین «کانون فرانسه-آزادی» و ملاقات با ۳۰۰ تن از سرمایه‌داران فرانسوی که عضو «شورای ملی کارفرمایان فرانسه» می‌باشند و... تا ۵ روز تمدید شد اهمیت این دیدار و علت بازتاب وسیع آن فقط ناشی از نخستین مسافرت کاسترو به فرانسه در تمامی مدت پس از انقلاب و یا دومین مسافرت غیررسمی وی به یک کشور اروپایی، پس از اسپانیا، نبود بلکه علاوه بر این به دلیل شرایط خاص جامعه کوبا و تلاش‌های همه‌جانبه دولت آمریکا برای تکمیل محاصره اقتصادی و منزوی کردن دولت کوبا در مناسبات بین‌المللی می‌باشد. طی این دیدار، یکبار دیگر اختلافات مقامات فرانسوی با مقامات آمریکایی در زمینه محاصره اقتصادی کوبا مطرح گشت و مقامات فرانسوی بر نادرست و غیرعادلانه بودن این محاصره، محاصره‌ای که از سال ۱۹۶۰ آغاز و از تابستان ۱۹۹۴ تشدید نیز گشته است، مجدداً تأکید کردند. در عین حال کم نبودند محافل اقتصادی فرانسوی که این دیدار را نقطه عطف جدیدی در مناسبات اقتصادی میان فرانسه و کوبا تلقی کرده و از ضرورت گسترش سریع این مناسبات برای جبران عقب‌ماندگی فرانسه در این زمینه و بویژه در مقابل رقبای اقتصادی سخن گفتند. در این باره بد نیست گفته شود که از مجموعه ۷۵ میلیارد دلاری، به رغم محاصره اقتصادی کوبا، سرمایه‌داران خارجی در سال ۹۴ در این کشور سرمایه‌گذاری کرده‌اند، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم فرانسوی‌ها تنها بالغ بر چند ده میلیون دلار بوده است و از این لحاظ فرانسه در مقام پنجم، پس از اسپانیا و کانادا و مکزیک و انگلیس، قرار دارد....

در این ملاقات همچنین مسئله عدم رعایت حقوق بشر در کوبا مورد بررسی قرار گرفت. در این باره مقامات بویژه سازمان عفو بین‌الملل با اعلام اینکه بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ تن زندانی سیاسی در زندانهای کوبا بسر می‌برند یکبار دیگر خواستار بازدید نمایندگان این سازمان از زندانهای کوبا و بررسی موقعیت زندانیان سیاسی کوبا گشتند. در این مورد بالاخره کاسترو با این خواست اصولی سازمان عفو بین‌الملل موافقت کرد و قرار شد نمایندگان این سازمان در هیتی به سرپرستی یکی از اعضای کانون فرانسه آزادی، که تحت مسئولیت همسر رئیس جمهور فرانسه می‌باشد و از مدتها پیش به مخالفت آشکار با اعمال محاصره علیه کوبا و جلب کمک‌های مالی و دارویی برای کوبا برخاسته است، به بازدید از زندانهای کوبا بپردازند. این بازدید، همانطور که سایر تجارب سازمان عفو بین‌الملل نشان داده است، بدون شک می‌تواند سهم زیادی در بهبود شرایط زندانیان سیاسی کوبا و چه بسا رهایی بخشی از آنان داشته باشد.

سمینار احزاب کمونیست

سمیناری از احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست در ماه مه ۱۹۹۴ در بلژیک برگزار گردید. نیروهای شرکت‌کننده در این سمینار بر تداوم اینگونه اجلاس‌ها و انتقال تجارب نظری و عملی و استفاده هرچه بیشتر از خردجمعی تأکید نمودند. در این اجلاس عنوان شد که توافق روی یک برنامه مشترک با وجود گرایشات مختلفی که میان احزاب کمونیست وجود دارد باید مورد نظر باشد و به همین جهت می‌باید مرکزی تاسیسی گردد تا نمایندگان این نیروها بتوانند پیرامون مسائل مورد نظر به بحث و گفتگو بنشینند. همچنین برگزاری سمینارهایی با مضمون مبادله اطلاعات و نظرات که در حال حاضر قابل اجرائترین اقدام جمعی خواهد بود به تصویب رسید. در این اجلاس‌ها روی بنیان‌های ممل بحث‌هایی صورت خواهد گرفت.

اجلاس سراسری بعدی قرار شد که در سال ۱۹۹۷ بمناسبت هشتادمین سالگشت انقلاب اکتبر برگزار گردد و پیشنهاد شد که تدارک جدی برای آن از همین امروز انجام گیرد. بهمین منظور قرار بر این گرفت که طرح‌های ارائه شده در سال ۱۹۵۵ در اجلاسی بررسی و تصویب گردد. بحث اصلی پیشنهادی برای اجلاس پیرامون تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی و رشد روزیونیم خواهد بود (مطالبی که پیرامون مسائل مورد نظر تهیه کردند در کتابی منتشر خواهند شد).

دستور اجلاس کنفرانس سال ۱۹۹۷ بدین شرح پیشنهاد گردید:
- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی تحت رهبری لنین - استالین - خروشچف - برژنف و گورباچف
- تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی و رشد روزیونیم.

گزارش ادامه محاکمات دادگاه برلین

محاکمه قاتلین دکتر شرفکندی و همراهانش در دادگاه برلین همچنان ادامه دارد. در طی ماههای ژانویه و فوریه شاهدین جدیدی به دادگاه احضار شدند که خلاصه‌ای از روند دادگاه را برای اطلاع خوانندگان نشریه اتحاد کار در اینجا نقل می‌کنیم:

۱۹-۱۲ ژانویه

شاهد ناصر کوثری که به جرم قاچاق مواد مخدر به ۲/۵ سال محکوم گردیده و هم اینک دوران محکومیت خود را در زندان «موآیت» برلین که متهمان دادگاه میکونوس نیز در آنجا می‌باشند می‌گذراند.

«.... جمعه قبل که با وکیل ملاقات داشتم یک نفر زندانی عرب را که چند مامور از وی محافظت می‌کردند را در زندان دیدم. من این شخص را به نام ابومحمد (یوسف امین) می‌شناختم... در سپتامبر ۹۲ در یک روز سه‌شنبه من با دوست عربم به نام بسام شحرور که که به او کاراته درس میدادم، در یک باشگاه ورزشی بودیم. او بمن گفت که برادرم (سام شحرور) تازه عروسی کرده و از لبنان آمده و من می‌خواهم بدیدنش بروم و از من نیز خواست که همراهش برویم. من هم چون حسام را قبلا می‌شناختم موافقت کردم. با اتوموبیل من به برلین شرقی به خانه حسام رفتم. در آنجا بجز سام و حسام، ابومحمد و دو نفر دیگر یکی به نام ابوشریف و یک نفر دیگر به نام ابواحد یا اسمی شبیه به آن بودند. بعد از رسیدن من، شحرور یک ساک را از گوشه اطاق آورد و باز کرد و چندین اسلحه کمری و یک مسلسل که حدود نیم متر درازا داشت را روی زمین چید. من ۱۰ تا ۱۵ دقیقه‌ای آنجا ماندم و بعد بیرون آمدم....»

شاهد محمدرضا کیانفر به اتهام قاچاق سیگار دوران محکومیت خود را در زندان «موآیت» می‌گذراند.

«.... این دو نفر یعنی دارابی و کوثری علیه من توطئه کرده‌اند.

وضع دارابی خوب است او چهار نفر را کشته و اگر به ایران بازگردد وزیر می‌شود. کوثری هم خواسته به دارابی کمک کند تا وقتی به ایران بازگشت موقعیت محکمی داشته باشد.... سلول دارابی در طبقه دوم زیر سلول کوثری قرار دارد. من همیشه می‌شنیدم که اینها با هم حرف می‌زدند ولی هیچوقت گوش نمی‌کردم که چه می‌گویند. کوثری هیچوقت نمی‌خواست بگوید کسی که در طبقه دوم یا او حرف می‌زند ایرانیست. من به کوثری گفتم اینها قاتل هستند ولی او گفت که آنها این کار را از روی اعتقاد کرده‌اند و سعی کرد و انمود کند که از جریان واقعه میکونوس بی‌اطلاع است. به وی گفتم که بچام با بچه مرحوم نوری به یک مدرسه می‌رفته‌اند.... کوثری می‌خواسته از شحرور انتقام بگیرد (حسام شحرور جریان معامله نیم کیلو کوکائین را که قرار بوده توسط کوثری انجام گیرد به پلیس لو داده بوده است) و به همین دلیل علیه او حرف می‌زند.... یک روز کوثری اصرار داشت راجع به شحرور یا من حرف بزند ولی من هیچ‌علاقه‌ای نداشتم ولی او اصرار می‌کرد من آن روز نمی‌دانستم چرا اینقدر اصرار دارد ولی دیروز بعد از اینکه به سلولم رفتم فکر کردم و فهمیدم که کوثری با این آقا (اشاره به دارابی) با هم صحبت کرده‌اند و این نقشه را برای من کشیده‌اند و به این جهت من کارم را در زندان از دست دادم و....»

شاهد میثابیل ریشتر کارمند پلیس جنائی مسئول بررسی پاسپورت‌های یوسف امین و عباس حسین راحل و علی صبرا مجموعه تحقیقات وی نشان می‌داد که همه آنها از بیروت به مقصد مجارستان پرواز کرده بودند.

شاهد خانم بائر پلیس جنائی، مسئول ارزیابی مدارک شرکت دارابی - ایاد «... دارابی در ۱۲ سپتامبر ۹۲ اعلام کرده بود که پاسپورتش گم شده است وی بطور همزمان دارای دو پاسپورت مختلف بوده است.

دارابی در فاصله اوایل سپتامبر تا ۱۸ سپتامبر مبلغ زیادی پول از حساب بانکیش منتقل کرده. یک بار ۵۰۰۰۰ مارک به ایران فرستاده و چند رقم بزرگ دیگر در حسابها جابجا شده‌اند. از جمله در اول سپتامبر و ۱۸ سپتامبر هر بار ۲۰/۰۰۰ مارک از حساب برداشته و تاکنون معلوم نشده که این دو مبلغ به چه مصرفی رسیده‌اند.... رقم دیگر ۳۰۰۰۰ مارک پول نقد بود که هنگام دستگیری دارابی در خانه او موجود بوده که بعدا بدلیل اثبات اینکه این پول مربوط به شرکت بوده است ایاد مسترد شده است.

در مورد تلفن‌ها دارابی مدعی است که از ۱۳ تا ۱۸ سپتامبر ۹۲ در برلین نبوده است. تلفن‌هایی که از دستگاه تلفن سیار او در ماشین زده شده نشان می‌دهد که در ۱۳-۱۴-۱۵ و ۱۶ سپتامبر از مناطق مختلف آلمان به خارج از آلمان و برلین و شهرهای مختلف آلمان زنگ زده شده است. در روز ۱۷ سپتامبر حدود ۱۱ صبح از حوالی هامبورگ - برلین از این تلفن به برلین و چند شهر دیگر زنگ زده شده است و کمی قبل از ساعت ۸ بعدازظهر از این تلفن از محدوده برلین به هامبورگ و اولدنبورگ زنگ زده شده و حدود ۱۱ شب از هامبورگ به اوزنابروک زنگ زده شده است.»

شاهد راینیر بینز پلیس اداره جنائی آلمان: در رابطه با مبلغ ۴۰۰۰۰ مارک دادستانی به بانک‌هایی که دارابی در آنها حساب داشته نامه نوشته است. پول‌های نقد بسیاری از «فولکس بانک» (دوبار به تاریخ اول و ۱۸ سپتامبر و هر دفعه ۲۰ هزار مارک)، «دویچه بانک» و «اشپار کاسه» نقل و انتقال یافته‌اند. در قبض‌های شرکت دارابی - ایاد هیچ مدرکی در مورد این ۴۰ هزار مارک وجود ندارد....

در مورد اتوموبیل اجاره‌ای نمره «ویسبادن» این ماشین به شرکت «هرتس» تعلق داشته. این اتوموبیل در ۲۴ سپتامبر ۹۲ در هامبورگ پس داده شده و در طی ۲۴ ساعت ۱۱۰۰ کیلومتر مسافت طی کرده است.

مسئول «فولکس بانک» گفته است که شرکت دارابی - ایاد حدود ۲۰ شماره حساب دارند....

آقای راینر بینز همچنین از جلال طالبانی پرسشهایی بعمل آورده بوده است که در این بخش از شهادتش آنرا عنوان کرده است.

«.... جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق یکی از مهمانان کنگره انترناسیونال سوسیالیستی در برلین بوده و در ۱۸ سپتامبر ۹۲ بعنوان شاهد در خانه یکی از اعضای حزب (صلاح ریشه) از وی سئوالاتی شد. وی عنوان کرده بود که در ۱۷ سپتامبر ساعت یک و سی دقیقه بعدازظهر با آقای شرفکندی بوده و از وی شنیده است که شب آنروز با ایرانی‌ها گفتگویی دارد. طالبانی گفت که خود وی با شرفکندی در ۱۷ یا ۱۸ اوت ۹۲ در پاریس ملاقاتی داشته و در آنجا به وی هشدار داده که ایرانی‌ها دنبال او هستند و این اطلاعات را سازمان او از ۳ پاسدار ایرانی که می‌خواسته‌اند نزدیک مقر حزب دموکرات کردستان بمب کار بگذارند و دستگیر شده بودند کسب کرده است. وی همچنین گفت که رستوران میکونوس مرتبا مورد استفاده ایرانی‌های اپوزیسیون قرار می‌گرفته و احتمالا توسط سازمانهای اطلاعاتی ایران زیر نظر بوده است. در مورد اشخاصی که به نظر او بطور مستقیم مسئول این ترور بوده‌اند اطلاعاتی داد. او فکر می‌کرد که این ترور توسط اعضای یک واحد مخصوص ایرانی که پایگاه‌هایشان در آلمان قرار دارد انجام شده است. (شهادت طالبانی به علت شرایط ویژه‌ای که برای کمیسیون میکونوس در آن زمان وجود داشت کتبی نشده است)

رئیس دادگاه از شاهد مذکور خواست که در مورد دیداری که با سازمان امنیت بریتانیا در تاریخ ۸ اکتبر ۹۲ روز دستگیری دارابی انجام گرفته توضیح دهد.

«.... صحبت با ماموران انگلیسی در اداره مرکزی پلیس برلین صورت گرفت. علت این بود که اقدامات اجرایی در مورد دارابی

تشدید مقررات علیه پناهجویان ایرانی در ترکیه

با تصویب و اجرای مقررات شدید دیگری از جانب رژیم ترکیه، دشواری‌ها و خطرات جانی که متوجه انبوه پناهجویان ایرانی در این کشور است، بازهم افزایش یافته است.

طبق این مقررات، دفتر پناهندگان سازمان ملل در ترکیه به منظور همکاری بیشتر با پلیس این کشور، هنگام مراجعه پناهجویان جهت ثبت‌نام به این «دفتر»، برگه معرفی به پلیس با مهلتی پنج‌روزه به آنها می‌دهد. متقاضیان بایستی حداکثر ظرف مدت پنج روز خود را به نزدیکترین پاسگاه مرزی ترکیه (پاسگاه مرزی که از آن به طور قاچاق وارد کشور ترکیه شده‌اند) معرفی کنند. در غیر این صورت، «دفتر» سازمان ملل هیچگونه مسئولیتی در قبال پناهنده‌ها، حتی در صورت «دبورت» آنها به ایران، نمی‌پذیرد. این مقررات که از اواخر ژانویه (دیماه) گذشته به طور رسمی به اجرا درآمده است، شامل تمام کسانی می‌شود که بعد از تاریخ ۳۰ نوامبر ۹۴ (۹ آذر ۷۳) خود را به «دفتر» پناهندگان معرفی می‌کنند.

با اجرای مقررات جدید، که پناهجویان ناگزیر به مراجعت و سکونت در شهرهای مرزی شده و با خطرات افزونتری در زمینه ترور، اخراج، آدم‌ربایی و... روبرو می‌شوند، تعداد کمتری از پناهجویان حاضر به ثبت‌نام در «دفتر» سازمان ملل می‌شوند. چنان که مثلا در «دفتر» معرفی کرده بودند به ده نفر نیز نمی‌رسید. اما عدم معرفی و ثبت‌نام در «دفتر» نیز مشکلات دیگری برای پناهجویان پدید آورده و بلا تکلیفی و سرگردانی آنها را تشدید می‌کند. رژیم اسلامی با جلب همکاری دولت ترکیه همواره در پی آن بوده است که راه این کشور را نیز، که در گذشته مسیر عمده پناهجویان ایرانی بوده است، بر روی کسانی که می‌خواهند از جهنمی که جمهوری اسلامی به وجود آورده خارج شده و پناهگاهی برای خود بجویند، مسدود نماید.

مذاکرات مخفی در وین توسط محمد جعفر صحرارودی - امیر منصور بزرگیان (بزوکیان) اصل و مصطفی جوادی اعضای هیئت نمایندگی ایران به قتل رسیده‌اند.

ب - حداقل یکی از اعضای این هیئت یعنی بزرگیان (بزوکیان) اصل بعد از قتل به سفارت ایران رفته و سپس از کشور خارج شده است.

ج: در مورد جریان قتل بر اساس نظر کارشناسان اسلحه، عاملین سوء قصد ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹ اعضای فوق‌الذکر بوده‌اند. لذا تقاضا دارم که:

۱- حکم جلب صادره از طرف دادگاه وین در نوامبر ۱۹۸۹ علیه صحرارودی بزرگیان (بزوکیان) اصل و جوادی به اتهام قتل جمعی در دادگاه خوانده بشود.

۲- مامور بازجویی و کارشناسی پلیس آن زمان (فرانتس اوستوویتس) به عنوان شاهد به دادگاه دعوت گردد.

در همین رابطه مجله هفتگی فوکوس چاپ آلمان در شماره ۱۳ خود خبری منتشر کرده است مبنی بر «مقام امنیتی ایران متهم به قتل» محمد جعفر صحرارودی، یکی از فرماندهان سپاه پاسداران آیت‌الله خمینی طرف مذاکره با قاسملو رهبر حزب دموکرات کردستان ایران بوده است. حکم جلب بین‌المللی وی از طرف دادگستری اتریش به اتهام قتل صادر شده است. پلیس امنیتی اتریش از ۶ سال پیش دنبال این ایرانی ۳۹ ساله که تحت نام رحیمی تاری که با پاسپورت دیپلماتیک به شماره ۰۰۵۹۳۳ به وین سفر کرده بود می‌باشد. صحرارودی یکی از فرماندهان قرارگاه رمضان می‌باشد. این بخش از سپاه که با کلمه (قدس) KUDS برای پلیس بین‌المللی شناخته شده مسئولیت حمایت از گروه‌های تروریستی حماس و حزب‌الله را بعهده دارد.

همچنین ترور مخالفین رژیم نیز از طرف آنها سازماندهی می‌گردد. در ۱۷ سپتامبر ۹۲ نیز همین گروه در رستوران میکونوس برلین جانشین قاسملو و چندتن دیگر را به قتل رساندند.

بود شماره آن به پلیس بین‌المللی در مادرید داده شد. این اسلحه در ۱۵ ژوئن ۱۹۷۵ به سفارش نیروی زمینی شاهنشاهی به ایران فرستاده شده بود....

در رابطه با بازجویی از حسن همدانی نیز اطلاعات زیر از طرف شاهد در اختیار دادگاه قرار گرفت. «.... در تحقیقات از راحل

معلوم شد همراه با حسن همدانی در سال ۱۹۹۰ در یک دزدی شرکت داشته و بعد معلوم شد که حسن همدانی بطور موقت در منزل دارایی زندگی می‌کرده است. وی از رابطه با متهمین اطلاعاتی نمی‌داد و آشنایی با آنها را انکار می‌کرد. وی کمی ترسیده بود. عکس‌های مختلفی از وی همراه با برخی از متهمین را نشان دادیم. بعد که دیگر نمی‌توانست روابط دوستانه خود را با آنها انکار کند شروع به حرف زدن کرد. همدانی می‌ترسید و نمی‌توانست آنها را توضیح دهد. ما از او پرسیدیم که آیا از دارایی می‌ترسد او گفت که از هیچ کس ترسی ندارد.... از او پرسیده شد که آیا از بیرون به او گفته شده که چه جوابی به سئوالات بدهد او گفت بله از طرف کنسولگری ایران. همدانی در مورد پاسپورتش گفت که دارایی یک بار با او به کنسولگری ایران رفته تا بتواند برایش پاس بگیرد (همدانی لبنانی است و فارسی را نمی‌داند) او گفت که راحت بود که برایش پاسپورت ایرانی بگیرند. دارایی ۵۳۰ مارک هزینه آنرا نیز به کنسولگری پرداخت کرده بود....»

در تاریخ ۹۴/۱۲/۱۵ دادستان دادگاه میکونوس از دادگاه تقاضا نمود که مدارک مربوط به ترور قاسملو رهبر پیشین حزب دموکرات کردستان ایران را نیز به دلیل اقدام مشابه با جریان ترور میکونوس را به دادگاه ارائه نماید.

تقاضای دادستان

موضوع: ارائه مدارک برای اثبات این واقعت که:

الف - در ۱۳ ژوئیه ۱۹۸۹ دبیر اول حزب دموکرات کردستان ایران دکتر عبدالرحمن قاسملو، نماینده حزب در اروپا عبدالله قادری آذر و دکتر فاضل رسول که به عنوان واسطه نقش داشته در جریان

بررسی گردد چرا که امین نام او را در ۷ اکتبر عنوان کرده بود. مامور این کار من بودم چون دارایی را می‌شناختم و اطلاعات من در مورد وی بیشتر از بقیه بود. من اجازه گرفتن جزئیات را ندارم. وقتی وارد اتاق شدم دو مرد که آنها را نمی‌شناختم در آنجا بودند و خود را بعنوان کارمندان سازمان امنیت بریتانیا معرفی کردند و گفتند که اطلاع پیدا کرده‌اند که دارایی متهم به قتل شده است. یکی از آندو گفت که دارایی را از مدت‌ها پیش می‌شناسد. آنها اطلاعاتی در مورد نقش دارایی در اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان و همچنین شرکت دارایی در حمله به خوابگاه دانشجویان در ماینز در سال ۱۹۸۳ دادند که هر دو را من نیز می‌دانستم بعد گفتند که دارایی جاسوس سازمان امنیت ایران است و مسئول وی نیز در سفارت ایران در بن کار می‌کند که این مورد را من نمی‌دانستم. آنها همچنین گفتند که می‌دانند یوسف امین در راینه دستگیر شده و دارایی در حوالی راینه یک رابطه به نام یوسف علوش دارد اما اینکه او نیز در جریان قتل شرکت داشته اطلاعی ندارند. او اسم مسئول دارایی در بن را ذکر نکرد ولی با برداشت من او مطمئن بود که دارایی جاسوس است. راجع به شحرور نیز که در برلین (محل فویه کلن) زندگی می‌کند صحبت کردند و اینکه شحرور با یوسف امین رابطه داشته و دارایی و شحرور جزو اعضای رهبری حزب‌الله می‌باشند. شحرور با محمدعلی حمادی که در سال ۱۹۸۵ در یک اقدام هواپیمارمایی دست داشته، مربوط بوده... اطلاعاتی در اختیار داشتیم حاکی از آن بودند که یک سوء قصد در دست انجام بوده و نام این سه نفر در همین رابطه طرح شده بودند. این اطلاعات را پلیس جنایی به مقامات پلیس محلی داده بود تا اقدامات امنیتی لازم انجام گیرد. اسم این کار اعلام خطر است. در این مورد هیچ حادثه‌ای پیش نیامد. در مذاکرات فی‌مابین جزئیاتی طرح گردیده که من اجازه ندارم در مورد آنها صحبت کنم....

در مورد اسلحه‌ای نیز که روی خشاب آن اثر انگشت راحل

نظر سنجی درباره خواستها و اعتراضات کارگران

میدهد. جمله در زمینه حق تشکل آزاد، حق اعتصاب، حق مشارکت در فعالیتهای سیاسی از طریق اتحادیه‌ها، حق مرخصی زایمان و.....) شدیداً محدود و مشروط گردیده و یا عملاً حذف شدند.

اما کارگران آمریکایی در برابر این تهاجمات ساکت نمانده و نخواهند ماند. هرچند که روی کار آمدن دولت کلینتون توهمات را در میان افشاری از کارگران و زحمتکشان پدید آورد و در چند مورد معین هم تغییر و بهبود اندکی در قوانین و مقررات مربوط به کار و زندگی اینان صورت گرفت، لکن در غالب زمینه‌ها، تلاش برای محدودتر کردن حقوق و دستاوردهای کارگران ادامه یافته است که طرح مذکور در بالا نیز آخرین نمونه آنهاست. یک بررسی آماری که از خواستها و روحیات کارگران انجام گرفته، بروشنی گویای آنست که اکثریت کارگران در مقابل چنین تهاجماتی بی‌کار نخواهند نشست. در این بررسی آماری که توسط گروهی از پژوهشگران مربوط به دانشگاه «ویسکانسین» آمریکا، در مورد کارگران کارگاه‌های بخش خصوصی که دارای ۲۵ نفر کارکن و یا بیشتر هستند، در اواخر سال گذشته صورت گرفته، موضوعات مربوط به مشارکت و نمایندگی کارگران در محیطهای کار مورد مطالعه واقع شده است. طبق این بررسی، ۶۳ درصد کارگران خواهان حق اظهارنظر و دخالت بیشتر در تصمیم‌گیری‌های محل کار هستند و ۵۶ درصد آنها معتقدند که «در شرایطی که امروزه حاکم است» نمی‌شود به چنین حقی دست یافت. برخلاف تصور رایج در محافل رسمی و مطبوعات این کشور که «اتحادیه کاری» را مقوله‌ای قدیمی و کهنه شده قلمداد می‌کنند، ۴۰ درصد کارگران اظهار داشته‌اند که در صورت امکان، «همین فردا» به اتحادیه خواهند پیوست و همچنین ۴۰ درصد آنها معتقدند که اکثریت همکاران آنها نیز چنین تمایلی دارند (در حال حاضر، نسبت عضویت کارگران در بخش خصوصی در اتحادیه‌های کاری موجود حدود ۱۳ درصد است). ۶۶ درصد از کارگران مورد بررسی که در حال حاضر عضو هیچ اتحادیه‌ای نمی‌باشند اظهار داشته‌اند که مدیریت کارگاه یا شرکت آنها، با عضویت آنها در اتحادیه و یا تشکیل اتحادیه مخالفت خواهد کرد. همچنین ۸۱ درصد افراد مورد بررسی خواستار تعیین نمایندگان به طور مستقل و توسط خود کارگران (خارج از دخالت کارفرمایان و دیگران) شده‌اند.

یک نظرسنجی که به صورت نمونه‌گیری آماری در اواسط ماه فوریه گذشته صورت گرفته و نتایج آن در نشریه «تریبون» به چاپ رسیده است، همین نکته را در مورد خواستهای کارگران فرانسوی در شرایط کنونی آشکار می‌کند. طبق نتایج این نظرسنجی، ۶۰ درصد مزد و حقوق‌بگیران فرانسوی از دستمزد خویش ناراضی هستند. ۵۱ درصد آنها آماده‌اند که به خیابانها سرازیر شده و افزایش دستمزدها را خواستار شوند. همین تعداد درصد آنها ضمناً اعلام آمادگی کرده‌اند که به خاطر افزایش مزد و حقوق در اعتصابات یا تظاهرات جمعی شرکت نمایند. حدود ۴۸ درصد افراد مورد بررسی اظهار داشته‌اند که بهترین راه برای ایجاد اشتغال جدید، تقویت رونق اقتصادی با افزایش مصرف خانوارها از طریق بالا بردن دستمزدهاست. همچنین ۶۴ درصد آنها اظهارنظر کرده‌اند که ایجاد اشتغال کافی نهایتاً به کاهش مدت (ساعات) کار ارتباط می‌یابد، به این شرط که تحقق این امر موجب پائین آمدن دستمزدهای نازل کنونی نشود.

آمریکا:

کنگره آمریکا در حال حاضر طرحی را زیر عنوان «اصلاح نظام تامین اجتماعی» در دست بررسی دارد که در صورت تصویب نهایی، بخش بزرگ دیگری از دستاوردهای صنفی و اجتماعی کارگران و زحمتکشان آمریکا را قربانی منافع و مقاصد سرمایه‌داران بزرگ و انحصارات بین‌المللی خواهد کرد. این طرح (که در ۲۴ مارس در مجلس نمایندگان به تصویب رسیده است) در پی آنست که قسمتی دیگر از حقوق و دستاوردهای اولیه خانوارهای کارگری و کم‌درآمد (نظیر کمک هزینه خانوار، حق اولاد، کمک هزینه خواروبار و.....) را که در حال حاضر به گذران زندگی بیش از ۴۰ میلیون نفر آمریکایی مربوط می‌شود، حذف نماید. اکثریت نمایندگان از حزب جمهوریخواه به دنبال تصویب و اجرای آنند، ضمن آن که دولت کلینتون نیز که طی مبارزات انتخاباتی‌اش، به بهانه مقابله با کسری بودجه و یا عدم کارآیی دستگاه دولتی، مبلغ چنین «اصلاحی» بوده، عملاً زمینه تدوین و تصویب چنین طرحی را فراهم کرده است. این طرح و طرحهای مشابه آن، در واقع، ادامه همان سیاستهای شدیداً ضد کارگری است که در دوره طولانی حکومت ریگان و بوش پیاده شده و طی آن بخش مهمی از حقوق و دستاوردهایی که محصول بیش از شصت سال مبارزه کارگران بوده (از

فرانسه:

طی هفته‌های گذشته، فرانسه شاهد اوجگیری تازه‌ای در جنبش مطالباتی و حرکتی اعتراضی کارگران و زحمتکشان این کشور بوده است. هرچند که نزدیک شدن موعد انتخابات ریاست جمهوری و تشدید رقابتی کاندیداهای احزاب و جریان‌های سیاسی مختلف هم در دامن زدن به این روند موثر بوده است، لکن چنان که پیداست، خواستها و اعتراضات کارگران از مشکلات و نارضایتی‌های عمیق‌تری سرچشمه گرفته، و دامنه خیلی وسیعتری را دربر می‌گیرد. از اوایل ماه مارس اعتراضات کارکنان در شرکت بزرگ اتوموبیل‌سازی «رنو» آغاز گردیده و در ۱۴ مارس به اعتصاب کوتاه مدتی در عمده بخشهای این شرکت گسترش یافت که هنوز هم به اشکال گوناگون ادامه دارد. کارگران و کارمندان شرکت هواپیمایی «ایراتر» چند هفته است که حرکت اعتراضی خود را شروع کرده و ادامه داده‌اند. در ۳۰ مارس اعتصاب یکروزه‌ای بخشهای عمده‌ای از راه‌آهن سرتاسری فرانسه و شبکه حمل‌ونقل عمومی پاریس را متوقف ساخت. و.... غالب این حرکتی اعتراضی حول محور افزایش دستمزدها متمرکز است، ضمن آن که جلوگیری از اخراج کارگران شاغل و دفاع از حقوق و دستاوردهای صنفی دیگر نیز موضوع اعتراضات کارگران را تشکیل

اخیراً جمعی از ایرانیان مقیم کلن و بن در آلمان، قانون جدیدی را تشکیل داده‌اند. در پی چند جلسه تدارکاتی، جمع موسس این کانون، منشور آنرا، که بیانگر اهداف و حرکت این کانون است، را منتشر کرده‌اند. اعلامیه آغاز فعالیت کانون و منشور آن عیناً در زیر به نظر خوانندگان می‌رسد:

قانون ایرانیان کلن - بن

- این کانون جمع ایرانیانی است که در شرایط حاکمیت جمهوری اسلامی بر ایران، اجباراً در خارج از کشور زندگی می‌کنند و در منطقه کلن و بن ساکن هستند. این کانون به هیچ سازمان سیاسی بستگی ندارد.
- این جمع با دفاع بی‌قید و شرط از آزادی‌های سیاسی، حمایت از مبارزات کارگران، اعتقاد به حقوق دموکراتیک توده‌ها، حق تعیین سرنوشت ملل ساکن ایران، جدایی دین از دولت و مبارزه علیه آبارتاید جنسی و مردسالاری، اهداف زیر را در دستور کار خود قرار داده است:
- (۱) - افشای تمامیت نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و حامیان ملی و بین‌المللی آن و فعالیت دفاعی در حمایت از مبارزات جنبش‌های اجتماعی مردم ایران بر علیه این رژیم، در جهت کمک به سرنوشتی جمهوری اسلامی و استقرار سوسیالیسم در ایران.
 - (۲) - تبلیغ اندیشه و عقاید سوسیالیستی در جهت رشد آگاهی عمومی، افشای نظام سرمایه‌داری جهانی و سیاست‌های امپریالیستی در همه زمینه‌ها و حمایت از چپ انقلابی ایران و جهان.
 - (۳) - معرفی و تلاش برای گسترش فرهنگ و ادب و هنر مترقی و انقلابی.
 - (۴) - حمایت از حقوق ایرانیان مقیم خارج از کشور، مبارزه بر علیه راسیسم و خارجی‌ستیزی و شرکت فعال در جنبش‌های ضدفاشیستی و ضد راسیستی.
 - (۵) - همکاری متقابل با نیروهای مترقی ایرانی و خارجی.
 - (۶) - جلب ایرانیان به اهداف فوق و گسترش کمی و کیفی این کانون.

شماره ۱۳

اردیبهشت ۱۳۷۴

آوریل ۱۹۹۵

ETEHADE KAR

APRIL 1995

VOL 2. NO. 13

بها معادل:

۳ مارک آلمان

۱۰ فرانک فرانسه

نامه های خود را به آدرسهای زیر، از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید.
آدرس آلمان:

POSTFACH 150106
10663 BERLIN
GERMANY

آدرس اطریش:

POSTFACH 359
A 1060 WIEN
AUSTRIA

آدرس فرانسه:

HABIB K BP 162
94000 CRETEIL
CEDEX FRANCE

آدرس نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس کانادا:

(E.F.K.I)
349 W.GORGIA
P.O. BOX 3586
VANCOUVER, B.C.
V6 B 3Y6
CANADA

شماره فاکس سازمان:

49-2241318853

اطلامیه مشترک

رژیم زحمتکشان اکبرآباد را از زمین و هوا به گلوله بست!
مردم مبارز ایران!

پاسداران، مزدوران بسیج و نیروهای انتظامی سهشنبه پانزدهم فروردین ماه بر روی هزاران تن از مردم زحمتکش شهرک اکبرآباد (اسلامشهر) آتش گشودند، دهها تن را بقتل رساندند، صدها تن را مجروح نمودند و تعداد بیشماری را دستگیر کردند.

تظاهرات زحمتکشان اکبرآباد در اعتراض به گرانی، افزایش کرایه وسایل حمل و نقل و نبود آب آشامیدنی صورت گرفت، مردم در این تظاهرات در حالیکه شعار می دادند «این انقلاب دوم است» شیشه های بانکهای دولتی را شکستند. پمپ بنزین را به آتش کشیدند و به سایر مراکز دولتی حمله کردند. آنان برای ممانعت از ورود نیروهای سرکوبگر کمکی، راههای ورودی شهرک را با آتش زدن لاستیک و ایجاد موانع بستند.

تظاهرات زحمتکشان اکبرآباد در شرایطی صورت میگیرد که از اول فروردین با دو برابر شدن بهای فرآورده های نفتی، بهای کالاها بنحو افسارگسیخته ای روبه افزایش نهاده است. این تظاهرات، و تنش ها و اعتراضات در دیگر مناطق ایران نشان میدهد که زحمتکشان ایران کارد به استخوانشان رسیده است و رژیم دیگر نمی تواند با اختناق و سرکوب آنان را مهار کند.

ما اقدامات ارتجاعی و سرکوبگرانه حکومت اسلامی علیه زحمتکشان اکبرآباد را قویا محکوم می کنیم و از همه مردم ایران می خواهیم مبارزه خود را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی تشدید کنند.

حزب دمکرات کردستان
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
پانزدهم فروردین ماه ۱۳۷۴

زمین اطلامیه مشترک پیرامون حوادث اکبرآباد
۲۲ فروردین ماه ۱۳۷۴

برای نجات جان دستگیرشدگان تظاهرات اکبرآباد که زیر شکنجه و در خطر اعدام می باشند با تمام توان بکوشیم

مردم مبارز ایران!
ایرانیان آزاده در خارج از کشور!
مجامع انسان دوست و مدافع حقوق بشر!
همانطور که مظلومین بنیال به خون کشیدن تظاهرات مردم زحمتکش شهرک اکبرآباد در ۱۵ فروردین و قتل دهها تن، پاسداران و نیروهای ویژه ضد شورش رژیم تعداد بی شماری از مجروح شدگان و مردم این شهر را دستگیر و به محل نامعلومی انتقال داده اند،

رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی ابتدا تلاش نمود با عدم انعکاس خبر این تظاهرات بر جنایت خود سربوش گذاشته و اوضاع را به خیال خود امن و امان نشان دهد. انعکاس وسیع خبر در ایران و جهان چنان سریع و گسترده بود که این بار هم حربه سکوت و سانسور رژیم چون گذشته کاری از پیش نبرد و حکام جمهوری کز اسلامی به استفاده از حربه اصلی خود، بسیج و عاظ بر مفاویر و به میدان آوردن «امت همیشه در صحنه» کشاند. امروز خبر این تظاهرات به تیر اول روزنامه اطلامات تبدیل شده؛ روزنامه تهران تایمز می نویسد: «با عاملان این حرکت باید با مشت آهنین برخورد کرد». شیخ محمد یزدی در نماز جمعه تهران خواهان برخورد شدید با اخلال گران میشود و «حزب الله» در تهران و اکبرآباد به خیابان کشیده میشوند تا اعدام دستگیر شدگان را مطالبه نمایند.

مردم مبارز ایران!
مجامع انسان دوست بین المللی!
این بار نیز با پشتیبانی از حرکت مشروع مردم اکبرآباد که برای اولیه ترین نیازهای انسانی یعنی داشتن آب آشامیدنی و امکان پرداخت کرایه رفت و آمد به محل کار خود به پا می خیزند و با گلوله پاسخ می شنوند، با حمایت از دستگیر شدگان و بسیج افکار عمومی علیه شکنجه و خطر اعدام که جان آنها را تهدید میکند، در همبستگی با خانواده های شهدای این حوادث و خانواده های دستگیر شدگان، بهر شکل ممکن صدای اعتراض خود را بلند نموده و نگذارید نقشه های شوم اتمکشان رژیم در به قتل رسانیدن بازداشت شدگان و آسیب رسانیدن به خانواده های آنها جامه عمل پوشد.

حزب دمکرات کردستان ایران
سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت)
سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)